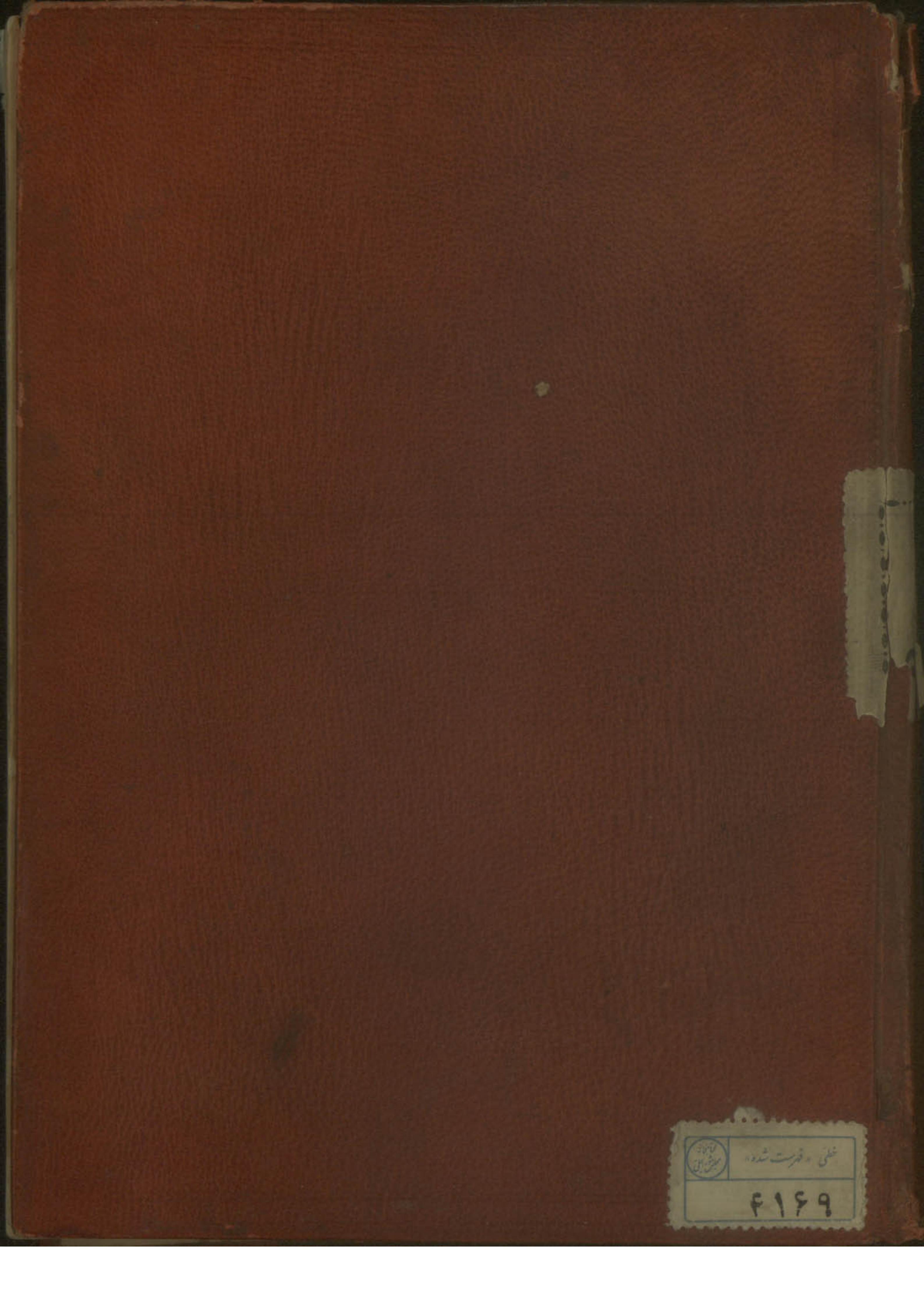
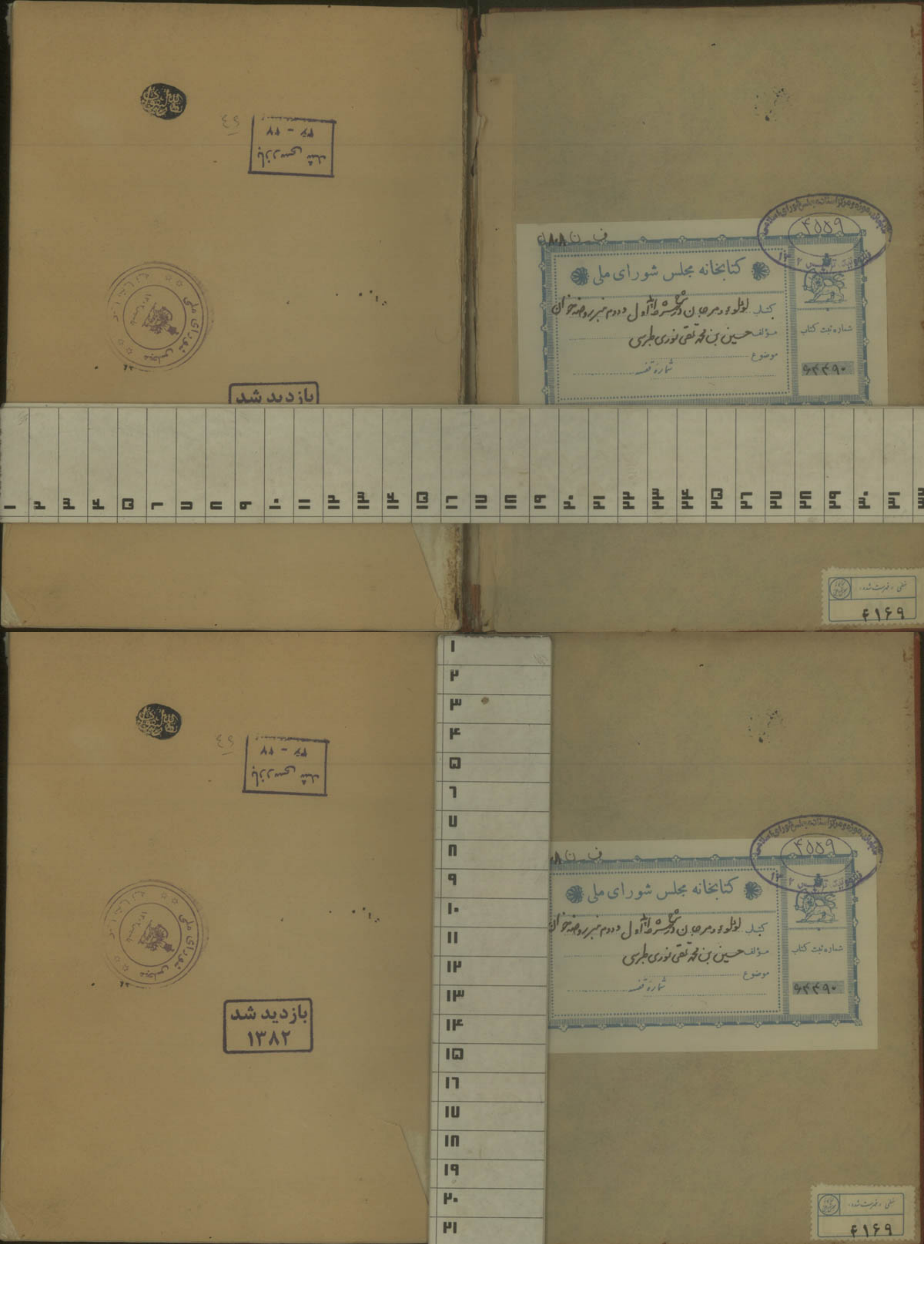
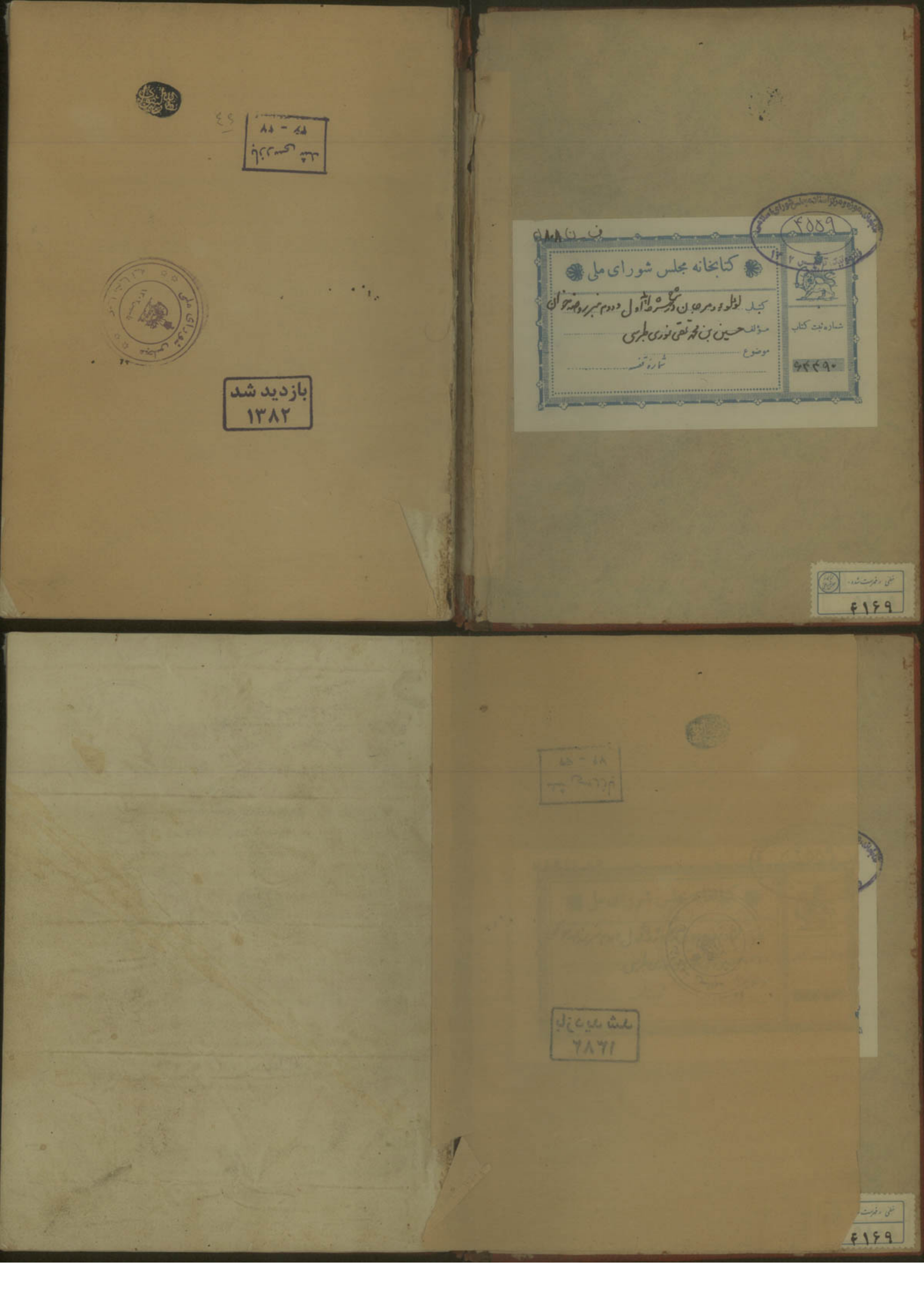


کتابخانه مجلس شورای ملی
خطی «فهرست شده»
۴۱۶۹


کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب لؤلؤ و مرجان در شرط پله اول و دوم منبر روضه خوان
مؤلف حسین بن محمد تقی نوری طبرسی
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۶۴۴۹۰
۴۵۵۹
بازدید شد
۱۳۸۲
خطی - فهرست شد
۴۱۶۹



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب لؤلؤ و مرجان در شرط پله اول و دوم منبر روضه خوان
مؤلف حسین بن محمد تقی نوری طبرسی
موضوع
شماره ثبت کتاب
۶۴۲۹۰
۴۵۵۹
بازدید شد
۱۳۸۲
۴۱۶۹

1



بسم الله الرحمن الرحیم

لؤلؤ و مرجان در شرح شرط

پله اول و دوم منبر روضه خوانان

تالیف شیخ میرزا

حسین ابن محمد تقی

نوری طبرسی

عفی عنه



بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش بیرون از اندازه و حساب سزاوار قادریست که از نوبش برق خاطف و ناله رعد قاصف
ابر تیره را بگریاند و از قطرات آب ترسان اشک دیده کانش قلب زمین را بشکافد و چنار اشجار
باوقار و تمکین و درختهای نباتات لطیف نگین شبستان جهان را آرایش نماید و در خطبان نجار
با دستار گوناگون و ذاکران طیور رنگارنگ با پیراهن دارگون زمزمه توحید ذات مقدس سبحان
و ندای کلمات بلیغ فاقان را بگوش هوش عالمیان برساند و خلعت رسالت را در رونا معلاء درود
شایسته آن ذاتیست که در رضای محبوب تیرهای بلا را بجان خرید و سخنان زشت گوارا از سفیهان
شنید و دست از ابلاغ رسالت نکشید تا آنکه روح انسانی در هیکل بشری دم دمید و آل اطهار و عترت نجوم
ثواقب و انوار غیاهب و بدفهای سهام مسموم مصائب و بعد چنین گوید بنده مجرم مسیئی
حسین بن محمد تقی نوری طبرسی البسه الله تعالی حلل الصدق و الیقین و جعل له لسان صدق فی الاخرین
که جناب العالم الجلیل و الفاضل الکامل النبیل حامی حوزة الدین و ماحی سبح المشرکین و الملحدین
صاحب التصانیف الشریفه و المؤلفات الانیقه البحر النقاد الخبیر و العلیم الوقاد
البصیر السید السند المؤید المجتبی مولوی سید محمد مرتضی جونپوری هندی ایده الله تعالی
مکرر از آنجا بحقیر شکایت از ذاکرین و روضه خوانان آن صوب کرده که در گفتن دروغ و حرام
باک و پروا ندارند و اکثر اکاذیب و مجعولات دارند بلکه نزدیک است بسیاری آنرا جایز دانند
و مباح شمارند و چون سبب گریانیدن مؤمنین است از دائره عصیان و قبیح آنرا بیرون
دانند و امر فرمود که چند کلمه در این باب الطریق موعظه و مجادله حسنه نوشته شاید تنبیه شده
دست برداشتن از این قبایح نمود و ظاهرا اصحاب ایشان گمان دارند که در عتبات عالیات

و بلاد مقدسه

العالم م

2

و بلاد مقدسه ایران این طائفه از این عائله آسوده و در حق عنعنت ایشان بلوث کذب و افترا
آلوده نیست ولی خرابی دینی منحصر است در همان بلاد غافل از آنکه نشر خرابی از سر چشمه و در همه جا
منتشر شده منتهی بمرکز علم و حوزه اهل شرع اطباب عالیه است چه اگر اهل علم سابقه منع میکردند
و در قلب تمیز صحیح و سقیم و صدق و کذب گفتار این طائفه میشدند و از گفتن اکاذیب نهی
میکردند کار خرابی باینجا نمیرسید و با بعضی باک و متحری نمیشدند و باین قسم اکاذیب و اخبار
معلومه نشر نمیکرد و مذهب حقه امامیه و اهلش باین درجه مورد سخریه و استهزاء نمیشدند
دیگران مجالس شریفه باین اندازه بی رونق و برکت نمیشد بهر حال این حقیر بجهة اشتغال بکتاب
مستدرک نتوانستم مسئول ایشان را اجابت نمایم تا در این ایام که بحمد الله تعالی از آن خدمت
خود فارغ شدم حسب الامر مختصری در کیفیت سلوک این طایفه و دخولشان در این شغل
نوشتم و نام آنرا لؤلؤ و مرجان در شرط پله اول و دوم منبر روضه خوانان گذاشتم و جا
واثق از الطاف غیبیه الهیه و نظر لطف و مرحمت ولی عصر و امام زمان صلوات الله علیه
که بمنصه قبول رسیده لا محاله سبب ردع و زجر بعضی از ایشان شده دست از کار یا عمده آن کار
و فساد اعظم دیگر که بان ایشان خواهد شد ان شاء الله تعالی بردارد و این رساله مشتمل است
بر مقدمه و دو فصل و خاتمه مقدمه مخفی نماند که گریانیدن مؤمنین و وادشتن ایشان
بگریستن و ناله کردن بر مصائب وارده بر حضرت ابی عبد الله علیه السلام و سایر اهل بیت
علیهم السلام بخواندن مراثی و ندبه کردن و ذکر کیفیت آن مصائب و غیر آن از آنچه در شرع
نهی از آن نشده و محذوری در آن نباشد از عبادات ممدوحه مستحسنه است که برای آن ثوابهای
جزیله و اجرهای جمیله مقرر فرموده اند چنانچه در کامل الزیارة مرویست که حضرت صادق علیه السلام
فرموده به عبد الله بن حماد بصری بلغنی ان قوما یاتونه من نواحی الکوفه و ناسا من غیرهم و نساء یندبنه و ذلک فی النصف من شعبان
فمن بین قارئ یقرء و قاص یقص و نادب یندب و قائل یقول المراثی فقلت له
نعم جعلت فداک قد شهدت بعض ما تصف فقال الحمد لله الذی جعل فی

فمن م

یعنی قرآن میخوانند چنانچه علامه مجلسی ره
در تحفة الزائر ترجمه نموده و محتمل است که مراد
قرائت آن کتاب شد یعنی برای شان کتب
میخوانند از اخبار مناقب و غیره چنانچه
سابقا مرسوم بوده و الله العلم منه

الناس فی الناس من یفد الناد بمدحنا و یرثی علینا و جعل عدونا من یطعن علیهم من قرابتنا او من غیرهم یعنی زنان میخوانند چنانچه علامه مجلسی در تحفه الزائر ترجمه فرموده محتمل است که مراد قرائت از کتاب باشد یعنی برای ایشان کتاب میخوانند از مصائب غیرها چنانچه سابقا مرسوم بود والله العالم یهلعون و نهم و یفجعون ما یصنعون من یسده که کرد می ایند نزد حسین علیه السلام از اطراف کوفه و مردمانی از خراسان در ما سکنه برای آنحضرت نوحه گری میکنند وان در نیمه ماه شعبان است پس بعضی قرائت میکنند و بعضی قصه میخوانند یعنی کیفیت شهادت و سایر مصائب ذکر میکنند و پاره نوحه گری میکنند و برخی مرثیه میخوانند پس گفتم اری فدایت شوم ملاحظه کردم پاره از انچه بیان فرمودی پس فرمود حمد خدای را که قرار داد در میان مردم کسانیرا که نزد ما می ایند و ما را مدح میکنند و مرثیه میخوانند برای ما و قرار داد دشمن ما را کسانیکه طعنه میزنند بر ایشان از خویشان ما یا از غیر ایشان و تهدید میکنند ایشانرا و زشت میشمارند کارهای ایشانرا ٥ و در انجا و در کتاب عیون شیخ صدوق مرویست که حضرت رضا علیه السلام فرمود بحسن بن علی بن فضال من ذکر مصابنا فبکی و ابکی لم تبک عینه یوم تبکی العیون هرکس یاد کند مصائب ما را پس بگرید و بگریاند دیده اش گریان نشود در ان روز که دیده ها گریان شود و در کامل و ثواب الاعمال و امالی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بابی عماره منشد یعنی شعر خوان من انشد فی الحسین بن علی صلوات الله علیهما فابکی خمسین فله الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام شعرا فابکی ثلثین فله الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام فابکی عشرین فله الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام فابکی عشرة فله الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام فابکی واحدا فله الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام فتباکی فله الجنة هرکه بخواند شعری در مصیبت حسین ابن علی علیهما السلام پس بگریاند پنجاه نفر را پس برای اوست بهشت و هرکه بخواند در مصیبت حسین ابن علیه السلام شعری پس بگریاند بیست نفر را پس برای اوست بهشت و هرکه بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگریاند ده نفر را پس برای اوست بهشت و هرکه بخواند در مصیبت

و من انشد فی الحسین فبکی فله الجنة و من انشد فی الحسین

یک بیت پس بگریاند سی نفر را پس برای اوست بهشت و هرکه بخواند در مصیبت حسین علیه السلام

شعری

3

شعری پس بگریاند یکنفر را پس برای اوست بهشت و هرکه بخواند شعری در مصیبت حسین علیه السلام پس بگرید پس برای اوست بهشت و هرکس شعری بخواند در مصیبت حسین علیه السلام پس خود را بگریه وادارد پس برای اوست بهشت ٥ و نیز در کامل الزیاره مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود به ابی هرون مکفوف یعنی نابینا یا ابا هرون من انشد فی الحسین علیه السلام فابکی عشرة ثم جعل ینقص واحدا واحدا حتی بلغ الواحد فقال من انشد فی الحسین علیه السلام فابکی واحدا فله الجنة ای ابو هرون هرکه بخواند شعری در مصیبت حسین علیه السلام پس بگریاند ده نفر را پس پیوسته کم میکرد تا رسید بیک نفر پس فرمود هرکه بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگریاند یکنفر را پس برای اوست بهشت ٥ و نیز در انجا و در ثواب الاعمال مرویست از انحضرت علیه السلام که فرمود به ابی هرون من انشد فی الحسین علیه السلام فبکی و ابکی عشرة کتبت لهم الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام فبکی و ابکی خمسة کتبت لهم الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام هرکس بخواند شعری در مرثیه حسین علیه السلام پس بگرید و بگریاند ده نفر را نوشته شود برای ایشان بهشت و هرکه بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگرید و بگریاند پنج نفر را پس نوشته شود برای ایشان بهشت و هرکه بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگرید و بگریاند یک نفر را پس برای این هردو است بهشت ٥ و نیز در انجا و در ثواب الاعمال صدوق مرویست که انحضرت فرمود بصالح بن عقبه من انشد فی الحسین علیه السلام بیتا من شعر فبکی و ابکی عشرة فله و لهم الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام بیتا من شعر فبکی و ابکی تسعة فله و لهم الجنة فلم یزل حتی قال و من انشد فی الحسین علیه السلام بیتا فبکی واظنه قال او تباکی فله الجنة هرکه بخواند یک بیت شعر در مصیبت حسین علیه السلام پس بگرید و بگریاند ده نفر را پس برای او و ان گریه کنندگانست بهشت و هرکه بخواند یک بیت شعر در رثاء حسین علیه السلام پس بگرید و بگریاند نه نفر را پس برای او و انهاست بهشت پس پیوسته کم میکرد تا انکه فرمود هرکس بخواند در مرثیه حسین علیه السلام یکبیت پس بگرید و گمان کرده فرمود یا خود را شبیه گریه کنندگان کند پس برای اوست بهشت ٥ و سید جلیل علی بن طاوس

فبکی و ابکی واحدا فلهما الجنة

در لهوف فرموده روی من ال الرسول علیهم السلام انهم قالوا من بکی و ابکی فینا مائة فله الجنة و من بکی و ابکی فینا مائة فله الجنة و من بکی و ابکی ثلثین فله الجنة و من بکی و ابکی عشرین فله الجنة و من بکی و ابکی عشرة فله الجنة و من بکی و ابکی واحدا فله الجنة از ال رسول علیهم السلام روایت شده که فرمودند هرکس بگرید و بگریاند در باره ما صد نفر پس برای اوست بهشت و هرکه بگرید و بگریاند پنجاه نفر را پس برای اوست بهشت و هرکه بگرید و بگریاند سی نفر را پس برای اوست بهشت و هرکه بگرید و بگریاند ده نفر را پس برای اوست بهشت و هرکه بگرید و بگریاند یکنفر را پس برای اوست بهشت ٥ و در رجال شیخ کشی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بجعفر بن عفان بعد از انکه در محضر شریفش اشعاری در مصیبت خواند و انجناب گریست ولقد اوجب الله تعالی لک یا جعفر فی ساعتک الجنة باسرها و غفر الله لک فقال یا جعفر الا ازیدک قال نعم یا سیدی قال ما من احد قال فی الحسین علیه السلام شعرا فبکی و ابکی به الا اوجب الله له الجنة و غفر له هر اینه بتحقیق که خدای تعالی واجب نمود برای تو ای جعفر در این ساعت بهشت را با تمام نعمتهای ان و خدای تعالی گناهان ترا امرزید انگاه فرمود ای جعفر اتا زیاد کنم برای تو عرض کرد اری ای اقای من فرمود نیست احدی که بگوید در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگرید و بگریاند بان مگر انکه واجب کند خدای تعالی برای او بهشت را و بیامرزد او را و برای صدق دعوای مذکوره اینمقدار اخبار کافیست و مستفاد میشود از تمام انها انکه گریانیدن غیر در مصائب اهل بیت علیهم السلام بخواندن شعر و غیر ان از اسباب تقرب و مغفرت و سلامتی در قیامت و عیش جاودانی در جنت است و این از عبادات شایعه قدیمه بوده در زمان ائمه علیهم السلام و بعد از ان و قصص و حکایات ان در کتب اخبار و مقاتل موجود است و ان صنف از مؤمنین اسمی مخصوص نداشتند تا در عصر فاضل متبحر المولی ملا حسین کاشفی که در حدود سنه نهصد بود چون کتاب روضة الشهداء را تالیف نمود مردم رغبت نمودند در خواندن ان کتاب در مجالس مصیبت و بجهة فصاحت و اغلاق ان کتاب هرکسی از عهده خواندن ان کتاب بر نمی امد بلکه اشخاص مخصوصه بودند که از ارادت اموخته در مجالس تعزیه داری میخوانند و ایشان

حسین م

معروف

4

معروف شدند بروضه خوان یعنی خوانندهٔ کتاب روضة الشهداء و پس از ان کم کم از ان کتاب بکتاب دیگر انتقال نمودند و از ان بخواندن از حفظ و ان اسم اول برایشان ماند و کار این طایفه اندک اندک بالا گرفت و برای اصل مقصد که گریانیدن باشد مقدماتی پیدا شد از قصص و حکایات و اشعار و فضایل و زواجر و مسائل فرعیه و غیران و فنی شد مخصوص و ممتاز و کار ترقی ان باینجا رسید که یکی از علمای اعلام سیفر مود در مقام مطایبه و مزاح که در این اعصار روضه خوانی و اهل ان علوم شده و علمی شده مخصوص که باید در تعریف ان گفت علم یبحث فیه عن عوارض اجساد الشهداء و ما یتعلق بها و در این فن از علمای اعلام و جهبذان از علم کتب و رسائل بسیار تالیف شده بنظم و نثر بزبان عربیه و فارسی و ترکی و هندی و کافه شیعیان در بذل اموال و خدمت گذاری بابدان وجاه در اقامه مجالس مصیبت و ترتیب ما تمکده انحضرت که اصل و قوام ان بشخص معظم روضه خوانست بی اختیارند چه علاوه بر مثوبات اخرویه در این دنیا از ان برکات و خیرات بی احصا در جان و مال و اولاد خود دیده اند و لهذا کسانیکه در سایر مقامات انفاق و صدقه حتی واجبات انهاسامحه دارند و اگر دهند از روی شوق و رغبت نیست در این فرجلم بانهایت میل و محبت و بطبع و رغبت کامل و جان خدمت کنند و لکن خدمت روضه خوان که رکن اعظم این مجالس شریفه است از خدمت سایرین که این مجالس را برپا کنند اعلا و اشرف است چه روضه خوان خود در زمره انانستکه در اخبار گذشته و عده مغفرت و جنت بایشان داده اند و نیز محبوب است از طایفه که اعانت میکنند مؤمنین را بر نیکی و پرهیزکاری و کردن اعمال خیریه که خداوند تبارک و تعالی بان امر فرموده در کلام شریفش که تعاونوا علی البر والتقوی پس بمقتضای اخبار بسیاری در ثواب با همه شنوندگان و گریه کنندگان و خدمت گذاران شریک و سهیم خواهد بود بلکه از خادمان خاص و چاکران سرافراز انحضرت شمرده میشوند و باین منصب عظیم و مقام جلیل فائز و معزز و مکرم در دنیاست که بر سایر شیعیان افتخار کنند و لکن رسیدن باین رتبه جلیله هنوز معزز و در امدن در سلک طوائف مذکوره مشروط است بشروطی که عمده انها دو شرط است که با نبودن هر یک از انها رحمتهای فایده در بجهای نمی

وشغلها به نتیجه خواهد بود و نام‌ها از دفترهای ان کرده میشود و گاهی در ان ثبت نشده بلکه اسامی ایشان
با منافقین ان دو شرط العیاذ بالله یا در دفتر کسبه و تجار یا در دیوان کاذبین و غادرین و خاسرین و مزورین
درج خواهد شد و در این عبادت جمیله حظی از بندگی خداوند و حضرت شکرگذاری رسول اکرم و ائمه هدی
صلوات الله علیهم نخواهند داشت ۵ پس بر هر روضه خوانی که عزم نموده بر حمل کردن نفس خود بر تحمل مشقت
در این صنف و رسیدن بمقامات عالیه و درجات سامیه و ثوابهای بی نهایت و اکرامهای بی
غایت که برای این زمره مهیا نموده و وعده داده اند لازمست پیش از اشتغال در این فن درست کردن
این دو شرط و دارا شدن ان بنحو جزم یا اطمینان بلکه امتحان داشتن یا نداشتن از میزان عدل که در کف
کفایت علماء راسخین و منار شرع مبین است تا انکه از کید شیطان و تسویل نفس که بسیار شده
و میشود که باطل را بصورت حق و خطا را در لباس صواب بیرون اورده اسوده شود و کورانه خود را
در مهالک عظیمه نه نیندازد و ان دو شرط یکی اخلاص است و دیگری صدق که بجای دو پله منبر نشسته که بدرستی
بران بالا میرود که اگر هر دو یا یکی از ان دو صحیح نیست و بی عیب نباشد برد خواهد افتاد و از فیوضات
عرشه منبر بالمره محروم خواهد ماند و شرح این دو شرط در ضمن دو فصل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

فصل اول در اخلاص مستور نماند که مقصد اصلی و غرض کلی از فرستادن پیغمبران و صحف و کتب
اسمانی کشیدن خلایق است بسوی خداوند تبارک و تعالی و شناسانیدن ایشان نسبت
بایات باهره و معجزات قاهره بالوهیت ذات اقدس یکتا بی‌همتای توانای بی‌نیازی
که افریننده و روزی دهنده و نگاه دارنده و میراننده و زنده کننده تمام جهانیانست و احدی
غیر از ذات مقدسش را بهره و نصیبی از امور مذکوره نیست و انبیاء عظام و اوصیای
کرام صلوات الله علیهم به بیانهای شافیه و براهین کافیه مراتب مسطوره را واضح و هویدا
نمودند و در دراوردن خلایق بزیر بار باور کردن و تصدیق نمودن و تسلیم داشتن انچه
فرمودند و بنا داشتن بر فرمان برداری انچه بان امر نمودند رنجها کشیدند و ناشایستها
شنیدند و مصیبتها دیدند و جان و مال بخشیدند بامید انکه خلق پروردگار خود را شناسند
و خود را بنده فقیر عاجز ذلیل دانند و جز ذات مقدس خالق و رازق و دافعی نه بینند و نه

دانند

دانند حاجت دارند از او بخواهند از بلا ترسند رفعش را از او مسئلت نمایند سرکشی نموده
عفو و صفح از او طلبند و برای انانکه باور کرده اند و پیروی نمودند اعمال و ادائی مقرر نموده
بعضی قلبی و بعضی جوارحی که برسیدن انها اظهار بندگی کنند و اعتراف بعجز و اضطرار و احتیاج
و فقر خویش نمایند و بانها حاجات خود را بخواهند و حق ربوبیت را ادا نمایند و این رقم عمل
در لسان شرع عبادت گویند که حاق معنی ان پرستش و بندگی کردنست که تمام نشود و درست
نیاید تا انگاه که خود را بنده داند و عبادت را از روی عبودیت خود بجای اورده باشد
که اگر نه عبادت کند و بسندد انچه را خدای برای او خواسته و لکن معنی عبودیت در کمون
نفسش نباشد و خود را براستی بنده نداند و از اینجهت سرکشی کند و از معاصی کناره نکند و گاهی بعکس
میشود که خود را بنده داند و لکن در پرستش مسامحه نماید و اینمطلب در محل خود شرح داده خواهد شد
در مقام فرق میان عابد و عبد و عبادت و عبودیت و در هر دو مرحله باید برای ذات
مقدس حضرت احدیت جل جلاله شریکی قرار ندهد یعنی پرستش نکند مگر خداوند را و خود را
بنده احدی نداند مگر بنده ذات مقدس او و معبودی دیگر جز او و مولائی نداند غیر او و در تلاوت
ایه مبارکه ایاک نعبد البته باید ملتفت شود به هر دو مقام و بجهت کاذب نبودن در این
دعوی باید انچه بزبان گفته در سویدای قلبش ثابت و راسخ باشد و کردارش با انچه در دل
گرفته و بزبان گفته مطابق باشد پس اگر کسی پرستش کند مخلوقی را بانکه داعی و محرک او
در کردن ان عبادت مخلوق باشد که تا در قلبش جای گیرد و او را از این عابد خوشش اید
یا بازای ان عمل مالی باو دهد در عبادت برای پروردگار خود شریک قرار داده و داخل
در یکی از اقسام مشرکین شده و اینمطلب باشهادت وجدان و عقل صاف و براهین و سطوری
کتاب و سنت بغایت واضح و هویداست بلکه بعد از تامل معلوم میشود که از چنین عملی با
بخود روا داشتن ان معقول نیست زیرا که ان منافی است باغرض اصلی از ارسال رسل
و انزال کتب و مقاصد انبیا علیهم السلام و از حکیم علی الاطلاق نشود چنین کاری هم
صادر شود و بر فرض جواز معقول نیست که برای ان عمل ثوابی باشد و مستحق اجری شود بر

پس از تمهید این مقدمه میگوییم بر هیچ دانای بصیری پوشیده نیست که البکاء شیعیان و گریانیدن
مؤمنین بر مصائب ال محمد علیهم السلام مثل گریستن از عبادات موکده و مستحبات مرغوبه است
که بان امر فرموده اند و بران تحریص و ترغیب نموده اند و برای ان اجرها و ثوابها مهیا نموده اند و همه
مکلفین شمول این امر و قابل فرمان برند بقدر استعداد و قوه و مستحق ان ثوابها بعد از امتثال ان
فرمان مثل اصل گریستن بران مصائب که از اعظم عبادات و اجل مثوباتست که کافه انام مکلفند
بان و این دو از یکصنف عبادت و از یک منبع منشعب شوند جز انکه گریستن برای هر کس
میسر و اما گریانیدن چون برای همه میسر و خالی از مشقت نیست لهذا این طائفه مخصوصه
موسوم بروضه خوان دامن همت بر کمر زدند و علم این سنت سنیه را برپا نمودند و برای
تعظیم این شعر عظیم نفوس خویش را مبذول و مشغول داشتند و البته باید بدانند و ملتفت شوند
که این عبادت مانند سایر عبادات است و این گل الحی عبادت شود که در هنگام بجا اوردن ان
جز رضای خدا و مزد خوشنودی رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم غرض و مقصدی نداشته باشند
و اگر دارد همان مجد یافتن ثوابهای موعوده و پاک شدن از گناهان مهلکه باشد که با اخلاص در عمل
منافات ندارد چه عمل باز برای فرمان برداری فرمان حضرت باری تعالی است که بوسیله ان بان ثوابها
برسد و از شرکها ایمن شود و این بمنزله پله اول منبر اوست که چون پای بران گذارد بالیست غیر
از ذات مقدس حضرت احدیت و خلفاء راشدینش همه را فراموش کند کسی را نه بیند کسی را نخواهد
چه رسد بانکه برای جذب قلبش یا جلب مالش بانجا بالا رود و سخن گوید و از مصائب شرح دهد
و خلق را بگریاند پس نعوذ بالله اگر شیطان او را از این پله بلغزاند و هوای نفس او را در دام
ملوث دنیا کشاند و برای تحصیل مال یا فرنقش بال یا نشر فضل و کمال در اقطار امصار و بلاد
در رسیدن بمحاسن گفتارش در اسماع عباد بر منبر براید و سخن گوید و روضه خواند خود را بمهالک
عظیمه انداخته که امید نجات در ان نیست و ببعضی از انها اشاره باید نمود **اول** انکه خود را بجهة
ان غرض فاسد از فیوضات و ثوابهای موعوده که برای این طایفه مهیا نموده محروم کرده و بجهة
انکه از جیفه گندیده دنیا و غرض فاسد سمعه و ریاست از نعمتهای بی نقص و زوال حضرت

کشیده

کشیده چه از واضحات دین مبین است و اجمالا گذشت که ثواب در مقابل عبادت است و ان نعمتها
بازاء بندگیست و عبادت بی اخلاص عبادت نیست بلکه محسوب از شرک خفی است ۵ ثقة الاسلام
کلینی در جامع کافی در باب المستاکل بعلمه والمباهی به روایت نموده از ابی عبدالله الصادق ع
که فرمود من اراد الحدیث لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الاخرة نصیب و من اراد به الاخرة
اعطاه الله خیر الدنیا والاخرة هر کس قصد کند از حدیث یعنی از یاد گرفتن و نقل ان برای دیگران
منفعت دنیویه را که بوسیله ان بدست اید برای او در اخرت حظ و نصیبی نخواهد بود و هر که
قصد کند از تعلیم و تعلم ان خیر اخرت را خداوند باو عطا میفرماید خیر دنیا و اخرت را ۵ و نیز فقره اول از ان
از انجناب بسند دیگر روایت کرده ۵ و شیخ فقیه محمد بن ادریس حلی در کتاب سرائر از کتاب ابی القاسم
جعفر بن محمد بن قولویه نقل کرده که او از جناب ابی ذر رحمه الله روایت کرده که فرمود من تعلم علما
من علم الاخرة یرید به الدنیا عرضا من عرض الدنیا لم یجد ریح الجنة هر که بیاموزد علمی از علوم
اخرت را و عوض و اجر ان یاد گرفتن تحصیل متاعی باشد از متاعهای دنیا بوی بهشت را نخواهد شنید
و شیخ ابن ابی جمهور احسائی در کتاب عوالی اللئالی روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام
که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود من اخذ العلم من اهله و عمل به نجی و من اراد به الدنیا
فهو حظه هر کس بگیرد علم را از اهلش و بان عمل کند نجات یافته و هر که قصد کند بان تحصیل
دنیا را پس بهره او از ان علم همانست که قصد کرده و تحصیل نموده یعنی دیگر از اخرت حظ و نصیبی
ندارد و سلیم بن قیس هلالی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام همین مضمون را در کتاب خود از
انجناب بازیادتی نقل کرده که و من اراد به الدنیا هلک و هو حظه و حاصل زیادتی انکه
علاوه بر نداشتن نصیبی در اخرت هلاک نیز شده بجهة اینمعامله که علم دین داده و مال دنیا گرفته و
شرحش بیاید در اینمضمون اخبار بسیار است **دوم** انکه داخل شود در جماعتی که ال محمد علیهم السلام را
سرمایه تجارت خود کرده و بان کسب میکنند و معاش خود را بان میگذرانند شیخ معظم کلینی در کافی
روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود به ابی النعمان در ضمن وصایا که باو کرد یا ابا
و لا تستاکل الناس بنا فتفتقر یعنی مخور مال مردم را بسبب ما و وسیله ما که فقیر خواهی شد و

مراد فقر در زیاد اجرت هر دو باشد چنانچه از خبر مفضل اینده معلوم میشود و شیخ مفید این خبر را
در امالی روایت کرده باین عبارت یا ابا النعمان لا تستأکل بنا الناس فلا یزیدک الله بذلک
الا فقرا حاصل انکه مخور بوسیله ما مال مردم را که خدا تعالی میفزاید باین کسب برای تو جز فقر
و پریشانی چیزی را ه و شیخ کشی در رجال خود روایت کرده از قاسم بن عوف که حضرت امام زین
العابدین علیه السلام باو فرمود و ایاک ان تستأکل بنا فیزیدک الله فقرا و مضمون ان هم
مثل سابق است و شیخ جلیل حسن بن علی بن شعبة در کتاب تحف العقول روایت کرده که مفضل
بن عمر باصحاب خود وصیت میکرد و میگفت لا تأکلوا الناس بآل محمد علیهم السلام فانی
سمعت ابا عبد الله یقول افترق الناس فینا علی ثلث فرق فرقة احبونا انتظار قائمنا
لیصیبوا من دنیانا فقالوا و حفظوا کلامنا و قصروا عن فعلنا فسیحشرهم الله الی النار و فرقة
احبونا و سمعوا کلامنا و لم یقصروا عن فعلنا لیستأکلوا الناس بنا فیملأ الله بطونهم نارا
یسلط علیهم الجوع و العطش و فرقة احبونا و حفظوا قولنا و اطاعوا امرنا و لم یخالفوا فعلنا
فاولئک منا و نحن منهم مخور زینهار اموال مردم را بوسیله آل محمد علیهم السلام زیرا که من شنیدم از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود مردم متفرق شدند در باره ما به سه فرقه فرقه دوست دارند
ما را بانتظار قائم ما که برسند بدنیای ما یعنی غرضشان از محبت ما تعیش و خوشگذرانیست
در سلطنت ما پس گفتند یعنی اظهار تعیش و محبت کردند و سخنان ما را حفظ کردند و لکن
کوتاهی کردند در افعال ما یعنی متابعت نکردند ما را در کردار پس بزودی برانگیزاند ایشان را
خداوند بسوی دوزخ و فرقه دوست دارند ما را و سخنان ما را شنیدند و در کردار ما هم کوتاهی
نکردند بجهت اینکه بسبب ما اموال مردم را بخورند پس پر خواهد کرد خدا تعالی شکمهای ایشان از آتش
جهنم و مسلط کند بر ایشان تشنگی و گرسنگی را و فرقه دوست دارند ما را و کلمات ما را حفظ
نمودند و فرمان ما را اطاعت کردند و مخالفت نکردند افعال ما را یعنی رفتار و کردار ایشان
مانند رفتار و کردار ما است پس این گروه از مایند و ما از ایشان و مرحوم آخوند ملا محمد صالح
مازندرانی و غیر او در شرح این کلام شیخ کلینی که فرموده باب المستأکل بعلمه و اخبار آن

ایشان

تشیع م

٧

عجایب م

ایشان روایت کرده چنین ذکر کرده که مراد او کسی است که علم را آلت قرار میدهد از برای خوردن اموال
مردم و آنرا سرمایه میکند که بان کسب کند و وسعت دهد در معاش خود و بالجمله شراره آتش فرقه دوم دامن
بسیاری از اهل علم را گرفته و از افراد و مصادیق معلومه آن است جماعتی از طایفه جلیله روضه
خوانان که اصل غرض ایشان از تعلم این فن و اموختن انچه متعلق بروضه خوانیست از اخبار فضایل
و خطب و مواعظ بلکه بعضی از مسائل دینیه که باصطلاح ایشان در آن جای گریز است از انها اصل
مقصد مجرد کسب و تحصیل مال است بدون ستر و تقیه و توریه بلکه مثل سایر اهل کسب و تجارت معامله
کنند و در زیادی و کمی ماکسه و گفتگو نمایند و برای اذن در رفتن مجلس و عرض متاع خود بمشتریان
واسطه ها فرستند و رقعه ها نویسند و بعد از رفتن و خواندن بی اذن یا باذن بی تعیین مقدار عوض اگر
از انچه قصد کرده از عوض باو داده نشود نقص شود خشم کند و بدگوید و صاحب مجلس را رسوا
و مفتضح کند بلکه بعضی از پست فطرتان ایشان در منبر بالای سؤال کنند و بانی طلبند و با انچه آخوند
معامله کنند ه و از عجایب مضحکه انکه با این کاسبی و تجارت و معاوضه دنیا باخرت در
مجالس و محافل و بالای منابر افتخار کنند و با نی طلبند خود را از چاکران خاص حضرت سید الشهدا
علیه السلام شمرند و خویشتن را صاحب حقوق عظیمه بر همه و مستحق هرگونه توقیر و اکرام و تعظیم
و احترام دانند و از اینجهة گاهی در بالای منبر میگویند اقایم امام حسین علیه السلام چنین کرد چنین
فرمود با شما چنین کند بیچاره جاهل غافل از انکه میان او و آنحضرت ابدا علاقه نیست و بین ایشان
دوری است از ما بین زمین و آسمان و قدر و رتبه اش پست تر است از پست ترین کسبه مانند حمال
و سبزی فروش و نامش در دفتر کسبه ثبت است و باید مثل ایشان هر ساله بحکام منافع
خود از این تجارت برسد و خمس از انچه مقرر در شرع است بر ساقط و با اینحال کارش از همه اینها
خراب تر زیرا که کسب حلال از صنف عبادت نیست پس صحت آن مشروط باخلاص و قصد قربت
نیست همانقدر که سرمایه از تمام محرمات شرعیه پاک شد و در عمل کاهش نیز چندی شرعی
نباشد کار مباحی کرده و خسرانی بر او نیست بلکه اگر قصد کند بکسب خود تحصیل مالی بجهة زیارت
بیت الله الحرام و زیارت ائمه انام علیهم السلام و اعانت سادات و علما و فقرا و وسعت

بر عیال و امثال این امور از مستحبات مالیه و اعمال خیریه ماجور و مثاب خواهد بود و اما شغل روضه
خوان مثل شغل طالبین علوم دینیه که از محبوب ترین عبادات و مندرج در قربات است مردد است میان دو چیز
یا خیر عظیم اگر دارای اخلاص و قربت باشد یا خسران عظیم اگر مقصد جز تحصیل مال و جاه دنیوی نباشد
چه این سرمایه گران بها را با و جرجت فرموده اند بجهة تجارت اخرت و تحصیل رضای حضرت احدیت
و رسیدن به نعیم جنت نه بجهة کسب متاع دنیای دنیه و جلب متاع مغشوش و حطام دنیویه و از آنجا
عیان مکشوف شد که بمجرد ذکر فضایل و مناقب و حالات و مصائب حضرت سید الشهداء علیه السلام
کسی سمت چاکری و منصب نوکری آنحضرت پیدا نخواهد کرد و گرنه هر که کتب فضایل و مقاتل را طبع کند
از بلدی ببلدی برای تحصیل کرایه و حمالی که حمل کند آنها را از دکان الی کتابخانه برای گرفتن درهمی
از چاکران و خدمتگذاران آنجناب محسوب خواهند بود ه و لکن روضه خوان انگاه در قطار چاکران
آنحضرت در اید که انچه گوید برای حق و محض حق اولیائش علیهم السلام باشد و الا کاسبی
خواهد بود که آن فضایل و مصائب را سرمایه نموده و بان مشغول تجارت شده ابدا حقی بر کسی ندارد
و خدمتی برای احدی نکرده و برای امتثال فرمان آن بزرگواران عملی از او سر نزده پس این سمت
چاکری از کجا پیدا شده و سبب این افتخار از کدام ماخذ بدست امده ه بلکه روضه خوان بانقوی و
دیانت نیز راه جواز این قسم تجارت و حلیت آنچه میگیرد بعوض این خواندن را بزحمت پیدا کند و از ا
ربقه تقلید اشراب کردن خود نهاده سؤال کند و قسم جایز انرا از آن صوری که در آن و در مثال
آن از مستحبات تصویر نموده اند بدست آورد که آیا در معامله بر این عمل و امثال آن از مستحبات اگر
در مقابل عنوان نیابت از صاحب وجه است چنانچه در اجارات بر زیارت یا حج از غیر فرموده اند
که اجرت در مقابل عنوان نیابت در زیارت یا حج است نه در مقابل نفس عمل زیارت و حج پس
بنا بر این وجه میباید اجیر در ابتدای شروع در عمل قصد کند که نایب باشد از جانب انکه او را اجیر
کرده و اجرت داده و بقصد نیابت او زیارت کند یا حج نماید یا روضه بخواند پس فی الحقیقه
انچه میگیرد در مقابل این عمل خواهد بود که خود را نایب از غیر در عمل حج مثلا قرار داده که پس
از قصد نیابت چنانست که گویا اجرت دهنده خود زیارت یا حج بجا آورده و یا روضه

خوانده است

و مشروع بجهة تجارت حکه
عکاری که آنها را نقل کنند م

٨

خوانده است و توسط نایب از او و بنا بر این وجه میباید قصد قربت در عمل زیارت یا حج یا الکه اگر عنوان
عمل روضه است از اجیر نایب محقق باشد تا عملی که بنیابت غیر کرده علی وجه العبادة از او واقع
شود و مستحق اجرت گردد که هر گاه این عمل از اجیر نایب بر وجه عبادت و بقصد قربت واقع نشود صحیح و وجه
مستحق اجرت نخواهد بود و یا آنکه اجرت روضه خوان در مقابل نفس این عملیست که در مقام امتثال امر
شارع مقدس بالکه ایجاد و در وجه بقصد نیابت از صاحب وجه باشد یا نباشد و یا آنکه جواز اخذ
اجرت بر این عمل مطلق و اعم از صورت سابقه نیز خواهد بود باینکه هرچند بقصد قربت نباشد و در مقام
امتثال امر شرع بالکه نباشد همین قدر که فقرات مخصوصه را میخواند کافیست و اجرت در مقابل
نفس این خواندنست که بسا باشد سبب گریه غیر گردد بدون ملاحظه اینکه این عمل محبوب از عبادات است
بالجمله در همه این مقامات سخن بسیار و کلام طولانیست و اشباه آن محل گفتگوی فقهای اعلام
چنانچه شطری از کلام در این مقام را در مسئله اخذ اجرت بر اذان گفتن که در میان مستحبات نظیر
عمل روضه است خواهیست مشروحا ذکر فرموده اند و اگرچه در آن مسئله بعضی در بعض صور آن تفریع
بجواز فرموده ولی قول مشهور میان علمای اعلام حرمت اخذ اجرتست و در آن باب اخبار بسیار نیز
وارد است ه ثقة الاسلام کلینی در کافی و شیخ طوسی در تهذیب بسند لیا معتبر روایت کرده اند
مضمونش از حضرت ابی جعفر یعنی امام محمد باقر علیهما السلام که فرموده نماز کرده نمیشود در پشت سر انکه
میطلبد برای گفتن اذان و کردن نماز مزد را و شهادتش مقبول نیست و شیخ صدوق در فقیه
صحیح همین خبر را نقل کرده و در آن مذکور است کردن نماز برای ایشان که مراد امامت است و نیز
شیخ صدوق در کتاب فقیه روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که مردی خدمت آنحضرت
رسید و عرض کرد یا امیر المؤمنین بخدا که من ترا دوست دارم برای خداوند جل جلاله پس
حضرت باو فرمود لکن من ترا دشمن دارم برای خداوند عرض کرد چرا فرمود زیرا که تو در اذان
طلب میکنی کسب را یعنی اذان میگوئی برای گرفتن مال و شیخ طوسی همین خبر را در تهذیب نقل
کرده با زیادتی که فرمود و بر تعلیم قران مزد میگیری و شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله
میفرمود هر کس بر تعلیم قران مزد بگیرد حظ او در قیامت همانست که گرفته ه و نیز شیخ در ان

کتاب از انجناب روایت کرده که فرمود اخر چیزیکه مفارقت کردم بران حبیب قلبم یعنی رسولخدا صلی الله علیه واله ان بود که فرمود یا علی هرگاه نماز کردی نماز کن نماز ضعیف ترین انانکه در پشت سر تو اند یعنی ماموما بیمار و سالخورده را ملاحظه کن و مؤذنی بگیر که براذان گفتن اجرت نگیرد و در کتاب جعفریات از انجناب مرویست که اجرت مؤذن از اقسام سحت شمرده مثل قیمت میته و نظایر ان و غیر اینها از اخبار بسیار که در مجلس ثبت شده و شباهت روضه خوان با مؤذن صحیح است زیرا که مؤذن اعلام میکند مؤمنین را بحضور وقتی که عبادت حاضر شده که توقف در محضر خداوند تبارک و تعالی و رسیدن وقت بهترین اعمال که سبب رستگاری و خاموش کردن اتشی است که بسبب گناهان برای خود افروخته اند و غیر اینها از فضایل و اثار و خواص دینی و اخروی نماز که معراج مؤمنین است و همچنین روضه خوان اعلام میکند مؤمنین را بفضایل و مناقب و مصائب سادات انام و رسیدن موسم عملیکه سبب تقرب بخداوند و خوشنودی رسولخدا و ائمه هدی علیهم السلام و نجات از شداید در دنیا و اخرت و خاموش شدن دریاها از اتش است یعنی گریستن بر ال محمد علیهم السلام و نجات از شداید بعد از مردن و اخرت و چنانچه اذان بر همه سنت است ولکن برعالی شاق چنانچه پیغمبر صلی الله علیه واله خبر داد که اما انه لن یعد و اضعفائکم پس جمله از مؤمنین خود در مقام ادای این سنت برامدند و دیگران را اسوده کردند همچنین اگر باشند ایشان چنانچه سابقا توضیح نمودیم بهر حال تکلیف روضه خوان طالب شدن این است که در باب فداجرت بر کسب و عمل خود رجوع نماید بان عالم که بنای عمل خود را بر تقلید از او گذارده و قسم حلال انیکو نه کسب را از او اخذ نماید تا ان قسمی که فرموده عمل کند تا از تبعات کسب حرام و مال حرام اسوده باشد و حال که خود را بجهة این کاسبی از بسیاری از فیوضات اخرت محروم کرده بنکال و عذاب ان خود را گرفتار نکند **سیم** از هر مهالکیکه داخل شوند در انجا عاقبت که اخرت خود را فروختند بدنیا شیخ جلیل جعفر بن احمد قمی در کتاب غایات روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه واله فرمود شرار الناس من باع اخرته بدنیاه و شر من ذلک من باع اخرته بدنیا غیره بد مردمان کسی است که فروخته اخرت خود را بعوض دنیای خود و بدتر

ازان

وبهمان م

ازان کسی است که فروخته اخرت خود را بعوض دنیای غیر خود و بدتر ازاین کسی است که فروخته اخرت خود را به دنیای دیگری یعنی ازاو رفت و دنیای بدست دیگری رسید و اینمضمون از جمله معروف است و در باب نهایت الحجه شیخ صدوق در کتاب عقاب الاعمال روایت کرده از رسولخدا صلی الله علیه واله که در خطبه که خواندند فرمودند و من عرضت له دنیا و اخرة فاختار الدنیا و ترک الاخرة لقی الله و لیست له حسنة یتقی بها النار هر که عرضه شود براو دنیائی و اخرتی پس برگزیند دنیا را و واگذارد اخرت را ملاقات خواهد کرد حضرت باری تعالی را در حالتی که برای او حسنه نیست که بسبب ان خود را از اتش دوزخ نگاه بدارد و در نهج البلاغه دارد شیخ مفید در امالی و غیره مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود به کمیل در حدیث شریف که در ان اصناف طالبین علم را ذکر فرمودند بل جمعت له لقنا غیر مامون یستعمل الة الدین فی طلب الدنیا اری برای علم یا فتنم خویش فهم خائنی که استعمال میکند الة دین را در طلب دنیا و مفاد این اخبار شریفه و نظایر ان که پوشیده نماند که فروختن اخرت بدنیا گاهی بگرفتن مالی یا جاهی است در برداشتن فرو شکستن دست از کیش و ایین خود مثل پاره ضعفا که بجهة تقرب با عالم خارج مذهب یا گرفتن مالی از ایشان از مذهب خود دست برداشته و مذهب کفر را اختیار میکنند مثل ابن عاص که بجهة ولایت مصر نصرت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست برداشت و اورا فروخت باین فروختن دین بدنیا مکرر توبیخ و سرزنش کردند و در شرح حال او مذکور است و امثال او در ان عصر بسیار بودند که پسر ابی سفیان ان مرا برادن مال و منصب پسر عاص مبتلا کرد و شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود بعد از ذکر شمه از زهد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود از او جهه بدیع است این داستان این او زنی مولائی بود از موالیان او را ابو الاسود دئلی گفتندی پس از انکه امیر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه بجوار رحمت ایزدی پیوست معویه خواست تا او را استمالت دهد باشد که از دوستی علی علیه السلام برگرد انداد و از هر وقت تحفه و بری و لطفی کردی و چیزی فرستادی یکروز هدیه فرستاد او را انواع حلواها در او بود چون انرا بخانه ابو الاسود بردند نهادند و او انجا حاضر نبود و حلوا مخلوط بزعفران بود دختری کوچک از ان

مصر انزولايت م

ابو الاسود پنج شش ساله بدید و ازان پاره برگرفت و در دهن نهاد پدر را در گفت ای دختر که دهن بیفکن که زهر است گفت چرا گفت نبینی که پسر هند فرستاده است بما تا ما را از دوستی علی علیهم السلام برگرداند دختر ک انچه در دهن داشت بیفکند و گفت اتخدعنا بالشهد المزعفر عن السید المطهر انکه این ابیات انشا کرد ابا الشهد المزعفر یا ابن هند نبیع علیک اسلاما و دینا معاذ الله لیس یکون هذا و مولانا امیر المؤمنینا و لکن تعبیر از عمل پسر عاص و امثال او بفروختن دین بدنیای الجمله مسامحه در عبارت شده چه او دست از دین برداشت و دنیا گرفت اما دین بکسی نداد و از اخرت چیزی بمعویه نرسید که در مقابل مالی که باو داد بلکه انچه از او باو رسید بی دینی بود پس حقیقت معامله و معاوضه بهیچ وجه صورت نگرفت **و** گاهی فروختن دین بدنیا دادن چیزی است از اخرت یعنی از اسباب و وسیله نجات در انجا و رسیدن بنعیم جنت و گرفتن مالی بعوض ان که خود ترک نماید اسباب عمل تحصیل اخرت کند و نگردد بان تحصیل دنیا کردن مثل انکه کسی بدیگری تعلیم قران کند با دیگری که از عبادات عظیمه جز علویه است و بان قران تحصیل ثوابهای بسیار کرده پس از تحصیل ان اعراض میکند و در مقابل تعلیم مالی میگیرد و از اینجا صدق حقیقت معامله و داد و ستد واضح و دخول در اخبار گذشته هویدا است **و** در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرویستکه رسولخدا صلی الله علیه واله ثواب عظیمی برای قاری یک ایه قران و گوش کننده ان ذکر فرموده انگاه فرمود ایا میدانید در چه وقت این ثوابها را این مستمع و قاری میبینند اذا لم یغل فی القران انه کلام مجید و لم یستاکل به و لم یراء به الکافرین در ان غلو نکند بانیکه بگوید مخلوق نیست چه او کلام رب مجید است یا کلامی است که حروف دارد در فضیلت ان بسیار است و بوسیله او مال مردم را نخورد بانیکه باو کسب کند و بخواندن و گوش دادن مرائی نباشد و با جمله بقران کاسبی نکند و بمردمان بی غرض پوشیده نیست که اختصاصی بقران مجید ندارد و هر چه وسیله تحصیل اخرت و الت دین باشد در این حکم با او شریک است و البته از ان احتراز نمود و ائمه علیهم السلام محض مبتلا نشدن باین

بلیه

و این حکایت را شیخ نجم الدین در اربعین خود نقل کرده با فخر المجالس خلاف و در ان جا دارد دختر خود را معالجه کرد تا انچه خورده بود قی کرد منه

بلیه اهتمامی تام داشتند تا انجا که معامله با انکه ایشان را بامامت و بزرگواری میشناختند نمیکردند از خوف انکه فروشنده بملاحظه بزرگی مقام ایشان چیزی از قیمت کم کند پس گویا قدری از قیمت انچه خریدند از اسباب و الات اخرت شده با انکه نفوس شریفه ایشان منزه بود از قصد کردن چنین چیزی و در سیره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر این مطلب ذکر شده **و** ابن شهر اشوب و غیره از جابر امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام روزی بدکان بزازها رفت پس بمردی فرمود دو جامه بمن فروش پس ان مرد گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام انچه با حاجت داری نزد من هست و چون شناخت انجناب را از او گذشتند و بدکان جوانی رفتند و از او دو جامه خریدند یکی بدو درهم و یکی به سه درهم الخ و بر دامنی از دو دکان گذشتند که هر دو شناختند انجناب را دکان سیم غلامی رسیدند که با انحضرت خطاب کرد ای شیخ پس از او خریدند و برگشتند چون پدر با اقای غلام بدکان در نهید که مشتری انجناب بود و نفع گرفته زیاد برادر در خدمت انحضرت و عذرخواست و فرمودند معامله بود برضایت هر دو گذشت **و** شیخ شهید ثانی در شرح لمعه بعد از ذکر کراهت تفاوت گذاشتن میان مشتریها فرمود مگر انکه میان مشتریها فرقی باشد بسبب فضیلتی یا دینی پس تفاوت گذاشتن عیبی ندارد ولکن مکروه است برای گیرنده یعنی ان صاحب فضل و دیانت قبول ان و پیشینیان یعنی از علما و اتقیا چنین بودند که وکیل میگرفتند دیگرانرا که بخرند از کسانیکه ایشانرا یعنی موکلها را نشناسند بجهة فرار از ابتلا بچیزی که گذشت که بجهة فضل و دین ان بایع چیزی کم کند **و** از این کلمات مکشوف شد که از قبایح اعمال بایست شمرد انچه شایع و متعارف است که سید یا طلبه یا حاجی یا زائر در وقت خریدن چیزی و گفتگوی در قیمت ان برای کم کردن قیمت ان متوسل میشود بسیادت و علم و حج و زیارت خود که اخر من سیدم یا طالب علم یا اراده زیارت بیت الله و زیارت رسولخدا صلی الله علیه واله یا زیارت ائمه علیهم السلام دارم چیزی کم کن و بسیار شود که فروشنده باین ملاحظه کم کند و بفیوضات عظیمه برسد ولکن خریدنده حاصل باداب دینیه بجهة این نفع جزئی خود را داخل کرده در زمره انانکه فروختند دین را بدنیا و استعمال نمودند الات دین را در دنیا و خسارت کلی کردند در این معامله **و** مخفی نیست که ان علم که وسیله شود

١٠

از برای کم کردن قیمت با نازه قرآن یا کم تر از آن معدود است از آن علمی که در ادعیه بسیار از شر او پناه برده به خداوند تبارک و تعالی و فرموده اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع و از اینجه معلوم و واضح و روشن شد که این دسته روضه خوانان مانند طایفه از طالبین علم داخلند در این صنف از تجار زیرا که روضه خوان با آنچه میگوید از فضایل و مناقب و مصائب که از آلات دین و از وسائل عظیمه تحصیل دار آخرت می توانست مانند نمودن و معلم قرآن و مسائل دینیه نعمتهای دائمه و دواهای غیر متناهی بهتر بخرد و به وصال آنها برسد و بجهة پستی فطرت و قصور همت و اشتعال آتش حرص و رغبت و خوف فقر و فاقه از آن معامله مبارکه رابحه اعراض کرده و آن سرمایه گران بها را به دراهم معدوده معاوضه نموده و العجب کل العجب که بازار این کسب خسران مآل خود را بجهة کمی کثرت مشتریان و فراوانی طالبان با رونق و رواج بیند به هوای کم آوردن زر و سیم و تحصیل خلعتهای نفیسه در نهایت وجد و نشاط و فرح و انبساط باشد و بالعکس از کسادی بازار متاع خویش و قلت مشتریان و راغبان در غایت حزن و اندوه و شکایت و در مقام جلب و تحصیل مشتریان خود را گرفتار مفاسد و مخاذیری نماید که هر یک از آنها در تباه کردن دین و هلاکت جان او سبب مستقلند مثل سؤال از خود مشتری و صاحبان بلکه خادمانش با نواع تملقات قبیحه و دخول در معامله اهل قطار خود و نشر معایب آنها و تجسس از معایب آنها و گرفتن نفس و حسد و کاهلی در دل اگر بر او مقدم شد و افتخار و مباهات اگر بر او سبقت دارد و از میدان بیرون کرد چنانچه گویا ضحی در دین کرده صاحب مجلس را با نواع اذیت بجهة نرسیدن مقدار مقصود چه غالبا معامله مجهول و مقدار حق خواندن معین نمیشود و از ظرایف حکایات آنکه یکی از علمای اعلام طاب ثراه نقل کرد برای حقیر که در بلدی واعظ معروفی وارد شد قبل از ماه مبارک رمضان یکی از آقایان عظام او را به مسجد خود که یکی از مساجد معروف آنجا بود دعوت نمود هر سه را اسم بردند و لکن ذکر اسم مناسب ندیدم و مقدار معین با او قرار داد که در اواسط ماه باو برساند و عظ قبول کرد و در ایام ماه مبارک در آن مسجد مشغول وعظ و روضه خوانی شد تا وقت وفای حق معهود رسید پس جناب آقا مقدار آن از آن کم کرد و واعظ قبول نکرد و در ایام ماه مبارک در آن مسجد مشغول وعظ و روضه خوانی شده

تا وقتی

تا وقت وفای حق معهود رسید چیزی نگفت تا در روز بیست و یکم که باصطلاح بعضی از ظرفا در خانه جمعیت مساجد است در بالای منبر مشغول ذکر مصیبت شد تا بمحلی که وقت لطمه زدن و جامه چاک کردن و گریبان دریدن و برهنه نمودن سر و دست بر ریش رسید و عظ عمامه از سر گرفت و فرود آمد و در محراب در آمد و عمامه آقا را از سرش برداشت که جناب شما صاحب عزا شید پس کافه اهل مسجد لیورد و جوش افتادند و با سر برهنه مشغول گریستن و لطمه بر سر و سینه زدن شدند پس بحال خود مشغول آقای واعظ فرصت را غنیمت دانست و برای گرفتن تتمه قرار داد وسیله خوبی بدست آورد پس بنا کرد با دو دست بقوت تمام بر سر برهنه جناب آقا کوفتن و آهسته باو گفتن که باقی مبلغ را میدهی یا آنچه میتوانم میکنم آقای بیچاره دید سر بزرگست باو کند و کسی ملتفت این مجلس مجرای نیست ناچار قبول کرد و او را اطمینان داد تا دست از سر او کشید و برای دعا با این حالت خوش و دل خرم بر منبر رفت بخدا که با این قلب خراب و عمل سراب لایق وعظ انام و اهتمام نمودن بمجالس امام حسین علیه السلام خواهد بود و از طول این کلمات معذرت میخواهد

چهارم آنکه بسیاری از ایشان داخل شوند در صنفی از آیات و اخبار که در آنها تهدید عظیمی شده برای آنکه بگوید برای دیگران از مطالب حقه مثل اخلاق حسنه و قبیحه و اعمال ممدوحه و مذمومه و ثواب و عقاب هر یک خصوص آنچه مربوط است بحضرت ابی عبدالله علیه السلام و الجماعت بیاموزند و عمل کنند و بمزدهای خود برسند و گوینده نکند پس بحسرت ابدی گرفتار شود چنانچه خداوند در کلام مجید خود در مقام توبیخ و سرزنش خود میفرماید أتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم آیا امر میکنید مردم را به نیکوئی یعنی بکردن کارهای نیک و فراموش میکنید مردم را به نیکوئی یعنی یا وا میگذارید خود تان را ٥ و در تفسیر شیخ ابو الفتوح رازی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود شب معراج مرا باسمان بردند جماعتی را دیدم که لبهای ایشان را با مقراضهای آتشین میبریدند چندانکه می بریدند باز دیگر باره تمام میشد من گفتم ای جبرئیل اینان کیانند گفت هؤلاء خطباء امتک یقولون ما لا یفعلون و یأمرون الناس بالبر و ینسون انفسهم اینان خطیبان امت تواند که گفتند و بر آن کار نکردند

وهر مردمان را امر بمعروف کردند و خویشتن کار نبستند ٥ و نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود سخت تر روز قیامت بعذاب عالمی باشد که او را بعلم خود منفعت نبود ٥ و نیز از آنجناب صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود سخت ترین مردم در قیامت مثل آنکه مردم را خیر داد و کار نبندد مثل چراغ باشند که خویشتن میسوزد و دیگرانرا میفروزد ٥ و نیز از آن بزرگوار روایت کرده که فرمود فردای قیامت هیچ مرد را رها نکنند که قدم از قدم بردارد تا از چند چیز بپرسیده است از برنائی که بجهة پیری رسانید و از عمر که در چه صرف کرد و از مالش که از کجا کسب کرد و بکجا خرج کرد و از علمش که بر آن کار کرد یا نکرد ٥ و در امالی صدوق و محاسن برقی مرویست که مفضل عرض کرد بحضرت صادق علیه السلام که بچه شناخته میشود آنکه نجات یافته فرمود هر کس گفتارش موافق باشد با کردارش پس او نجات یافته و هر کس کردارش موافق نباشد با گفتارش پس او مستودع است یعنی ایمانش ثابت نیست در قلبش بلکه بمنزله ودیعه است که دو روزگاری با او است و با امتحان جزئی از دستش میرود ٥ و عیاشی در تفسیر خود روایت کرده از یعقوب بن شعیب که سؤال کرد از حضرت ابی عبدالله علیه السلام از آیه شریفه أتأمرون الناس الخ پس حضرت دست مبارک را بر حلقش گذاشت و فرمود مانند کسیکه خود را ذبح کند یعنی آنانکه امر به نیکوئی میکنند بدست خود خویشتن را ذبح میکنند و هلاک مینمایند ٥ و در اخبار بسیار رسیده در تفسیر آیه مبارکه فکبکبوا فیها هم و الغاون که بروی در افتند در جهنم مشرکین و غاوین که مراد از غاوین کسانیند که برای مردم توصیف کنند امور حقه را که موافق عدل و حکمت است از طاعات و اخلاق حسنه و عقاید حقه و خود رشان بخلاف آنچه گویند عمل کنند و اعتقاد دارند ٥ و نیز در احادیث کثیره این مضمون بانی نحو رسیده که فرمود سخت ترین مردم در حسرت و ندامت روز قیامت کسانیند که وصف نمایند برای دیگران عدل را و خود بخلاف آن رفتار نمایند و در تفسیر آیه شریفه ان تقول نفس یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله نیز فرمودند که اینجماعتند که حسرت خورند و این سخن را گویند و از این رقم اخبار بسیار است و جمله از آنها در باب آداب اهل علم مذکور است و پوشیده نیست که از اینجماعتند طائفه از روضه خوانان

و خود عمل نکنند و

خصوصا

خصوصا آنانکه در این کتابی مقدمات وعظ پیش گیرند و گاهی خطب بلیغه امیر المؤمنین علیه السلام و مواعظ شافیه و رفتار و کردار آنحضرت را ذکر کنند و مردم را از محبت دنیا و آفات و بلیات و مهلکات آن بترسانند و بر بغض دنیا و زهد در آن ترغیب و تحریص نمایند و کمالات پیشوایان دین و خواص و اصحاب علماء راشدین را استشهاد کنند و گاهی از رذائل خلقیه و صفات قبیحه سخن گویند و محفوظات خود را از کتاب غزالی شافعی و تابعانش در نهایت فصاحت و بلاغت بی توقف و لکنت بیان کنند و آیات و احادیث مناسب آن مجالس را مرتب و منظم ذکر نمایند و لکن خود آن سخن شیفته جیفه دنیا و آلوده بخبائث رذائل است که اگر صاحب مجلس در وقت قول یا خروج او غفلت و بلوا از تکریم و توقیر او که متوقع است عمل نکند یا او را خاتم آن مجلس قرار ندهد که از بدعتهای قبیحه این گروه که هر کس رتبه اش بالاتر است ختم آن مجلس باید باو شود یا مزد او را از هم قطاران در قرآن مثلا کمتر بدهد مهموم شود و کلمه کند و ایراد نماید و بد گوید هر چه و بار دیگر باز نکند از متاع خود را بدکی شمرد اگر اندک داند در طلب حب در رفتار و کردار هم قطاران عیب گیرد و در عداد خویش محجوب نماید با این حالات ذمیمه و افعال قبیحه از اهل دنیا به ناگوید و خود را از اهل تقوی و اهل آخرت پندارد کا گویا بجهة مقداری از محفوظات مرتبه منبریه او از همه خرابی قلب و قبایح او گذشتند برد اما بر بصیر مستور نیست که البته با این سیرت سیئه و سریرت خبیثه داخل خواهد بود در اخبار گذشته و بحسرت و ندامت سخت در آخرت معذب خواهد گردید ٥ و در عیون صدوق مرویست که چون زید برادر حضرت رضا علیه السلام خروج کرد و مأمون او را گرفت و نزد آنحضرت فرستاد حضرت او را توبیخ کرد و باو فرمود اگر چنان دیدی که معصیت کنی خداوند را و داخل شوی در بهشت و موسی بن جعفر علیهما السلام اطاعت کرد خداوند را و در بهشت داخل شد پس تو گرامی تری نزد خداوند عز و جل از موسی بن جعفر علیهما السلام والله نمیرسد احدی بآنچه در نزد خداوند عز و جل است مگر بفرمان برداری او و تو گمان داری که او را بمعصیت خواهی رسید و بد گمان کردی پس زید عرض کرد من برادر توام و پسر پدر تو ام حضرت فرمود تو برادر منی مادامیکه اطاعت کنی خداوند عز و جل را آنگاه قصه نوح و پسرش را ذکر فرمود و آنکه خداوند پسرش را بجهة عصیان بیرون کرده

از اهل انجناب و عرض انکه توهم بجهة معصیت از برادری من بیرون شدی پس اگر معصیت اتصال برادری چنین امامی و پسری چنان امامی را قطع کند هرگز نگذارد که بیگانه با ایشان متصل شود و سمت چاکری و خادمی پیدا کند ه و از انچه گفتیم معلوم شده که اگر از اهل علم و علما و العیاذ بالله بعد از این طائفه مبتلا در این و رعلم هلاکت افتاده و بانواع حیل و خدعه علم دین را وسیله تحصیل مال کند در عذاب با او شریک و بهر اندازه قدر علم بالا رود و اهتمام در تعلیمش بیشتر کرده باشند با تعلیم چنین که علم دین را با آن شرافت محل سرمایه کسب کند البته عذابش سخت تر و حسرتش بیشتر خواهد بود و در اخبار متواتره شرح انها شده چون رساله موضوع نیست برای حال انجماعت لهذا ذکر نکردیم و لازمست در این مقام تنبیه بر چند امر اول انکه مسموع شده که بعضی از این طائفه رواج بازار خود شرط اخلاص را در این عبادت برداشته و ریا را در ان جایز دانسته بلکه انرا از فضایل مخصوصه حضرت سید الشهداء علیه السلام شمرده چه ریا در هر طاعت و عبادتی موجب خرابی اوست جز در این طاعت که محض قرب انحضرت در درگاه احدیت از این شرط گذشته و این طاعت مخصوصه را با ریا قبول فرموده و مستند این توهم بیجا و خیال خام اینست در تباکی است که در جمله از اخبار ماثوره رسیده چنانچه در مقدمه گذشت که هر کس که بگریند یا بگریانند یا تباکی کند یعنی خود را در هیئت گریه کنندگان و مصیبت زدگان در آورد و چنان بنمایاند به دیگران که من هم مصیبت زده و مشغول گریستنم و بر ناظرین هم مشتبه شود و فلان ثواب را دارد احمق به ادراک معنی ای بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله نسبت که اگر اخبار صحیحه چه جای مستفیضه وارد شود در جواز ریا در طاعت و عبادتی چون مخالف است با صریح کتاب و سنت و عقل قطعی و اجماع کافه علماء بایستی تاویل کرد و انها چه رسد باین کلمه مجمله که ابدا دلالت بر مقصود و ذر یطی بان غرض فاسد ندارد و چه مراد از آن مطلبی است مهم و محل حاجت غالب مکلفین و داخل است در قانون شریفه الهیه که از آثار اهل بیت علیهم السلام بهجت مستفاد میشود که بجهة تحصیل صفات نفسانیه مقرر فرموده ه توضیح ان انکه صفات حمیده نفسانیه مثل رضا و توکل و زهد و حلم و امثال ان که قوام انسانیت آدمی متوقف و معلق بر وجود انهاست پس از تحصیل

ونبات و استقرار هر یک از انها در قلب سبب شود برای صدور افعال و بروز آثاری که بانها اهل دانش و بصیرت پی می برند بوجود ان خصلت در صاحب ان افعال مثلا حقیقت زهد اعراض صادق قلب است از دنیا و علاقه نداشتن بان و نخواستن از او چیزی که قابل باشد دل او را بان بست و دوست داشت و سر در شود با مدنش و غمگین شود از رفتنش و هر کس دارای این مقام شد البته رغبت و حرص در پیدا کردن و بدست اوردن و جمع کردن ان ندارد و از امدن ان اظهار مسرت و خرسندی نکند و از رفتنش مضطرب و پریشان نه واند و بیکین نگردد و امتثال فرمان الهی در دادن مال واجب چون زکوة و خمس و امثال ان یا مستحب چون سایر صدقات و مستحبات بر او سهل و آسان و با او در مقام فرمان برداری برابر چه زر و سیم با سنگ و خاک در نزد او یکسان است و باین و امثال این از آثار و علامات می توان دریافت که او صاحب زهد حقیقی است اما باید ملتفت شد که زهد صادق قلبی لازم دارد بروز این آثار را از او دلیل این آثار و علامات بسا ظاهر شود از شخصی و حال انکه زهد قلبی ندارد و در دل از دنیا اعراض نکرده بلکه نهایت دلبستگی را بان دارد و این زهد را بر دو قسمند ه اول انکه غرض دار کردن ان افعال مجرد خود نمائی و ریا و جا گرفتن در قلوب بندگان خدا نه باشد بوسیله انکه من دارای این مقام و محبوب خداوندم و این زهد صوری را نیز وسیله جلب حطام دنیا قرار داده و این همان شرک خفی است که بایستی از ان حذر کرد و احتراز نمود و قابل اذن و رخصت نیست ه دویم انکه اگرچه دارای انمقام و ان خصلت نیک نیست ولکن در صدد تحصیل و مشتاق پیدا کردن انست از راه علم و عمل که علمای علم اخلاق از آن مقرر داشته و بیان فرمودند بلکه متنفر است از محبت و دلبستگی که بدنیا دارد و از میل و علاقه که بان دارد در او را باید و یکی از راههای تحصیل ان حسب دستور العمل ائمه طاهرین صلوات الله علیهم بجا آوردن ان علامات و آثار است و مواظبت بر کردن ان تا امید شدن ان خصلت و رسیدن بمقصود و داخل شدن انمقام هرچند کردن انها بر او سخت و دشوار باشد چه اگر ان صفت پسندیده در قلب ثابت شد کردن ان افعال بر صاحبش سهل و آسان باشد و گرنه بجا آوردن انها بر او سخت و ان کارها از او بزحمت صادر شود و اما بعد از اشتغال بانها بقصد مذکور

انکه بسبب ان افعال ان صفت حمیده را جذب کند در قلب در اید و ثابت و راسخ شود و ان آثار از او بسهولت سر زند پس معلوم شد که ان افعال که آثار و علامات ان خصلت گاهی بجهة وجود ان صفت در قلب است او صادر شود و ان خصلت نیکو او را بان کارها وا دارد و گاهی راهی باشد برای اوردن ان خصلت در قلب خالی از ان پس در هر دو حال این افعال ممدوح و مستحسن و محبوب انجناب و قربات خواهد بود و از عالم ریا و سمعه فرسنگها دور است و این مطلب شریف علاوه بر انکه وجدانی است و از اهلش دیده و شنیده شده و بتجربه و معاینه رسیده در اخبار اهل بیت علیهم السلام بان اشاره شده چنانچه امدی در غرر و درر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرموده ان لم تکن حلیما فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الا اوشک ان یصیر منهم اگر حلیم نیستی پس تکلف حلم را بخود کن یعنی بتا ان عمل کن زیرا که کم است کسی خود را شبیه قومی کند مگر انکه نزدیک گشته که بشود که بگردد از ان قوم و از ایشان محبوب شود ه و نیز در بحار الانوار از انجناب روایت کرده که فرمود من لم یتحلم لم یحلم کسیکه حلم را بخود نه بندد و چنانچه گفتیم حلیم نخواهد شد و بهمین مضمون در نهج البلاغه نیز وارد شده که امر فرمود بجهة تحصیل زهد وجه سوم از انچه در مقدمه معلوم شد پس میگوئیم که گریستن بر حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام اگرچه از افعال جوارح و اعضاء و کار چشم است ولکن سبب ان محبت قلبیه است که از تصور ورود ان مصائب عظیمه بران محبوب خداوند تبارک و تعالی قلب محترق شود و سوزش در باید و سبب شود برای بیرون امدن اشک از دیدگان چنانکه در سوزش کاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ان لقتل الحسین علیه السلام حرارة فی قلوب المؤمنین لا تبرد ابدا بدرستیکه برای شهادت حضرت ابی عبد الله حرارتی در دلهای مؤمنین است که هرگز سرد نشود و نیز فرمود که برای حسین علیه السلام محبتی است در قلوب مؤمنین و این محبت با اطلاع بر مصائب سبب شود برای ان حرارت که سبب است برای گریستن و بسا شود که مؤمن دوست دارد ان حالت را ولکن بجهة نقصان در اصل محبت یا پوشانیدن پرده شهوات انرا یا مانع شدنش از تصور ان مصائب بر استی یا غیر ان از موانع احتراق قلب و سوختن دل که بی ان نتوان گریستن از فیض این خیر عظیم محروم مانده با انکه ادراک از این حالت خوش

بنماید و بسیار در که مثل دیگران باشد و نیست پس باو دستور العمل دادند که با این قلب خراب که مایه محبت با بادی ان خود را بهیئت گریه کنندگان در آرد و انچه توان کردنش از آثار و علامات نوحه گری قلب اثر محبت است بعد از شنیدن ان مصائب بجای آرد که این عمل بقصد رسیدن بمقصود ماجور و مثاب خواهد بود و علاوه بران راهی خواهد بود برای آبادی قلب و روشن شدن ان بنور محبت و ولایت و مؤید این مقال است که همین دستور العمل را در گریه کردن از خوف خدا وند عز و جل نیز داده اند چنانچه در امالی شیخ طوسی و مکارم الاخلاق طبرسی در مواعظ رسول خدا صلی الله علیه و آله مذکور است که فرمود ای ابوذر هر کرا علمی هست که او را ان علم بگریه نیاورد سزاوار است که ان علمی باشد که بان منتفع نشود زیرا که خدای عز و جل وصف نموده علما را پس فرموده ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا الی قوله یبکون ای ابوذر هر کس استطاع ان یبکی فلیبک و من لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن و لیتباک ان القلب القاسی بعید من الله و لکن لا تشعرون ای ابوذر کسیکه تواند بگرید از خوف خداوند پس گریه کند و هر که نتواند پس حزن و اندوه را شعار دل خود کند و خود را وادارد بهیئت گریه کنندگان بدرستیکه دل سخت با قساوت دور است از خداوند و لکن شما نمیدانید و نفعی مانند کمال برای کلمه شریفه تباکی نظر بهم وزن بودن تفاعل معنی لطیف دیگر هست که شاید مراد ان باشد و ان انستکه مؤمنین یکدیگر را بکردار و گفتار و رفتار بگریانند مانند برادران و خواهران که پدر یا مادر عزیز مهربانی از ایشان رفته پس بگرد هم در ایند و از عزیز رفته یاد کنند و از محاسن و خصال پسندیده و احسان و کردار نیک و شدت مصائب و بلاهای او هر یک هرچه بخاطرش اید برای یکدیگر بگویند و بگریند و ناله کنند و لطمه زنند و حاصل انکه همه مصیبت زده و مصیبت خوان و گریه کننده و دیگری را بگریه او رنده باشند و مؤید این احتمال است انچه در اداب روز عاشورا در خبر شریف زیارت عاشورا معروفه مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود پس ندبه و نوحه و گریه کند بر حسین علیه السلام و امر کند هر کرا که در خانه اوست و از او تقیه نکنند بگریه کردن بر انحضرت و در خانه خود مصیبتی برپا دارد باظهار جزع بر انحضرت و ملاقات کنند بعضی از ایشان بعضی را

درخانهای خود بگریه کردن و
تعزیه گویند بعضی از ایشان
بعضی را هم

بمصیبت آنحضرت یعنی همه بگویند و بکنند این کار را و این شرح حالت ذیل لی بعضی مذکور بهر حال
در بنای کی ممدوح محبوب کی محبوبست از طاعات و عبادات است شابه از ریا که از اقسام شرک خفی
است نیست سبحان الله تحمل آنحضرت تمام این مصائب را بجهة احکام اساس توحید ذات مقدس
باری تعالی و اعلاء کلمه حق و اتقان مبانی دین مبین و حفظ آن از تطرق بدعتهای ملحدین بود
چگونه ذی شعوری احتمال میدهد که آنحضرت سبب شود برای جواز اعظم معاصی و اکبر موبقات
که شرک باشد و گویا سبب این توهم فاسد و خیال شیطانی تامل نکردن در ریا و قبح او است
یا پوشاندن کثرت حرص و رغبت بزر و سیم قبایح از اراد بهم الهام دوم آنکه آنچه گفته شد
در شرح حال روضه خوانیست که سالم باشد از تمام مفاسد سخن گفتن و آواز بلند کردن
و سحر بردن خرابه او در مجرد نوشتن شرط خلاص و اقدام در این عبادت برای تحصیل
مال یا جاه پس کرالعیاذ بالله علاوه بر این خرابه مبتلا شود به دروغ گفتن و افترا بستن
بر خداوند عز و جل و رسول خدا و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم و علمای اعلام و خواندن کی
کردن و اطفال امارد را با الحان فسوق پیش از خود بخوانند کی داد اشتن و بی اذن
بلکه با نهی صریح بخانه غیر در آمدن و بر منبر بالا رفتن و از دون حاضرین در گریه نکردن
بکلمات بلیغه که مفاد باره از آن حرام زادگی نهایست و ترویج باطل در وقت دعا
و قبل از آن و مدح کسانیکه مستحق مدح نیستند و اهانت به بزرگان دین و فضائل اسرار
ال محمد علیهم السلام و برانگیختن فتنه و اعانت ظالمین و معذور کردن مجرمین
و جری نمودن فاسق سقیم و کوچک نمودن معاصی را در نظر و خلط کردن سخن
حقی بحدیث دیگر و تفسیر آیات شریفه بارای کاسد و نقل حکایات باطله فاسده و فتوی
دادن باندانستن اهلیت آن چه بحق یا بخلاف آن و تنقیص انبیاء عظام و اوصیاء
کرام علیهم السلام بجهت بزرگ کردن و بلند نمودن مقامات ائمه علیهم السلام و انداختن
بعضی از فقرات خبر بجهت منافی بودن آن با غرض فاسد او و گفتن سخنان منافی
و داخل نمودن قصد در قصه و متوسل شدن برای زینت دادن کلام و رونق گفتن

مجلس استماع آله کره و حکایات مضحکه و اشعار هجو و فسق و مطالب منکره و ذکر شبهات
در مسائل اصول دین بی بیان رفع آن یا نداشتن قوه آن و خراب کردن پایه اصول دین ضعفا
مسلمین و ذکر آنچه منافی عصمت و طهارت اهل بیت نبوت علیهم السلام است و طول دادن
سخن بجهت اغراض کثیره فاسده و محروم نمودن حاضرین را از اوقات فضیلت نماز و امثال
این مفاسد که احصاء آن در قوه امثال حقیر نیست پس اصل سرمایه کاسبی از چند جهت حرام
و کسب آن مانند کسب بگوشت خوک و میته و مسکر و غنا است و چون با قصد حرام جمع شود
خراب اندر خراب و آنچه بگیرد حرام اندر حرام و مشغول الذمه صاحب پول بلکه اگر فی الجمله وجاهت
و ریاست در این فن دارد بنحویکه سایر روضه خوانان با او اقتدا کنند و از او یاد گیرند در طریقه
او سیر نمایند در تمام مفاسد و خرابیهای آنها و کسانیکه از آنها یاد گیرند سهیم و شریک خواهد
بود تا یوم نشور و در نامه عملش خواهند نوشت آنچه آنها کنند که از او آموختند بی آنکه از آنها کاست
چیزی بکاهد بمقتضای حدیث که فرمودند من استن سنة سیئة فعلیه وزرها
و وزر من عمل بها من غیر ان ینقص من اوزارهم شیئی هر که مقرر کند طریقه بدی بر او است
گناه آن طریقه و گناه هر که عمل کند بآن بدون آنکه از گناهان آن جماعت چیزی کم شود پس
روضه خوان جاهل مسکین اگر اندک تاملی در حال خود و مفاد آثار اهل بیت علیهم السلام کند
باید مجالس عدیده روضه خوانی برای انواع مصائبی که با اختیار و شعور برای خود تحصیل نموده
ترتیب دهد و برای خود بخواند و بگرید و آه کشد و افسوس خورد که چه نعمتهای جمیله را از
دست داده با آنکه دیگران از آنها رسانده و خود محروم مانده و چه دیوانهای آن نام خود را
در دفتر ماجرین و مادحین و ناشرین آثار اهل البیت علیهم السلام و امثال آنها از اصحاب
کتاب علیین در آورد ان هذا الاخسران مبین سیم آنکه مقصود از این فصل
بیان تکلیف شخص روضه خوانست و کیفیت اشتغال او در این فن و صنعتی که پیش
گرفته که روح آن اخلاص است در این عمل و بجا آوردن آن بقصد داعی فرمان برداری
امر خدا تعالی و خوشنودی رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و یاری کردن صدیقه

خرابی ص

درج نموده با آنکه بجز همت
و تخلیص نیت و تطهیر سریرت
می توانست اسم خود را هم

کبری علیها السلام که خود معتقد و در مقام ترغیب بدیگران میگوید که آن ارواح مقدسه
در این ماتمکده حاضر و ناظر بگریه کنندگان و مشغول بعزاداری شده نه آنکه بخواهد بدیگر باشد هم علی
سمعه و ریا و جلب مال دنیا و اما دیگران که از او بهره مند شوند و بخصوصیات بی حد و احصا پس
تکلیف ایشان چه صاحب مجلس و چه غیر او از حاضرین اعانت و رعایت و توقیر و اکرام و احسان
و انعام است بمال و زبان و سایر جوارح بقدر آنچه از قوه بر آید و از عهده تواند بر آید و آنچه بآنها
کنند هر گز ضایع نکنند که در این عمل برایشان بیدا کرده نخواهد کرد چه آنچه باو دهند و باو کنند از متاع
دنیا در سوم پای او است که تمام آن بیک رشته از جامه بهشتی که هزارها از آن بتوسط آن روضه
خوان بآنها رسیده مقابله نخواهد کرد پس هر چه دهند کم دارند و هر چه کنند کم کرده اند و این مطلب
بحسب ملاحظه مقدمات گذشته بدیهی و مطابق است با سیره مرضیه ائمه طاهرین علیهم السلام با آن
طایفه و امثال ایشان از معلمین قرآن مجید و مداحین شیخ جلیل ابن شهر آشوب در مناقب خود
روایت کرده که منصور فرستاد خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که بنشینند در روز نوروز
که خلق آنجناب را تهنیت گویند ظاهرا غرضش نیابت از خود آن جناب بود و آنچه مادر نوروز تحف و هدایا
تمام را ضبط کند پس حضرت فرمود من در اخبار جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله تفتیش کردم برای
این عید خبری نیافتم و این سنت فرس است و اسلام آنرا محو نموده و معاذ الله از آنکه زنده کنیم آنرا
اسلام آنرا میرانده پس منصور گفت غرض ما از این کار سیاست لشکر است ترا بخداوند عظیم قسم
میدهیم که بنشینی پس حضرت فرمود نشست و ملوک و امرا و عساکر شرفیاب میشدند و تهنیت میگفتند
و تحف و هدایا بحضور مبارکش میاوردند و خادمی از منصور در بالای سر آنحضرت ایستاده بود و آن
اموال را ثبت میکرد و در آخر همه مردم مرد پیری داخل شد و عرض کرد ای پسر دختر پیغمبر خدا من مردی
هستم فقیر مالی ندارم که از خدمت جنابت تحفه کنم و لکن پیشکش میکنم خدمت جناب تو سه
بیت شعر که از جدم در باره جدت حسین بن علی علیهما السلام گفته ام عجبت لمصقول علاک فرنده
یوم الهیاج و قد علاک غبار و لاسهم نفذتک دون حرائر یدعون جدک
و الدموع غزار الا انقضقضت السهام و عاقها عن جسمک الاجلال و الاکبار

گفته ام

ابا عبد الرحمن

حضرت فرمود قبول کردم هدیه ترا بنشین خدای برکت دهد در تو پس سر مبارک بلند کرد و
بسمت الخادم و فرمود برو نزد امیر المؤمنین و مقدار این اموال را با او بگو و چه باید کرد
در اموال پس خادم رفت و برگشت و گفت میگوید همه اموال هبه است از من برای او هر چه
میخواهد بکند در آن پس حضرت بآن مرد پیر فرمود تمام اموال را قبض کن که آنرا بتو بخشیدم
و نیز در اخبار روایت کرده که عبد الرحمن السلمی یکی از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام را
سوره حمد تعلیم نمود پس چون آن سوره را بر پدر بزرگوارش خواند آنجناب آن معلم را هزار اشرفی
و هزار جامه عطا فرمود و دهانش را پر از در نمود پس بعضی جسارت کردند در این عطا را
برای آن کار بزرگ شمردند پس حضرت فرمود کجا وفا میکند این عطای من بعطای او یعنی
تعلیم قرآن که هر چه داده شود بازاء آن کم است و ابو علی پسر شیخ طوسی در امالی خود روایت
کرده از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که گفت من در نزد آقایم حضرت صادق علیه
السلام نشسته بودم که داخل شد بر آنجناب اشجع سلمی که مدح کند آنجناب را پس یافت که بکوبت
پس نشست و ساکت شد پس سوال از حال حضرت صادق علیه السلام باد فرمود از رنجوریم بگذر
و ذکر کن آنچه برای آن آمدی پس گفت البسک الله منه عافیة تا آخر چند بیت پس حضرت
فرمود ای غلام چه باقی است گفت چهار صد درهم فرمود آنرا بده باشجع پس آنرا گرفت و شکر
گذاری کرد و بیرون رفت پس فرمود او را برگردانید چون برگشت عرض کرد ای سید من
سوال کردم عطا کردی و بی نیازم کردی برای چه مرا برگردانیدید فرمود حدیث کرد مرا پدرم
از پدرش از پدرانش از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنجناب فرمود بهترین عطاها آنست که باقی گذارد
نعمت را یعنی برای گیرنده دوامی داشته باشد و آنچه بتو دادم نعمت با دوامی نیست این انگشتر من
اگر ده هزار درهم بتو دادند بده و گرنه برگرد آن نزد من در فلان وقت که آن ده هزار درهم را
بتو خواهم داد و قطب راوندی در خرائج روایت کرده که چون فرزدق شاعر آن قصیده
معروفه را در حضور هشام خواند در مدح حضرت سجاد علیه السلام آنجناب برای او مقداری
از اشرفی فرستاد فرزدق آنرا برگردانید و عرض کرد که من آنرا نگفتم مگر از روی دیانت

خود پس حضرت دو پاره از آن فرستاد نزد او و فرمود خداوند شکر کرد ترا در آن کاتبی با جرا خرت
هم رسیدی و چون هشام او را حبس کرد و حضرت در انجات داد نام او را از دیوان عطاها
دولتی محو کردند با آنجناب شکایت کرد فرمود چه قدر بود مقدار آن عرض کرد پس مال چهل سال
را باو دادند داد و در سال چهلم مرد ٥ و شیخ کشی این قصه را روایت کرده و در آنجا چنین است
که آنحضرت دو از ده هزار درهم برای او فرستاد و فرمود ای ابو فرس مارا معذور بدار اگر در نزد ما بیش
از این بود هر آینه بتو عطا میکردیم پس آنرا بر کرد اند و عرض کرد یابن رسول الله من نگفتم الحمد الکفتم
بجهة خفصی که خداوند در یوش کردم و چنین نبودم که از او چیزی کم کنم پس مجبورتر که حضرت امر کرد
باو و فرمود بحق من بر تو که از او قبول کن پس بتحقیق که خدای مقام ترا دید و نیت ترا دانسته پس آنرا
قبول کرد ٥ و شیخ مفید در کتاب اختصاص روایت کرده که کمیت داخل شد بر حضرت امام محمد باقر
علیه السلام و عرض کرد آیا اذن میدهید که قصیده برای جناب بخوانم اذن داد پس قصیده
خواند پس حضرت فرمود ای غلام از این خانه کیسه زری بیرون آر و بکمیت ده غلام آنرا بیرون
آورد و باو داد پس کمیت عرض کرد فدایت شوم اذنم میدهید که قصیده دیگر برای جناب بخوانم
فرمود بخوان پس قصیده دیگر خواند پس فرمود ای غلام از این خانه کیسه زری دیگر بیار و باو ده پس آنرا
از آنجا آورد و باو داد پس کمیت عرض کرد فدایت شوم مرخصم میفرمائی که قصیده سیمی برایت بخوانم
فرمود باو بخوان پس آنرا برای جنابش خواند حضرت فرمود ای غلام از این خانه بیرون زری بیرون
بیار و باو ده پس آنرا برای جنابش خواند حضرت فرمود ای غلام در آورد و باو داد پس کمیت عرض
کرد قسم بجهة اگر من شما را مدح نکردم برای مال دنیا که آنرا از شما بطلبم قصد نکردم با این کار مگر
نیکی رسول خدا صلی الله علیه و آله را و آنچه واجب کرده خداوند بر من از حقی که برای شما است
پس حضرت در حق او دعا کرد و بغلام فرمود آن مال را بر کردان بجایش پس آنرا بان جا برد
٥ و علم الهدی سید مرتضی در غرر و درر روایت کرده که دعبل بن علی و ابراهیم بن العباس
که با یکدیگر صدیق بودند خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدند بعد از آنکه ولیعهد شد
پس دعبل خواند مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات و ابراهیم

بن

بن عباس خواند قصیده ای که اول آن این است ازال عزاء القلب بعد التجلد مصارع اولاد
النبی محمد صلی الله علیه و آله پس حضرت باین دو نفر بیست هزار درهم بخشید از آن دراهم که اسم
مبارکش بر آنها بود و مامون سکه زده بود پس دعبل نصف خود را آورد بقم پس اهل قم آنها را
از او خریدند هر درهمی بده درهم پس حصه خود را فروخت بصد هزار درهم و اما ابراهیم آنها را نگاه
داشت تا مرد ٥ و در عیون روایت کرده که قدری از آنرا بهدیه داد و کفن و تجهیزش
از آنها بود و در اخبار مقدار عطای آنحضرت بدعبل بعد از خواندن قصیده مدارس آیات مختلف
است و در بعضی از آنها مذکور است که بغیر دراهم انگشتر عقیقی و پیراهن خز سبزی باو
داد و فرمود این را حفظ کن که من هزار شب هر شبی هزار رکعت نماز در آن کردم و هزار ختم قرآن
در آن نمودم و در بعضی از اخبار بدل پیراهن جبه دارد و قصه دارد با اهل قم در باب آن جبه
که آخر بهزار اشرفی از او گرفتند و قدری از آنرا باو دادند که از آن معجزه ظاهر شد و آخر در میان
کفنش گذاشت ٥ و برای تنبیه مومنین این مقدار از اخبار کافیست ٥ و نیز میگوییم بذل
اموال بطائفه روضه خوانان از افضل اقسام انفاقاتیست که بجهة حضرت سید الشهداء
علیه السلام ممدوح و مرغوبست که در آن انفاق و برای آن ثواب عظیم وعده فرموده اند ٥ شیخ
طریحی رحمه الله در کتاب مجمع البحرین روایت کرده که جناب موسی علیه السلام در مناجات
خود عرض کرد خداوندا برای چه تفضیل دادی امت محمد صلی الله علیه و آله را بر سایر امتان
پس خدا تعالی فرمود ایشانرا تفضیل دادم بجهة ده خصلت موسی عرض کرد آن ده خصلت
کدام است که آنها عمل میکنند بان تا امر کنم بنی اسرائیل را که بجای آرند آنها را پس خداوند تبارک
و تعالی فرمود نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشورا موسی
عرض کرد ای پروردگار من عاشورا چیست فرمود گریه کردن و تباکی نمودن بر سبط محمد صلی الله
علیه و آله و مرثیه خواندن و عزاداری بر مصیبت فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله ای موسی هیچ
بنده از بندگان من نیست در آن زمان که بگرید یا تباکی کند یا تعزیه داری نماید بر فرزند
مصطفی صلی الله علیه و آله مگر آنکه بهشت برای او خواهد بود که در آن همیشه باشد و ما

من عبد انفق فی محبة ابن بنت نبیه طعاما و غیر ذلک درهما الا و بارکت له فی
دار الدنیا الدرهم بسبعین درهما و کان معافا فی الجنة و غفرت له ذنوبه و هیچ
بنده نباشد که صرف کند در دوستی پسر دختر پیغمبر خود بجهة طعام یا غیر آن یک درهمی مگر آنکه
برکت دهم برای او در دار دنیا بهر درهمی هفتاد درهم و با عافیت در بهشت خواهد بود و گناهانش
را بیامرزم و چون بنای اختصار است در این شرط بهمین قدر اکتفا نمودیم فصل دوم
در شرط بلکه دوم منبر روضه خوان که صدق است و توضیح آن تمام میشود در ضمن چند مقام اول در ستایش
صدق و بزرگی در ذکر بزرگی معصیت دروغ گفتن و افترا بستن بر خداوند تبارک و تعالی و رسول خدا
صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام چهارم در اشاره باقسام دروغ و احکام آن پنجم در بیان
مراد از صدق و راست گوئی در این مقام مقام اول در مدح صدق بدانکه خصلت صدق و سیره راست
گوئی از فضل کمالات انسانیست که تمام عقلاء هر ملت متفقند بر حسن آن و زشتی ترک آن
نیست که فضائل و مدایح آن از کتاب و سنت لکن از ذکر شمه از آن چاره نیست چه علاوه بر
و بیمنت و نورانی شدن دلهای خراب و ویران بنور آیات شریفه قران و کلمات بلیغه آن بزرگوار
الهدی در آن فوائد بسیار است که قلوب را مایل نماید بتمسک بعروة الوثقی صدق و اعتصام بحبل المتین
کوئی خدا تعالی در مقام ستایش ذات مقدس خود میفرماید و من اصدق من الله حدیثا
کیست که از خدای راست گوتر باشد سخن گفتن و وعده دادن و در جای دیگر فرموده و من اصدق
من الله قیلا کیست و فرموده در مقام ستایش گروهی از بندگان خود الصابرین و الصادقین
و القانتین و المنفقین بالاسحار و نیز فرمود هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم لهم
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک
الفوز العظیم این روزیست که سود دهد راستی ایشان برای ایشان است
که میرود از زیر درختان آن جویها و حال آنکه جاوید باشند در آن همیشه خدای از ایشان خوشنود
و ایشان از خدای خوشنود این فیروزی بزرگ ٥ و فرمود کونوا مع الصادقین امر فرموده
مومنین را که با راست گویان باشند و در سوره احزاب چند طائفه از بندگان خود را نام برده

ازمردمان

از مردان و زنان که از آنها است راست گویان از مردان و زنان و در آخر فرموده اعد الله
لهم مغفرة و اجرا عظیما خدای برای ایشان مهیا نموده آمرزش از گناهان و مزدی بزرگ را و نیز
فرموده والذی جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون لهم ما یشاؤن عند
ربهم ذلک جزاء المحسنین لیکفر الله عنهم اسوء الذی عملوا و یجزیهم اجرهم باحسن ما
کانوا یعملون و از این قسم آیات بسیار است ٥ شیخ کلینی در کافی روایت کرده از حضرت صادق
علیه السلام که فرمود هر کس زبانش راست گو است عملش پاکیزه و مقبول است ٥ و نیز از
مرویست از آنجناب که فرموده بود باشید دعوت کنندگان مردم بسوی خیر بغیر زبانهای خود
تا که ببینند در شما سعی و کوشش در دین و راست گوئی و کناره کردن از گناهان را چه هرگاه مردم
این صفات را به بینند راغب بخیر شوند و روی بخدا آرند هر چند بایشان امری و نهیی نکنند
و اگر نه بینند هر چه بگوئید و نصیحت کنند با حدی سودی نبخشد ٥ و نیز از عمرو بن ابی المقدام
روایت کرده که گفت در اول بار که خدمت حضرت باقر علیه السلام مشرف شدم بمن فرمود
یاد بگیرید راست گفتن را پیش از حدیث یعنی پیش از روایت کردن و جمع کردن و نقل کردن
آن ٥ و نیز از ربیع ابن سعد روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام با او فرمود ای ربیع
بدرستیکه مرد راست میگوید تا آنکه خداوند می نویسد او را صدیق یعنی در دیوان
درج میشود ٥ و نیز کلینی و صدوق و جمعی دیگر باسانید متعدده روایت کرده اند
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود وصیت میکنم ترا یا علی در جان خویشتن بچند خصلت
خداوند او را اعانت کن اول راست گفتن بیرون نیاید از دهانت هرگز یکدروغ ٥ و نیز
روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند نفرستاده هیچ پیغمبری را مگر با صدق
یاد اشتن صفت راست گوئی و ادای امانت به نیکوکار و بدکار ٥ و نیز از آنجناب روایت
کرده که فرمود مغرور نشوید بنماز ایشان و روزه ایشان زیرا که مرد بسیار شود که حریص شود بنماز و روزه
تا بجائیکه اگر آنرا ترک کند مستوحش شود یعنی بیاد کردن نماز و گرفتن روزه علامت خوبی او نیست
بجهة آنکه عادت کرده بان ولکن آزمایش و امتحان کنید ایشانرا براست گفتن در حدیث و پس

دادن امانت ٥ و نیز از ابی کهمس روایت کرده که عرض کردم خدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام که عبدالله بن ابی یعفور بحضرت سلام میرساند فرمود بر تو و بر او باد سلام وقتی که رفتی نزد عبدالله
او را سلام برسان و بگو باو نظر کن بانچه که بسبب آن رسید علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه
و آله یعنی صاحب رتبه و مقام شد در نزد آنحضرت بسبب آن خصلت پس آنرا محکم بگیر پس
بدرستیکه علی علیه السلام جز این نیست که رسید بان رتبه و مقامیکه رسید نزد رسول خدا صلی الله
علیه و آله بسبب راست گفتن در سخن و رد امانت ٥ و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود
نظر نکنید بطول رکوع و سجود مرد زیرا که آن چیزیست که بآن عادت کرده که هرگاه نظر نکنید بطول
اگر آنرا ترک کند از آن وحشت نماید ولکن نظر نمائید براستی گفتارش و واپس دادن امانتش ٥
و نیز از عبدالرحمن بن سیابه روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام باو فرمود آیا قرار
وصیت نکنم گفت عرض کردم آری فدایت شوم فرمود بر تو باد براستی گفتن در سخن و رسانیدن
امانت بسوی صاحبش تا شریک شوی مردمانرا در مالهای ایشان چنین و جمع کرد میان انگشتان
دست مبارک خود برای تقریر الفت و اتصال راوی گفت پس حفظ کردم آنچه را آنحضرت
یعنی عمل کردم بان پس زکوة دادم سیصد هزار درهم یعنی بجهت عمل بان مالم بان اندازه رسید
آن اینقدر ارشد ٥ و در امالی صدوق و کتاب جعفریات مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرمود نزدیکترین شما فردا روز قیامت و آنکه واجب ترست شفاعتش برمن از شما راستگوترین شماست در حدیث گفتن ٥ و نیز در دوم مرویست از آنحضرت که فرمود از مکارم اخلاق
راست گفتن در حدیث ٥ و در کتاب اخلاق ابوالقاسم کوفی مرویست که شخصی از رسول خدا
صلی الله علیه و آله پرسید که بچه علامت شناخته میشود مؤمن فرمود بوقارش و نرمی و راستی
و براستگوئیش در حدیث ٥ و در امالی صدوق مرویست از حضرت صادق علیه السلام
که فرمود محبوب ترین مردم نزد خداوند تبارک و تعالی بغایت راست گوست در سخنش
و نگاهدارنده نمازش و آنچه خداوند بر او واجب نموده با پس دادن امانت ٥ و نیز
در انجا و در کتاب عیون مرویست از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود نظر نمائید

بسوی

19

بسوی بسیاری نماز ایشان و روزه ایشان و بسیاری حج و نیکی ایشان و صدای آهسته ایشان در شب
یعنی در وقت مناجات و تضرع نظر کنید بسوی راستی در سخن گفتن و پس دادن امانت
٥ و در تهذیب شیخ طوسی مرویست از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود چهار چیز است
چهار چیز نیست در هر کس که باشد ایمانش کامل است هر چند باشد فرق تا قدمش گناه
از ایمانش چیزی نکاهد راستی و ادای امانت و حیا و خلق نیکو ٥ و سبط شیخ طبرسی در مشکوة
الانوار روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بدرستیکه از حقیقت
ایمانست که برگزینند راست گفتن را در جائیکه ضرر دارد بر دروغ گفتن در انجا که منفعت
دارد و گفتارش تجاوز نکند از کردارش یعنی آنچه را که میگوید بکند و نگوید آنچه را که
و ظاهر نیست که مراد از ضرر از دست رفتن منفعت باشد نه خسارت و زیان در مال
یا بدن یا ناموس و عرض خود یا برادران ایمانی او که در انجا راست نگفتن جایز بلکه در بعضی
اقسام آن واجب است و در نهج البلاغه بمضمون از آنحضرت چنین نقل کرده علامة الایمان
ان تؤثر الصدق حیث یضرک علی الکذب حیث ینفعک و نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام
روایت کرده که فرمود راست گفتن هدایت میکند بسوی نیکوکاری و نیکوکاری دعوت میکند
بسوی بهشت و بدرستیکه یکی از شما هر آینه راست میگوید تا آنکه باقی نمیماند در دلش جای سوزنی از دروغ
تا آنکه محبوب میشود در نزد خداوند تبارک و تعالی راست گو یعنی درج میشود در رشته صدیقین ٥
و نیز از آنجناب روایت کرده که در ضمن خطبه طولانی فرمود ای مردم آگاه باشید راست گوئید
که خداوند با راستگویانست و کناره کنید از دروغ گوئی که آن دور است از ایمان آگاه باشید
که راست گو در محل نجات و کرامت است و آگاه باشید که دروغگو در کناره تباهی و هلاکت
است ٥ و نیز از آنحضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که فرمود چهار چیز است
که در هر که باشد اسلامش کامل است و گناهانش پاک شده و ملاقات خواهد کرد خداوند
تبارک و تعالی را در حالتیکه از او خوشنود باشد ٥ وفا بانچه کرده و قرار داده بر خود برای
مردم ٥ و راست گوئی زبانش با مردم ٥ و حیا و عفتش از هر زشت در نزد خداوند و در نزد

و نیکوئی خلقش با اهل خانه اش ٥ و در مصباح الشریعه مذکور است که امیرالمؤمنین علیه السلام
فرموده است که راستی شمشیر خداوند عزوجل است در زمینش و آسمانش که بهر جای فرود آید
از او دو نیم کند و حضرت صادق علیه السلام فرمود صدق نوریست درخشان در عالم خودش
مانند خورشید که بان روشن میشود هر چیزی یعنی و حقیقت خورشید بدون آنکه از آن چیزی
کاهیده شود ٥ و دیلمی در ارشاد القلوب روایت کرده که مردی خدمت رسول خدا صلی الله
علیه و آله رسید و عرض کرد یا رسول الله عمل اهل جنت چیست یعنی عملیکه صاحبش از اهل
بهشت کند فرمود راست گفتن هرگاه بنده راست گو شد نیکوکار میشود و چون نیکوکار شد
ایمان آورد یعنی ایمانش تمام و کامل شود و چون ایمان آورد در بهشت داخل شود ٥ و از
امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود زینت سخن راست گوئیست ٥ و قطب راوندی
در لب لباب روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود قصد کنید و اختیار نمائید راستی
را و اگر چه گمان کردید که در او هلاکت است پس بدرستیکه در او است نجات ٥ و نیز از امیر
المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود چهار وصیت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانیکه
فاطمه علیها السلام را بمن تزویج نمود و فرمود بر تو باد براست گفتن زیرا که آن مبارک است و در دروغ
گوئی شوم است ٥ و نیز روایت کرده که آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول
فقدموا بین یدی نجویکم صدقة در حق امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد و غیر از آنجناب
کسی بان آیه عمل نکرد چون آیه نازل شد یک دینار داشت از او ده درهم فروخت و بده مسکین
داد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ده مسئله پرسید اول گفت یا رسول الله چگونه دعا
کنم خدا را فرمود براستی و وفا دوم گفت چه مسئلت کنم از خداوند فرمود عافیت سیم
گفت چه کنم برای نجات خود فرمود حلال بخور و راست بگو ٥ و در تفسیر شیخ ابوالفتوح
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علیکم بالصدق فانه یهدی الی البر
و البر یهدی الی الجنة بر شما باد که راست گوئید که صدق راه نماید به نیکوئی
کردن و نیکوکاری راه نماید به بهشت ٥ و در دعای شب جمعه و غیره رسیده اللهم

از رفقا صدق

20

صدق الحدیث و اداء الامانة و المحافظة علی الصلوات مقام دویم در مذمت دروغ گفتن
و مفاسد آن در دنیا و آخرت خدای تعالی فرموده انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون یعنی
آنانکه ایمان نیاورده اند کسی دروغ نمی بندد اگر نبود برای وضوح قبح آن مگر همین آیه کافی میبود
و افی بود برای مقصود ٥ و نیز فرموده لعنة الله علی الکاذبین و بر این مضمون آیات بسیار است
و در کافی مرویست از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود اول کسیکه تکذیب میکند دروغگو را
خداوند عزوجل است پس از آن دو فرشته که با او یند بعد از آن خودش که اشتباه ندارد
و میداند دروغ گفته و نیز در انجا و در کتاب عقاب الاعمال مرویست از آن بزرگوار که فرمود
خدای عزوجل برای بدیها قفلها مقرر کرده و کلیدان قفلها را شراب قرار داده و دروغ بدتر است
از شراب مؤلف گوید برای زیادتی بدی و زشتی دروغ از شراب وجوهی گفته شده که جمله از آنها
از مطاوی اخبار ظاهر میشود اول آنکه مفاسد دروغ بیش از مفاسد شراب است زیرا که
شود که از یک دروغ خونها ریخته و فروج بزنا رفته و مالها برباد شده چنانچه در کتاب جعفریات و غیره
مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود خداوند عزوجل عذاب میکند زبان را بعذابی که
عذاب نکند بان هیچ چیز دیگر از جوارح را پس زبان میگوید ای پروردگار من مرا عذاب کردی
بعذابیکه بان قسم عذاب ننمودی چیزی دیگر از جوارح را فرمود پس باو میگویند کلمه از تو بیرون رفت
که بمشرق و مغرب رسید پس بان خونهای حرام ریخته شد و بان مالهای حرام گرفته شد و بان
فرجهای حرام هتک شد پس بعزت خود قسم که هر آینه ترا عذابی کنم که عذاب نکنم بان چیزی
از جوارح ترا و در آیه شریفه ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة
فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین اشاره است بان مفسده چه حاصل ترجمه آن
آنکه اگر فاسقی که از دروغ گفتن باک ندارد خبری برای شما آورد آرام گیرید و تعجیل نکنید
و از دروغ بودن و راست بودن آن خبر تفحص کنید که مبادا بنادانی کاری از روی جستجو کرده
از صدق و کذب آن خبر رنجی و گزندی بقومی برسانید آنگاه پشیمان شوید و مراد از آن
فاسق ولید بن عقبة بن ابی معیط است چنانچه ارباب سیر و تفسیر ذکر نموده اند

ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب و نیز فرموده آن ٣

که رسول خدا صلی الله علیه و آله اورا به بنی المصطلق فرستاد و بعد از فتح مکه تا از ایشان صدقات بستاند
میان ایشان در جاهلیت عداوتی بود چون قوم او را دیدند باستقبال او بیرون آمدند برای
تعظیم فرمان رسول صلی الله علیه و آله و گمان برد که ایشان او را بجهت کشتن برخاستند از ایشان ترسید
و برگشت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله بنی المصطلق مرتد شدند و صدقه ندادند
و حضرت بسیار خشمناک شد رسول صلی الله علیه و آله بخشم آمد و خواست که بغزای ایشان رود
ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله رسول تو بیامد ما بکرامت او را استقبال کردیم چون
بدید برگردید و باز پس آمد ندانستیم سبب چه بود اکنون بیامدیم و گفتیم مبادا خلاف راستی بعرض
رسانند که از آن تو را خشمی بیاید و صدقات معد است تا کسی آید و از ما بستاند
پس نتیجه دروغ ولید فاسق تباهی این قبیله بود که خدا وند تعالی این آیه را فرستاد
امتحان الخبر دروغ او معلوم و خود رسوا شد **دوم** آنکه متعلق دروغ و محل آن بسیار شود
که حقوق ناس باشد و از آن دروغ آزار و اذیت بجان یا عرض یا مال غیری برسد و در
خوردن جرحق نه چیزی نباشد پس بعفو و غفران حضرت منان نزدیکتر خواهد بود از
گفتن که علاوه بر حق الله بسیار از اوقات متعلق حقوق بسیار است **سیم** آنکه دروغ ضرر باصل
ایمان دارد و اساسش را سست و بنیانش را منهدم کند چنانچه در کتاب کافی مرویست از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام که فرمود الکذب خراب الایمان دروغ بغایت ویران کننده ایمان است
و در محاسن برقی مرویست از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود شخصی از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله پرسید که مؤمن بد دل و ترسان میشود فرمود بلی عرض کرد بخیل میشود فرمود
بلی عرض کرد دروغگو میشود فرمود نه و در اختصاص شیخ مفید مرویست که کسی عرض کرد
خدمت حضرت صادق علیه السلام که مؤمن بخیل میشود فرمود بلی عرض کرد جبان میشود فرمود
بلی گفت دروغگو میشود فرمود نه و نه ستمکار آنگاه فرمود مؤمن آفریده میشود بر هر طبیعتی
مگر بر خیانت و دروغگوئی و در کافی مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که
و الله نخواهید چشید مزه و طعم ایمان را تا آنگاه که ترک کنید دروغ را چه از روی جد باشد یا از

دخوش

آندم

21

دخوش طبعی و گذشت که آنجناب فرمود دوری کنید از دروغ که دروغ دور است از ایمان
و در دعوات قطب راوندی و مجموعه شیخ ورام مرویست که مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید
که مؤمن زنا میکند فرمود گاهی چنین میشود گفت مؤمن دزدی میکند گفت گاهی چنین میشود عرض
کرد یا رسول الله مؤمن دروغ میگوید فرمود نه خدای فرموده انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون
بحقیقت دروغ بهم بافند آنانکه ایمان نیاورند و در تفسیر عیاشی مرویست که حضرت امام رضا علیه السلام
مرد دروغگو را ذکر فرمودند آنگاه این آیه شریفه را تلاوت کردند و اما شراب پس چون اثر شئ
در بدن شراب الخمر تا چهل روز باقی میماند همان نماز شرابخوار تا چهل روز از درجه قبول ساقط میشود **چهارم**
آنکه دروغ سبب اختلال نظم معاش و فساد امور عامه خلایق حتی خود شرابخوار است چه نوع انسان
بیکدیگر مربوط و مخلوط و در مقامات شهادات و رسالات و معاملات و وکالات و اقرارات
و امثال اینها بیکدیگر محتاج و بسبب دروغگو اعتماد نکنند در آنچه خبر دهد و کلامش را تصدیق ننمایند چه
متعلق باشد بامور خویش یا بامور سایرین پس کارها معوق بماند و امور مختل و نظم معاش از هم
گسسته شود و در کافی مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود سزاوار است که مرد مسلم
برادری نکند با دروغگو زیرا که او آنقدر دروغ میگوید تا اگر وقتی راست گوید تصدیقش نکنند
و نیز در دو موضع از کافی مرویست با اختلاف و تغییر جزئی که بود امیر المؤمنین علیه السلام
که چون بالای منبر میرفت میفرمود سزاوار است برای مسلمان که اجتناب کند از مصاحبت
سه کس دشمنان سه را که یکی از ایشان کذاب است و بعد از شرح حال هریک میفرمود و اما کذاب
پس بدرستیکه گوارا نخواهد شد تو را زندگانی با او چه سخن دروغگو است که نقل میکند گفته
تو را برای مردم و نقل میکند گفته مردم را برای تو بدروغ و هرگاه باخر رساند نقل حادثه
بحبیبه دیگر را بدروغ گو با هست براستی سخن گوید مثله تصدیق کرده نشود و نیز شأن
دروغگو آنستکه در هم میاندازد مردم را بدشمنی پس لازم میرود باید کینهارا در سینه نقل در دل
دیگر پس بپرهیزید از عذاب خدای تعالی و فکر کنید برای خودتان و اینکه باور نکنید سخنان او را
و عداوت منمائید با یکدیگر بنقلهای دروغ او و مصاحبت نکنید با او و در نهی از مصاحبت

بجیبی را متصل کند بان نقلها شده م

و دروغم

22

ادت بخلاف مفاسد و شرور دیگر که از دروغگو پیدا شود که در حال شعور و ادراک دست بخلاف
والشرع قبیح ان بیشتر است و باین وجه اشاره نموده مرحوم آخوند ملا محمد صالح در شرح کافی **دهم**
آنکه عقل ~~زایل کند اما چند ساعتی پس باشد پس از آن بجای خود برگردد و الله العالم~~ شراب آن
بر حیوان و شرافت و امتیاز او سخن گفتن و کلام است که بآن خبر میدهد هر یک دیگر را بآنچه ببیند
و این نبود مگر آنکه صادق باشد و از واقع خبر دهد و هرکس دانا شود بآنچه دیگری میداند پس کسی
دروغگو شد سبب تمیز و شرافت آدمی را از میان برد و بلکه صفت شیطنت پیدا کند و لهذا بحجة
بدتر از شراب خواهد شد چه آن اگرچه عقل را ... برگشتیم برشته کلام سابق در جامع الاخبار مرویست
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه دروغ گوید مؤمن بدون عذر لعنت کنند او را هفتاد هزار
ملک و از قلبش بوی گندی بیرون آید و بالا رود تا برسد بعرش پس لعنت کنند او را حاملان عرش
و می نویسد خداوند برای او باین دروغ هفتاد زنا که آسانتر آن کسی است که با مادر خود زنا کرده
و نیز روایت کرده که جناب موسی عرض کرد ای پروردگار من کدام یک از بندگان تو نیست بهتر است
در عمل فرمود کسیکه زبانش دروغ نگوید و فرجش زنا نکند و در کافی مرویست که امیر
المؤمنین علیه السلام در ضمن یکی از خطبه‌های خود فرمود هیچ بدی بدتر نیست از دروغ گوئی
و در کتاب دعائم الاسلام و صیتی طولانی از آنحضرت روایت کرده که در وقت وفات بفرزند
خود امام حسن علیه السلام و سایر اولاد و شیعیان کرده و از آن وصیت و یکی از فقرات آن نیست
ولا تخرجن من افواهکم کذبة ما بقیتم بیرون نکنید و بیرون نرود البته از دهان شما هیچ
دروغ مادامیکه زنده اید و در کتاب شهاب قاضی قضاعی مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که فرمود از اعظم گناهانست زبان دروغگو و ابو القاسم کوفی در کتاب اخلاق روایت کرده
که مردی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله دلالت کن مرا بعملیکه تقرب
شوم بوسیله آن نزد خدا عز و جل فرمود دروغ مگو پس این سبب شد که همه معاصی بجهة
خدا تعالی ترک کرد زیرا که اراده نمیکرد کردن معصیتی را از معاصی مگر آنکه میدید ورا در روی
یا چیزی که بدروغ میکشید پس همه معاصی را از او دور کرد و نظیران چیزیست که در کتاب

هم

زایل کند اما چند ساعتی پس باشد پس از آن بجای خود برگردد و الله العالم م

اسباب م

کردم

کتاب برادری با او جایز نمیداند در رشد **پنجم** آنکه شرابخوار چون از کار خود پشیمان شود و استغفار
کند بسا هستی آسوده گردد و از عقبات و عقوبات خوردن شراب برهد و اما دروغگو پس ندامت
و طلب مغفرت بکار نمی‌آید تمام مفاسدیکه از دروغهای او پیدا شده و خلایق بآن مبتلا شده‌اند و ضرر مال
یا تن یا عرض انسان رسیده باید **ششم** آنکه شرابخوار اگر توبه کند نزد حاکم الشرع مطاع مثلا چنانچه
در فقه مذکور است توبه اش پذیرفته و شهادتش مقبول خواهد بود بالجمله خلافی در خصوص یکصورت
آن ولکن دروغگو اگر توبه کند و شهادت دهد قبول آن محل اشکال است زیرا که عادت او شنیع
ابدا دروغ گفتن نگذارد که حاکم الشرع و افراد وثوق و اطمینان بصدق توبه اش پیدا کند در جه
احتمال قوی میرود بملاحظه عادت او که در همین کلام هم دروغ گفته باشد پس شهادت او محل ریبه
و تهمت خواهد بود بشرحیکه در فقه مذکور است **هفتم** آنکه داعی و محرک بر گفتن دروغ غالبا ...
طبع و پستی فطرت و حرص است چنانچه در کتاب غایات جعفر بن احمد قمی مرویست از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که فرمود دروغگو مروتش از همه کس کمتر است و خواهد آمد که امیر المؤمنین علیه
السلام فرمود الکذب ذل و در کتاب اختصاص مرحوم شیخ مفید مرویست از آنحضرت که
هیچ دروغگوئی دروغ نمیگوید مگر بجهة خواری و پستی نفس و گاه میشود بجهة حسد و عداوت باشد
که او را وا دارد که دروغ بر مؤمنی بندد و اما شرابخوار چنانچه نقل کنند غالبا دارای علو همت و شیمه
سخاوت است هرچند عطایش در غیر محل و بذلش در غیر موقع است در بیشتر اوقات و لکن
اصل خصلت نفسانیه او که سخاوت و علو همت است محبوب و مرغوب و اشرف از صفت
قبیحه کذاب است که حرص و بخل و رذالت طبع و پستی فطرت است **هشتم** آنکه شرابخوار غالبا در
هشیاریش خجل و شرمند و از خلق حیا کند چه خود دانا است به بدی کار خویش و نخواهد کسی از آن
واقف شود و این صفت حیا پسندیده و ممدوح کافه عقلا است بخلاف دروغگو که پرده
حیا را دریده در نزد خود خجل و نه از خلق شرمی هرچه میخواهد بگوید و هرچه را بگوید باک
ندارد و این از صفات مذمومه است که هر عاقلی از آن متنفر و صاحبش را از حریم انسانیت
بیرون داند **نهم** آنکه آنچه شر و مفسده‌ها که از شراب خوار بظهور رسد در حال بی شعوری و بی عقلی

ادت

در وصایای حضرت امام حسن علیه السلام م

حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه واله مشرف شده عرض کرد یا رسول الله
بیاموز مرا صفتی واد بی که فراهم ارد برای من خیر دنیا و اخرت را فرمود دروغ مگو پس ان مرد گفت بعضی
حالات داشتم که نکرده بودم و خداوند تبارک و تعالی یعنی مبتلا بودم بیاره کناهان پس ترک
کردم انها را از ترس انکه سائلی از من سؤال کند که فلان کار را کردی پس رسوا شوم و اگر دروغ
بگویم در جواب پس مخالفت کرده باشم رسول خدا صلی الله علیه واله را در انچه مرا بان واداشت ٥
و نظیر همین ان مرویست در کتاب لب لباب قطب راوندی که مردی خدمت رسول خدا صلی الله
علیه واله رسید و عرض کرد من نماز نمیکنم و زنا میکنم و دروغ میکویم پس از کدام یک از انها توبه کنم
فرمود از دروغ پس او قبول کرد و عهد کرد که دروغ نکوید چون برکشت و قصد نمود زنا کند پس
بخودش گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه واله از من بپرسد بعد از ان عهدی که کردم اگر بگویم نه دروغ
گفتم و اگر بگویم بلی حد میزند انگاه خواست در نماز تساهل کند پس بخود گفت اگر رسول خدا صلی الله
علیه واله از من بپرسد نماز کردی اگر بکویم کردم دروغ و اگر بکویم نه مرا عقوبت کند پس توبه کرد از هر سه انها
و نیز در اخلاق ابوالقاسم مرویست که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود سه چیز است علامت منافق
اگر خبر دهد دروغ گوید و اگر امانت باو بسپرند خیانت کند و اگر وعده دهد خلاف کند ٥ و شیخ
شهید اول در کتاب درة الباهرة روایت کرده از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که فرمود
تمام خبائث را در خانه گذاشتند و دروغ را کلید ان قرار دادند و در تحف العقول مرویست که حضرت
کاظم علیه السلام فرمود ای هشام بن الحکم ای هشام عاقل دروغ نمیکوید هر چند میل و خواهش او در ان
باشد ٥ و در نهج البلاغه مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود عرض دروغ زشت ترین صفتهاست
٥ و در لب لباب قطب مرویست که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود دروغ دور است از ایمان
و نیست رای برای دروغگو یعنی در مقام مشورت نبایست برای او عمل کرد ٥ و نیز از جناب
روایت کرده که فرمود دوری کنید از گفتن دروغ اگر کمان برید در ان نجات است پس بدرستیکه
تباهی شما در انست ٥ و نیز فرمود زنهار از دروغ که ان از فجور است و هر دو انها در اتش دوزخ
است ٥ و نیز فرمود بنده چون دروغ گوید ملک از او دور شود بجهة بوی عفونتی که از او

بیرون

کفتم م

و در مصباح الشریعه مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود علامت منافق قلت مبالات اوست بدروغ و خیانت الخ شمرده جمله دیگر از اوصاف رذیله او را م

می اید و نیز فرمود مؤمن سرشته شود بر صفات حمیده یعنی از صفات قبیحه ولکن سرشته نشود بر
دروغ گفتن ٥ و در ارشاد القلوب دیلمی مرویست که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه واله عرض
کرد یا رسول الله عمل اهل دوزخ چیست فرمود دروغ گفتن هرگاه بنده دروغ گوید فاجر میشود و چون
فاجر شد کافر میشود و چون کافر شد داخل میشود در دوزخ ٥ و در جعفریات و غیره مرویست که انحضرت
فرمود برای شیطان سرمه است و لعوقی یعنی انکشت لیسی و سعوطی یعنی انچه در دماغ کنند که او را
در این اعضاء نفیه کویند پس سرمه اش خوابست و لعوقش دروغ گفتن و سعوطش کبر و نخوت ٥
و در دعوات راوندی و منتخب البصائر حسن بن سلیمان حلی مرویست از انحضرت که فرمود قبول دعوات
حلی در ان خطبه که مشکلها برده نارفتن بعز و مقبولیت بشارات و فرمودند از دل الربوا الکذب بزرگتر
و قبیح ترین اقسام ربا که بزرگی معصیتش معلوم است دروغ گفتن است پس دروغ از اقسام ربا
محسوب و از سایر اقسامش خراب تر و محتمل است که غرض ان باشد که زیادتی که از دروغ پیدا میشود
و نشر میکنند بیش از زیادی هر معامله ربائی است چه نهایتش نهاده سه در ده چهار است بحسب
متعارف و از یک کلام دروغ شاید هزار کار دروغ متولد شود و فساد تمام انها با ان کاذب برسد
بعد دون انکه چیزی از کسی کم شود و در خصال صدوق مرویست که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود
یا علی ترا نهی میکنم از سه خصلت بزرگ حسد و حرص و دروغ و نیز از انحضرت روایت کرده
که فرمود چهار خصلت است در هر که باشد پس او منافق است و اگر در او یکی از انها باشد در او
یک خصلت از نفاق است تا انکه انرا از خود دور کند کسیکه چون نقل کند دروغ گوید و هرگاه
وعده کند خلاف کند و اگر معاهده کند وفا نکند و چون با کسی مخاصمه کند کناه کار شود و نیز
از انجناب روایت کرده که فرمود من ضامنم خانه در گوشه جنت و خانه در وسط جنت و خانه
در بالای جنت برای انکه ترک کند جدال را هر چند حق باشد و برای انکه ترک کند دروغ
را هر چند بهزل و شوخی باشد و برای انکه خلقش را نیکو کند ٥ و نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت
کرده که فرمود عادت کردن بدروغ گفتن مورث فقر است ٥ و نیز از انجناب روایت کرده
که فرمود دروغ گفتن خیانت است یعنی در امانت خداوند که زبانست و او را از این قسم

تقربیان نهی فرموده و در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حضرت عیسی علیه السلام فرمود
هر که دروغ بسیار میکوید بها و حسنش برطرف میشود و صدوق در امالی این مضمون را از رسول خدا صلی الله
علیه واله نیز روایت کرده ٥ و نیز در کافی مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود از جمله
انچه مدد کرده خداتعالی بان مردم را که غالب نشوند بر جماعت دروغگویان فراموشی است و در ان
اشاره است بانچه مشهور است که دروغگو حافظه ندارد و از این جهة کلمات متناقضه و سخنان
مختلفه از انها بسیار صادر میشود و بهمان خود را رسوا و دروغگوئی خود را واضح کنند ٥ و نیز از ان
روایت کرده که فرمود دروغگو هلاک میشود از روی بینه یعنی از روی علم و یقین که میداند چنان
نیست که میکوید و پیروانش هلاک میشوند از روی شبهات که در ان دروغگویان کمان نیک بر ند
که انچه کویند درست است با انکه مخالف است با محکمات کتاب و سنت و ظاهر اراد از این دروغگویان
روسا و ضلالت و پیشوایان کمراهیند چنانچه شمه از کیفیت دروغ بافتن انها و کیفیت پیروی
ان دروغها بر پیروانشان در کتاب سلیم بن قیس از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام مذکور است
٥ و نیز در بحار روایت کرده از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که بفرزندان خود میفرمود بپرهیزید
از دروغ در امر کوچک و بزرگ خواه بجد کویید خواه بهزل و خوش طبعی بدرستیکه کسیکه دروغ
کوچک میکوید بر دروغ بزرگ جرئت بهم میرساند یا بر خداوند بزرگوار جرئت کرده نمی
دانید که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که پیوسته بنده راست میکوید
تا خداوند او را صدیق می نویسد و بنده پیوسته دروغ میکوید تا خداوند او را کذاب می نویسد
و در امالی شیخ طوسی ره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه واله به ابوذر فرمود ای ابوذر کسیکه
مالک شود و حفظ نماید انچه میان دو ران اوست یعنی فرجش را از حرام و انچه میان دو لحیه
اوست یعنی زبانش را از لغو و باطل داخل بهشت شود ابوذر گفت گفتم یا رسول الله
ایا مارا مؤاخذه میکنند بانچه کویا میشود بان زبانهای ما حضرت فرمود ای ابوذر
بکریه در مرا ای نداند و برو بجهه در اتش جهنم چیزی بغیر از درو کردهای زبانهای ایشان
بدرستیکه تو پیوسته سالمی از شر زبان مادامیکه ساکتی پس چون سخن کفتی یا ثواب می نویسند

برای

برای تو یا عقاب ای ابوذر بدرستیکه شخصی در مجلسی تکلم می نماید بکلمه که اهل ان مجلس را بخنده اندازد
پس بسبب ان فرو میرود در طبقات جهنم بقدر مابین اسمان و زمین ای ابوذر وای بر کسیکه
سخن کوید و دروغ کوید برای انکه جماعتی را بخنده اندازد وای بر او وای بر او وای بر او ای
ابوذر هر که خاموش شد نجات یافت پس بر تو باد براستی کوئی و از دهان خود بیرون
مکن هرگز دروغی را ابوذر گفت گفتم یا رسول الله چه چیز است توبه کسیکه عمدا دروغ
کوید فرمود استغفار نمودن و نمازهای پنجگانه کوئی ان کنایه را میشوید و در مجموعه شیخ ورام از
رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود دروغ دری است از درهای نفاق و در خصال شیخ صدوق مرویست
حدیثی طولانی از حضرت صادق علیه السلام که در ان شرایع دین را نوشته و در انجا کبائر را شمرده
و بعد از ذکر استعمال تکبر و تجبر فرموده دروغ و اسراف و تبذیر و خیانت و نیز در امالی خود
روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود شایسته نیست دروغ گفتن چه بجد باشد
و چه بمزاح و نه انکه یکی از شما با کودکان خود را وعده دهد انگاه وفا نکند برای انها زیرا که
دروغ راه می نماید بسوی فجور و فجور راه می نماید بسوی اتش و پیوسته یکی از شماها دروغ میکوید
تا گفته میشود باو که دروغ گفت و فاجر شد و پیوسته یکی از شماها دروغ میکوید تا انکه باقی نمی
ماند جای سوزنی در دل او از راست و نامیده میشود در نزد خداوند از دروغ کویان ٥ و نیز
در بحار روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود قبول کنید برای شش چیز را که متقبل میشوم
برای شما بهشت را هرگاه سخن کویید و نقلی کنید پس دروغ نکویید و چون وعده دادید پس خلف
مکنید و چون بشما امانت سپرند خیانت نکنید و دیدهای خود را بپوشانید و فروج خود را حفظ
و زبانها و دستهای خود را نگاه دارید ٥ و نیز در انجا از انحضرت روایت کرده که فرمود ان اعظم
الخاطئین عند الله عز وجل لسان کذاب عظیم ترین خطاکاران در نزد خدای عز وجل زبان
دروغگو است یعنی صاحب ان زبان ٥ و در دعوات قطب راوندی مرویست که رسول خدا
صلی الله علیه واله فرمودند که دیشب در خواب دیدم که دو نفر امدند و از انها این بود که دیدند
مردی را که برپشت خوابیده و دیکری بر سرش ایستاده و در دستش مانند عصائی بود از اهن که

عدم

سن م

کنید م

تقربیه نزد من دو مرد امدند با ایشان ما را همراه بردند و دیکر نمودند جمله از عجایب که در بحار دیدند ح

که باشد پس می‌آمد بر یکطرف روی او و با آنچه در دستش بود میزد از یکطرف دهانش تا قفایش
و از قفا قطعه قطعه پاره پاره میکرد و همچنین بینیش تا قفایش و هم چنین چشمش تا قفای آن آنگاه
می‌آمد بطرف دیگر و میکرد با او آنچه بطرف دیگر کرده بود و از این طرف فارغ نشده که طرف دیگر
اول ج صحیح و بحال خود برمیگشت پس میکرد با او آنچه در مرتبه اول کرده بود پس گفتم سبحان الله این چیست
خبر طولانیست و در آخرش ذکر شده که آن دو نفر شرح نمودند برای آنحضرت آنچه را که آنحضرت
دیده بود و در آن جمله از عجایب دیدنیها که ایشانرا عذاب میکردند تا آنکه عرض کردند اما آنمردیکه
رسیدی بنزد او که قطعه قطعه میکردند دهانش را تا قفایش و بینیش را تا قفا و چشمش را تا قفا پس آن
مردیست که صبح از خانه‌اش بیرون میرود پس دروغی میگوید که بآفاق میرسد پس او را چنین
کنند تا روز قیامت و در بعض کتب معتبره این خبر را چنین نقل کرده که آنحضرت فرمود دیدم
مردیرا که نزد من آمد و گفت برخیز با او برخواستم پس دیدم دو مرد را یکی ایستاده و دیگری نشسته
و در دست ایستاده مانند عصای آهنی بود که آنرا در گوشه دهان نشسته فرو میبرد تا میرسید
میان دو شانه او و آنگاه آنرا بیرون میکشید و بطرف دیگر فرو میکرد پس چون بیرون میکشید طرف
دیگر برمیگشت بحالت اول و میکرد چنین پس با آنکه مرا برخیزانید گفتم این چیست گفت این مرد
دروغگو است که در قبر عذابش کنند تا روز قیامت و نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود
آیا شما را خبر دهم به بزرگترین معاصی کبیره شرک بخدا است و عقوق والدین و قول زور
یعنی دروغ و نیز فرمود که بنده یکمرتبه دروغ میگوید پس ملک از او دور میشود باندازه یکمیل بجهة
بوی متعفنی که از دهانش بیرون می‌آید و نیز فرمود چه قدر بزرگست خیانتی که تو
نقل کنی برای برادرت حدیثی که او ترا تصدیق کند و تو در آن حدیث که نقل کردی
دروغگو باشی ۵ و در کافی بسند صحیح مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بعد از
تلاوت آیه شریفه فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال که در آن نهی
فرموده خداوند در ایام احرام حج از رفث و فسوق و جدال که رفث جماع است و فسوق دروغ
و همین مضمون را روایت کرده از علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام

دیخ

آن م

و شیخ صدوق روایت کرده از زید شحام که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از معنی رفث
و فسوق و جدال فرمود اما رفث پس جماع است و اما فسوق پس دروغ است آیا نشنیدی قول خداوند
عز و جل را یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة
فرمود که خداوند ولید را فاسق نامیده بجهة تهمتیست دروغیکه گفته بود و شیخ عیاشی در تفسیر نیز از
خود سه خبر نقل کرده که مراد از فسوق در این شریفه دروغ است ۵ و در ارشاد شیخ مفید مرویست
که حضرت سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا در آنوقتیکه در میدان خطبه میخواند فرمود
والله قصد نکردم گفتن دروغ را از آن زمان که دانستم خداوند عز و جل دروغگو را دشمن میدارد
گفتن مبغوض میدارد ۵ و در کافی مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود علامت کذاب
یعنی آنکه دروغ بسیار گوید آنستکه خبر دهد ترا از خبر آسمان و زمین و مشرق و مغرب
پس چون سؤال کنی او را از مسئله حلال خدا تعالی و حرامش نباشد نزد او چیزی
و بعضی از شارحین کتاب کافی فرموده مراد از این کذاب اصحاب ملکا انقدر است که دعوی
علم غیب کنند و آنچه خواهند گویند و در امر دین اقرار بجهل خود کنند و بعضی حکایات نقل
کرده از آنجمله شخصی پرسید از یکی از مدعیان که اگر کسی در نماز شک کند میان دو و سه
حکم آن چیست گفت دل ما صاف است هرگز شک نمیکنیم ۵ و در عیون شیخ صدوق مرویست
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک بود و بدنش مانند
بدن خر و بر او بود هزار هزار رنگ از عذاب و نیز چند زن دیگر را که دیده بودم باشکال
مختلفه و بانواع عذاب معذب بودند ذکر نمودند صدیقه طاهره علیها السلام از کردار ایشان
از آنها پرسید فرمود اما آنزن که سرش مثل سر خوک و بدنش مثل بدن خر بود پس از تمام دروغگو
بود ۵ و در لب لباب قطب راوندی مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود وصیت
کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانیکه فاطمه علیها السلام را با من تزویج کرد پس فرمود نهی
از دروغ گفتن زیرا که آن رو را سیاه میکند ۵ و در علل الشرایع شیخ صدوق مرویست
که حضرت صادق علیه السلام فرمود بدرستیکه مرد هر آینه میگوید یکدروغی پس محروم میشود بسبب آن از نماز

شب پس چون محروم شد از کردن نماز شب محروم میشود از روزی ۵ و در عقاب الاعمال از حرم
مرویست از آنحضرت که فرمود سه طایفه اند که در روز قیامت ایشانرا عذاب میکنند کسیکه بسازد
صورت حیوانی عذابش کنند تا آنکه بدمد در او و نمیتواند دمید و کسیکه
دروغ گوید در خواب خود باینکه گوید چنین و چنان در خواب دیدم و حال آنکه ندیده عذابش کنند
تا میان دو جو را گره زند و نتواند میان آن دو را گره زدن و کسیکه گوش فرا دهد بجهة شنیدن سخنان
قومیکه از او اکراه دارند پس در گوشش مس و سرب بریزند ۵ و در دعای شریف سحر ماه مبارک
رمضان که ابو حمزه ثمالی روایت کرده مذکور است او لعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین
فرفضتنی یعنی شاید مرا در جای دروغگویان یافتی پس مرا ترک کردی و بخود
واگذاشتی و بدام نفسم بدست خودش دادی که ندانم مرا بکدام وادی هلاکت خواهد انداخت
و مراد از دروغگویان میشود هر زیاد دروغ گوئی باشد که بان عادت کرده باشد یا مراد دروغ این
خصوص دروغگویان باشد با خداوند عز و جل است که پیوسته در شب و روز بر زبان اقرار کنند که ما
ادر دیم و دروغ گویند که در ایاک نعبد میگوییم در پرستش نکنیم غیر حضرت تو را و دروغ گویند
در ایاک نستعین طلب مدد و اعانت غیر از جناب قدس تو نکنیم و دروغ گویند و هم چنین
در سایر مقامات ایمان در مواضع اقرار و اعتراف بان و از این بابست آنچه در کافی روایت
کرده از ابی اسحق خراسانی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود ایاکم و الکذب فان
کل راج طالب و کل خائف هارب زنهار از دروغ احتراز نمائید و بدرستیکه هر
میشود و دروغ باینکه هر که امیدوار چیزیست در طلب رسیدن و بدست آوردن آنست
بلکه در کار او را بان رساند و هر که ترسان باشد از چیزی گریزان باشد از آن افعالیکه او را
بان میکشاند پس شماها که دعوی کنید مقام خوف و رجا را و اینکه راغب و شایق در رسیدن به بهشت
امیدواریم چرا در توسل باسباب رسیدن بان مسامحه و تراخی دارید و از عذاب و اهوال برزخ
و قیامت و انواع عذاب دوزخ ترسانیم چرا از او فرار نمیکنید و بخداوند پناه نمیبرید
و آنحضرت این معنی را در بعضی خطب که در نهج البلاغه موجود است شرح فرموده باین کلمات

یدعی

یدعی بزعمه انه یرجو الله کذب والله العظیم ما باله لا یتبین رجاؤه فی عمله
و کل من رجا عرف رجاؤه فی عمله الا رجاء الله فانه مدخول و کل خوف محقق الا
خوف الله فانه معلول یرجو الله فی الکبیر و یرجو العباد فی الصغیر فیعطی
العبد ما لا یعطی الرب فما بال الله جل ثناؤه یقصر به عما یصنع لعباده اتخاف ان
تکون فی رجائک له کاذبا او تکون لا تراه للرجاء موضعا و کذلک ان هو خاف
عبدا من عبیده اعطاه من خوفه ما لا یعطی ربه فجعل خوفه من العباد نقدا و خوفه
من خالقه ضمارا و وعدا ادعا دارد بگمان باطل خود که امید دارست بخداوند دروغ میگوید
و بالله العظیم چه شده است او را که امید داریش ظاهر و اثری ندارد در مقام عملش هر کس را امید
وار باشد البته شناخته خواهد شد آن امیدواری در عملش مگر امیدیکه بخداوند دارد و این از آنستکه
آنچه را رجا نام نهاده چیزیست معیوب که از ادکار رفته و صحیح نباید یعنی براستی و درستی
رجا نیست تا منشاء آثار خاصه حقیقت رجا تواند شد و هر خوف و بیمی که از هر چه و هر کس دارد
ثابت و محقق است بجز خوف و بیم از خداوند و این از آنستکه آنچه را در این موقع خوف میداند
مانند شخص رنجوریست که آزار او کار تندرست ساخته نبود شاید حقیقت آنکه رجاء
بخداوند در امر بزرگیست یعنی در امریکه انسان نتواند رضا داد و حرمان از آن را
بر خود سهل و آسان نتواند گرفت و رجاء او به بندگان در امر کوچکیست قابل است که فوت
آن هین و سهل است و با این حال بنده دل دارد در باره مخلوق آنچه را که بنده دل ندارد در حق
خالق پروردگار چه شده است خداوند را جل شانه که در حق او کاسته میشود از آنچه از
بندگانش چیزی میبیند آیا بیم آن داری که در رجاء بخداوند نا امید باشی و یا آنکه او را
شایسته محل امیدواری نمیبینی و هم چنین است حال اینکس در مقام خوف هرگاه بنده
از بندگان خدا را خائف باشد خواهد چیزی داشت در حق این بنده از آثار خوف آنچه را که در حق
پروردگار خود در مقام خوف از او چیزی ندارد پس در حقیقت خوف خود را از بندگان
نقد گرفته و خوف از خالق خود را نسیه ۵ و در کافی مرویست از حضرت امام جعفر صادق

علیه السلام که فرمود هر دروغی صاحبش پرسیده خواهد شد از ان روزی مگر دروغی که در یکی از سه کس
باشد مردیکه حیله کند در جنگ خود با دشمن دین پس باران دروغ از او گرفته شد یا مردیکه اصلاح کند
میان دو کس که میان ایشان فسادی بهم رسیده ملاقات میکند این را بسخنی غیر ان سخنی که ملاقات
میکند دیگری را بان اراده دارد بان اصلاح فساد یکه مابین ایشانست یا مردیکه وعده کرده اهل خود را
چیزی و اراده ندارد بوعده خود وفا کند و شیخ طبرسی این خبر را در مشکوة خود نقل کرده با زیادتی
در احوال که بحضور او وعده دادن دفع شر است از خود و نیز روایت کرده از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام که فرمود جمیع دروغگفتن معصیت است جز دروغی که نفعی از ان بمومنی برسانی یا دفع
کنی بان ضرری از دین مسلمی و در جامع الاخبار مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود تمام
تمام دروغگو مذموم است مگر دو امر دفع شر ظلمه یا اصلاح حال میان خلق و در کتاب صدوق
مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرمود بدترین روایتها روایت دروغ است و نیز
روایت کرده از حسن صیقل که گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام که روایت کرده اند برای
ما از امام محمد باقر علیه السلام در قول یوسف یعنی کاشتکارش که فرموده او گفته ایتها العیر
انکم لسارقون ای قافله بدرستیکه شما همه دزدانید پس حضرت باقر علیه السلام فرمود که نه
دزدیده بودند و دروغ نگفت یوسف و ابراهیم علیه السلام گفت یعنی پرسیدند از او قول او
که فرمود بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون بلکه پاره پاره کرد
انها را بزرگ بتان پس سؤال کنید از بتان اگر سخن میگویند در وقت عرض حاجت
با انها پس حضرت فرمود نه انها کردند نه یعنی پاره پاره کردن و سخن گفتن را و نه ابراهیم
علیه السلام دروغ گفت پس حضرت صادق علیه السلام بحسن فرمود چیست نزد شما
در این روایت یعنی توجیه ان چیست عرض کرد نیست نزد من مگر تسلیم و قبول کردن حق
حضرت فرمود خداوند دوست داشته دو چیز را و دشمن داشته دو چیز را دوست داشته
رفتار متکبرانه را در میان دو صف لشکر برای جنگ و دوست داشته دروغ را در مقام
اصلاح و دشمن داشته رفتار متکبرانه را در کوچه و دشمن داشته دروغ را در غیر مقام اصلاح   داشته‌ام

انگاه

انگاه بیان فرمود که قصه حضرت خلیل و صدیق علیهما السلام از ان کلام اصلاح بود مؤلف گوید
بجهة سهولت حفظ کردن و پیوسته در نظر حاضر بودن مناسب دیدم خلاصه مفاسد دروغ
و خرابیهای دروغگو را که از ایات و اخبار گذشته مستفاد میشود در رشته مختصر در ادرم ۱ دروغ
فسق است لا رفث و لا فسوق و دروغگو فاسق ان جاءکم فاسق بنبأ ۲ دروغ قول زور
و با بت پرست در یکجا ذکر شده و اجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور ۳
دروغگو ایمان ندارد انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون ۴ دروغ از ایمان ناامید است بدتر
خمر و قمار ۵ دروغگو مبغوض خداوند است ۶ دروغگو سیاه است ۷ دروغ از شراب بدتر
است ۸ دروغگو بوی دهنش متعفن و گندیده است ۹ ملک از او دوری کند باندازه یک میل
۱۰ خدا تعالی او را لعنت کند ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین فنجعل لعنة
الله علی الکاذبین ۱۱ بوی گند دهان دروغگو بعرش رسد ۱۲ حمله عرش دروغگو را لعنت
کنند ۱۳ دروغ خراب کننده ایمانست ۱۴ دروغ مانع چشیدن طعم ایمانست ۱۵ دروغگو تخم
عداوت و کینه در سینه ها بکارد ۱۶ دروغگو مروتش از همه خلق کمتر است ۱۷ بجهة
یک دروغ هفتاد هزار ملک دروغگو را لعن کنند ۱۸ دروغ علامت نفاق است ۱۹ دروغ
کلید خانه ایست که تمام خباثت در او است ۲۰ دروغ فجور و دروغگو فاجر است ۲۱ دروغ
ریشش در مقام مشورت پسندیده نیست ۲۲ دروغ زشت ترین مرضهای نفسانیست
۲۳ دروغ انگشت پنج شیطانست ۲۴ دروغ بدترین رباها است ۲۵ دروغ صورت فقرا است
۲۶ دروغ محسوب از خباثت است ۲۷ دروغ فراموشی اورده ۲۸ دروغ درست اندر
نفاق ۲۹ دروغگو بعذاب مخصوص در قبر معذب باشد ۳۰ دروغ محروم کند دروغگو را از نماز
پس محروم شود از روزی ۳۱ دروغ سبب خذلان الهی است ۳۲ دروغ سبب گرفتن صورت
انسانیت از دروغگو ۳۳ دروغ بزرگترین خباثت است ۳۴ دروغ از کبائر است
۳۵ دروغ از ایمان دور و مجانب او است ۳۶ دروغگو از بزرگترین گناهکاران است
۳۷ دروغ هلاک کند صاحبش را ۳۸ دروغ حسن و طراوت و بهای را از صاحبش ببرد

۳۹ دروغگو قابل برادری کردن کسی با او نیست و از برادری و مصاحبت با او نهی نموده‌اند ۴۰
خدا تعالی او را هدایت نکند و راه حق را باو ننماید ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار
مقام سیم در بزرگی معصیت دروغ بستن بر خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و ائمه طاهرین
علیهم السلام خدا تعالی در مواضع عدیده بیان حال این جماعت فرموده و ببعض از ان تیمنا و تبرکا
اشاره میشود در بقره فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله
لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون و در ال عمران
فمن افتری علی الله الکذب من بعد ذلک فاولئک هم الظالمون و در انعام و من اظلم
ممن افتری علی الله کذبا او کذب بایاته انه لا یفلح الظالمون و در اعراف فمن اظلم ممن افتری
علی الله کذبا و در یونس فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب بایاته انه لا یفلح
المجرمون و نیز فرموده و ما ظن الذین یفترون علی الله الکذب یوم القیمة و نیز فرموده
ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم نذیقهم
العذاب الشدید بما کانوا یکفرون و در هود و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا
اولئک یعرضون علی ربهم و یقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا
لعنة الله علی الظالمین و در نحل ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون متاع
قلیل و لهم عذاب الیم و در کهف فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا و در طه و یلکم لا تفتروا
علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب و قد خاب من افتری و در عنکبوت و من اظلم ممن افتری
علی الله کذبا او کذب بالحق لما جاءه الیس فی جهنم مثوی للکافرین و در زمر فمن اظلم
ممن کذب علی الله و کذب بالصدق اذ جاءه الیس فی جهنم مثوی للکافرین و نیز فرموده
و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین
و در صف و من اظلم ممن افتری علی الله الکذب و هو یدعی الی الاسلام و بهمین پانزده
ایه مبارکه قناعت شود برای اثبات بزرگی این معصیت و زجر غافلان از ارتکاب ان و داخل نمودن
خود را در زمره ظالمترین از بنی نوع انسان و سیاه نمودن رخسار خویش در روز حساب و شریک

شدن

شدن با متکبرین در مقام عقاب شیخ کلینی در کافی و برقی در محاسن روایت نموده‌اند از حضرت   بستن جو
صادق علیه السلام که فرمود دروغ گفتن بر خداوند و پیغمبرش صلی الله علیه و اله از گناهان
کبیره است و نیز ابن مهزیار از انحضرت روایت کرده بسند دیگر با اضافه و دروغ بستن بر اوصیا
علیهم السلام و در تفسیر عیاشی نیز بهمین قسم روایت کرده و نیز در کافی از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام مرویست که فرمود به ابو النعمان ای ابو النعمان دروغ مبند بر ما که بسا دارد
بر طرف شود گرفته شود از تو ملت اسلام یعنی این دروغ صاحبش را از حریم اسلام بیرون
برد و این خبر را شیخ مفید در کتاب ارشاد با جزئی اختلاف روایت کرده و نیز در کافی
مرویست که خدمت حضرت صادق علیه السلام ذکر شد که حایک یعنی جولا ملعونست یعنی
این خبر در حضرا و ریش مذکور شد پس فرمود مراد از ان کسی است که می بافد بر خداوند و رسول صلی الله
علیه و اله و نیز در اینجا از انجناب روایت کرده که بمردی از اهل شام فرمود ای برادر
شامی حدیث ما را دروغ مبند زیرا که هر که بر ما دروغ ببندد پس بتحقیق که بر رسول خدا صلی
الله علیه و اله دروغ بسته و هر که بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله دروغ ببندد پس بتحقیق بر خدا
تعالی دروغ بسته و کسیکه بر خداوند دروغ ببندد خدای عز و جل او را عذاب خواهد کرد
و صدوق در کتاب فقیه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله در وصایای خود به
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود یا علی هر کس عمدا بر من دروغ ببندد پس جایگاه نشستن
خود را در آتش جهنم قرار دهد و ابو علی طوسی در امالی و غیر او روایت کرده‌اند از ابن ابی الدنیا از امیر المؤمنین   در آتش جهنم قرار دهد
علیه السلام که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و اله میفرمود هر کس عمدا بر من دروغ
ببندد تا اخر در آتش جهنم و عماد الدین طبری املی در کتاب بشارة المصطفی از انحضرت
روایت کرده که فرمود از من شنیدید و مرا دیدید پس هر کس از شما عمدا بر من دروغ
ببندد پس جایگاه تا اخر انچه گذشت و نیز در عوالی اللئالی ابن ابی جمهور احسائی مرویست
از انحضرت که فرمود بپرهیزید از روایت کردن مگر انچه را که علم دارید بان و اینکه
از من صادر شده که هر کس بر من دروغ ببندد الخ و سلیم بن قیس هلالی از اصحاب

امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب خود روایت کرده از اصحاب که فرمود بتحقیق دروغ
بسته شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در عهد آنحضرت تا آنکه برای خواندن خطبه برپا ایستاد
و فرمود ای مردم دروغ گویان بر من زیاد شدند پس هر که بر من دروغ بندد الخ و این خبر
شریف در کتب احادیث خاصه و عامه بسیار بلکه از اخبار متواتره شمرده‌اند و نیز در احتجاج
روایت کرده که چون عمرو بن العاص بعضی دروغها بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بست در منبر
ایراد کرده بود و بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید فرمود تعجب دارم از اراذل اهل شام که قول
عمرو را قبول میکنند و او را تصدیق میکنند و حال آنکه کار سخن گفتن او در دروغ باین حد
و دروغش بجائی رسیده که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بندد و هر که دروغ ببندد بر رسول خدا
صلی الله علیه و آله خداوند او را بعقاب دوزخ لعنت میکند شیخ شوشتری رحمه الله در کتاب
رساله خود بعد از آنکه خبر متواتر را بیان کرده و بسیاری از اخبار را که دران دعوای تواتر کرده‌اند
رد کرده میفرماید بلی حدیث من کذب علیّ متعمدا فلیتبوّء مقعده من النار ممکن است
دعوای تواتر ادراک کردن پس تحقیق که نقل کرده این خبر را از پیغمبر صلی الله علیه و آله از صحابه جماعت
بسیاری گفته شده که راویان این خبر از صحابه چهل نفر بودند و گفته شده که شصت و دو صحابی بودند
و پیوسته عدد راویان این حدیث در زیادتی بود الخ و در کافی مرویست که حضرت صادق
علیه السلام فرمود بدرستیکه یک دروغ هر آینه باطل میکند روزه را راوی گفت گفتم و کدام
از ما است که صادر نمیشود از او یک دروغ فرمود مراد من نیست آنجا که تو خیال میکنی مراد این
نیست که آن یک دروغ بر خداتعالی و بر رسول صلی الله علیه و آله و بر ائمه علیهم السلام است
و در تهذیب شیخ طوسی مرویست از ابی بصیر که گفت شنیدم که حضرت صادق علیه السلام
میفرمود یک دروغ وضو را میشکند و روزه را باطل میکند گفتم [illegible] که همه ما تباه شدیم
پس حضرت همان کلام سابق را باز فرمود و نیز در آنجا مرویست که راوی گفت پرسیدم از آنحضرت
از حال مردیکه در ماه رمضان دروغ گفت فرمود افطار کرده و بر او واجب است قضای آن
روز گفت پس گفتم دروغش چه باشد فرمود دروغ بندد بر خداوند و بر رسولش و در خصال

شیخ

شیخ صدوق مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود پنج چیز است که روزه روزه
دار را باطل کند خوردن و آشامیدن و جماع و ارتماس در آب و دروغ بستن بر خداوند
و بر رسولش و بر ائمه صلوات الله علیهم و در نوادر احمد بن محمد بن عیسی مرویست از آنجناب
که فرمود هر که دروغ بندد بر خداوند و رسولش و او روزه دار باشد پس روزه اش و وضویش
شکسته یا ناقص شده اگر در گفتن آن متعمد باشد و باین مضمون اخبار عدیده رسیده و در تفسیر عیاشی
مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود هر کس گمان کرده که خداتعالی

امر نموده به سوء و فحشا پس تحقیق که دروغ بسته بر خداتعالی

و هر که دروغ بندد بر خداوند تبارک و تعالی خدای او را داخل کند در آتش و نیز در آنجا مرویست
که شخصی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسید از قول خداوند عزوجل و اذا فعلوا فاحشة
قالوا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها قل ان الله لا یأمر بالفحشاء اتقولون علی الله
ما لا تعلمون و چون کنند کاری که بغایت زشت است گویند یافتیم بر این خصلت پدران
خود را و خدای ما را بآن امر فرموده بگو بدرستیکه خدای امر نکند بخصلت بد آیا میگوئید
بر خداتعالی چیزی را که نمیدانید پس حضرت فرمود آیا دیدی احدی را که گمان کند که
خداتعالی امر کرده ما را بکردن زنا و خوردن شراب و چیزی از این محرمات پس گفتم نه
فرمود چیست این فاحشه که دعوی کنند که خداتعالی ما را امر نموده بکردن آن گفت پس گفتم
خداوند داناتر است بآن و ولیش فرمود این سخن از پیشوایان جور است که دعوی
کردند که خداتعالی امر کرده خلایق را که ایشان را پیروی و اقتدا کنند پس خداوند ما را خبر داده
که ایشان بر خداوند دروغ بستند و این دروغ بستن را خداوند فاحشه نامیده و شیخ کشی
در کتاب رجال خود روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود ما اهل بیتیم
راستگو و خالی نیستیم از دروغگوئی که بر ما دروغ می بندد و راستی ما را بجهة سخنان دروغش
که بر ما بسته در نزد مردم بی اعتبار میکند آنگاه حضرت جماعتی از دروغگویان در هر طبقه را
شمردند پس فرمود خداوند لعنت کند ایشان را ما خالی نیستیم از کذابی که بر ما دروغ
می بندد و یا آنکه در رای عاجز و بی رشد است و بر ماست خداوند مکافات کند رحمت

کوری برادر کری این را بایشان بچشاند و نیز روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام از پدران
بزرگوارش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس دروغ بندد بر ما اهل بیت خداوند او را محشور کند
در روز قیامت بحالت کوری و در زمره یهودان و اگر درک کند دجال را ایمان آورد باو در قبر خود
و شیخ صدوق در کمال الدین و علل الشرایع و طبرسی در احتجاج روایت کرده‌اند از محمد بن ابراهیم بن اسحق
طالقانی که گفت من با جماعتی نزد ابی القاسم حسین بن روح قدس الله روحه که از نواب
سیم حضرت حجة علیه السلام است بودیم که مردی برخواست و از او سؤالی کرد و جوابی طولانی
دادند محمد بن ابراهیم گفت فردای آن روز باز برگشتم بخدمت ابی القاسم و با خودم میگفتم آیا
آنچه دیروز بیان کرد از پیش خودش بود پس ابتدا بدون آنکه اظهار کنم فرمود ای محمد بن
ابراهیم لان اخرّ من السماء فتخطفنی الطیر او تهوی بی الریح فی مکان سحیق احب
الی من ان اقول فی دین الله تعالی ذلک برأیی و من عند نفسی یعنی اگر بیفتم از آسمان
پس بربایند مرا پرنده‌ها یا فرو آرد مرا باد در جای دور محبوب تر است نزد من از آنکه بگویم در دین
خداتعالی برأی خود و از جانب نفس خود بلکه آنچه گفتم از اصل بود و شنیده شده بود از حجة
صلوات الله و سلامه علیه و نیز در کتاب معانی الاخبار روایت کرده از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرهیزید از تکذیب نمودن خداتعالی
کسی عرض کرد چگونه است این یا رسول الله فرمود یکی از شماها میگوید خداوند فرمود
خداوند عزوجل میفرماید دروغ گفتی من آنرا نگفتم و یکی از شماها میگوید خداوند نفرمود
پس خدای تعالی میفرماید دروغ گفتی بتحقیق که من گفتم و شیخ کشی در رجال خود روایت
کرده از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود والله هیچکس نیست که دروغ بندد بر ما مگر آنکه
بچشاند خداوند باو گرمی آهن را و در کافی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود
کسیکه بگوید خدای میداند چیزی را که خداوند نمیداند یعنی کاری کرده مثلا و بخلاف واقع آنرا
نقل میکند و خداوند را گواه میگیرد که حضرت مقدسش میداند و حال آنکه چون بر اصل
خدای نمیداند فرمود در اینحال عرش خداوند بلرزه می آید محض تعظیم جلال حق سبحانه

مضمون

مضمون را بسند دیگر نیز نقل کرده و نیز هم در آنجا از آنجناب روایت کرده که چون بنده بگوید خداوند
داناتر است و حال آنکه دروغ گفته خداوند عزوجل میفرماید آیا نیافتی احدی را که بر او دروغ
ببندی غیر از من و این خبر را مرحوم سید نعمة الله جزائری در انوار چنین نقل نموده که خداوند
بملائکه میفرماید ای ملائکه من نظر کنید بسوی بنده من که احدی را نیافت عاجزتر از من که این
دروغ خود را بر او حواله کند تا آنکه آن را حواله کرده بر علم من پس من خواهم کرد باو چنین و
چنان از عذاب و خواری و در کتب اصحاب دیده نشده نه نوشتم از کجا نقل کرده مخفی نماند
که فتوی دادن بغیر حق گاهی چنان باشد که از حکم خدای تعالی خبر دهد بآنکه این حلال
و این را حرام و آن را واجب و آن را مستحب و هکذا پس علاوه بر آیات و اخبار سابقه که حال
این کاذب را در آنها بیان فرمودند مضامین دسته دیگر از آیات و اخبار که در آنها تهدید شده
در فتوی دادن بغیر علم و بغیر حق و وعده عذابهای گوناگون بآن طایفه داده‌اند شامل این
مفتی کاذب و خاسر خائب خواهد بود و آن آیات و اخبار بآنچه گذشت منتظم خواهد شد
چون برای اهل بصیرت و انصاف آنچه نقل شد کافیست لهذا از نقل این طایفه از آیات و اخبار
که موجب تطویل رساله و ملالت ناظرین بود عرض نموده بذکر مطلب اهم و فوائد
نافعه که بسط آن در جائی دیده نشده پرداخته و بالله التوفیق مقام چهارم در اشاره اجمالیه
باقسام دروغ و حکم آنها و در اینجا دو مطلب است مطلب اول در بیان اقسام آن پوشیده
نماند که دروغ بملاحظه آنکه بر او دروغ بندد و بملاحظه آنکه برای او دروغ گوید و بملاحظه
مقدار کمی و زیادی آن و بملاحظه قصدیکه در گفتن آن دارد و بملاحظه آثاریکه بر آن مترتب
میشود از صلاح و فساد و بملاحظه ظهور و خفای آن برای شنوندگان و بملاحظه عضویکه
دروغ از صاحب آن صادر میشود بتوسط آن و بملاحظه معنی دروغ در لغت و عرف
و مصطلح آن در شرع و غیر آن اقسام عدیده شود و بعضی اقسام آن با بعضی یکجا جمع شود
پس بجهة توضیح گوئیم اول دروغ گاهی بر خداوند عزوجل و بر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
و بر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم است و گاهی بر غیر ایشان و گاهی ربطی بکسی ندارد

در حکم ملحق نمودند بقسم اول و هم چنین سایر انبیا و اوصیا علیهم السلام را

دلقوائی براهدی بسته نمیشود بلکه مجرد گفتن خلاف واقع نحو است وجمله از بزرگان علما
صدیقه طاهره علیها السلام را مخصوصا که در امور دین بشد که برگشت دروغ بر نبی یا وصی
را بالحال بسوی دروغ بر خدا و منجر و جل است **دوم** دروغ بر پیغمبر و امام علیهما
گاهی در امور دین است یعنی در چیزهائیکه از ایشان اینست که باید بیان کنند
از واجبات و مستحبات و مکروهات و آداب و حلال و حرام و آنچه متعلق است به ریاست
و خلافت ایشان از امور سیاسیه مثل عزل و نصب کردن و اموال و فرستادن عساکر
و امثال اینها مثال آن در این مقام آنچه روضه خوان میخوانند که بعد از رفتن علی کرمیدان
بحضرت بیمارش لیلی فرمود بر خیز برو در خلوت و دعا کن برای فرزندت که من از جدم شنیدم
که پیغمبر فرمود دعای مادر در حق فرزند مستجاب میشود تا آخر آن که تمام دروغست و گاهی در
دنیا و رسوم معاشرت ایشانست با خلایق که در انها با ایشان شریک باشند از خوردن
و آشامیدن و خوابیدن و حرکت و سکون و امثال اینها مثال آن در دو مکیه که جماعت
خوانند که جناب زینب در حالت احتضار حضرت مدینه بالین آنجناب و کلماتی بزبان جاری
از زبان معظمه نقل کنند که در نزد ایشان بزبان آمد مجعولست پس نقل
کرد مقرها بطرفه نقال لها صیحه ارجعی الی الخیمة فقد کثرت قلبی و زدت کربی الخ
سیم انکه دروغ بر پیغمبر و امام گاهی نسبت کلامیست بایشان با اینکه چنین فرموده اند و حال انکه
نفرموده اند مثل بد و مثال گذشته و غیر آن که حصار ندارد و گاهی به نسبت فعلیست بایشان
که چنین کرده اند و حال انکه نکرده اند مثل قول جماعت که حضرت چند حمله کرد و در روز عاشورا
در هر حمله ده هزار نفر را کشت و گاهی بر تقریرات نسبت باینکه در محضر ایشان کسی کاری
کرد و انکسار آن کار منع نفرمودند با انکه تقیه نبود و در منع کردن ترس و بیمی از کسی نداشتند
پس انکار جائز بلکه هر غوث محبوب خواهد بود **چهارم** دروغ گاهی از گوینده بار بار صادر
میشود تا بجائیکه صاحبش را در متعارف دروغگو میگویند و آن کسی است که دروغ
عادت کرده و طبیعی و ملکه او شده و از او بسیار صادر میشود و در زبان عرب او را کذاب
میگویند

میگویند که در خبار مکرر ذکر شده و بعضی علما در ترجمه آن گفته نهایت در دروغگو و لکن بنظر
حقیر ترجمه آن همان دروغگو است چه اگر کسی به دروغ گفتن عادت ندارد و لکن گاهی یکدفعه
یا دو دفعه دروغی گفت میگویند دروغ گفت و لکن آن شخص را دروغگو نمیگویند اگرچه بحسب لغت
صحیح است و میاید در خبر یکه دروغگوی مذموم آنست که مطبوع شده بر دروغ یعنی بر آن
سرشته و بآن عادت کرده و بهتر آنستکه مقابل این قسم کاذب نامیده شود و آن کسی است
که به دروغ عادت ندارد و لکن گاهی از او سر زند **پنجم** انکه دروغ از دروغگو گاهی از روی
جد و حقیقت و اظهار بیان واقع صادر میشود مثل بر مقاصد و مطالب بسیکه دارد و اظهار
میکند پس شنوندگان را در تیه جهالت و اعتقاد خلاف واقع خواهد انداخت و آنچه واقع
معتقد است آن میکنند بر جهل ایشان می افزاید و گاهی از روی مزاح و خوش طبعیست که جز
خندانیدن و شوخی نمودن مقصدی ندارد و احدی از شنوندگان اعتقاد خلاف واقعی
ششم انکه از دروغ گاهی ضرر بلکه مفاسد عظیمه ظاهر شود چنانچه در بعضی اخبار بان اشاره
شده مثلا اگر کسی که ظاهرا باو وثوق دارند خبر دهد که فلان که غائب و صاحب اهل و عیالست
مرده به این جهت اعتماد بر خبر او مالش تقسیم شود و زنش شوهر کند و از این دو کار
گرد چه قدر فساد و خرابی پیدا شود و گاهی مفسده ندارد جز اعتقاد نمودن شنوندگان خلاف
واقع را که با اعتقادش بواقع آن دروغ فائده یکی نیست مثل انکه فلان سلطان مرد یا بر فلان
غلبه کرد یا عسکر او هلاکش فلان مقدار است و حال انکه نمرد و نکرد و نیست و لکن
کدام برای شنونده ثمره و فائده نیست و گاهی نتیجه دروغ نفع بلکه منافع بسیار باشد مثل دروغی
سبب نجات پیغمبری یا امامی یا مؤمنی از کشته شدن و غیر آن از آزار و اذیت گردد یا بان
مالی و عرض و ناموس محترمی شود یا بر اعدا دین در محاربه غلبه کنند و نظایر آن که در دروغ
در حفظ مصالح و منافع مستهلک و نابود است **هفتم** انکه دروغ گاهی ظاهر و آشکارست
و بر غالب شنوندگان راه شناختن دروغ بودن آن خبر مستور و مشتبه نیست مثل غالب دروغهای
متعارفه و این را کذب جلی گویند و گاهی خفی و مستور است که بر هر کس راه شناختن دروغ

بودن آن باز نیست و این را کذب خفی گویند مثل آنچه با پروردگار خود در حالت و اوقات عرض
کنیم و مدح و ثنا و تمجید و تقدیس کنیم ذات مقدسش را و حالات عجز و افتقار و مسکنت
و ذلت و شرمندگی و بندگی و طاعت خود را عرضه داریم بلکه صفات جوارح خود را
و بیم با خداوند جبار که دلم ترسان و هراسان و در طپش و مضطرب و اشک چشم
و یاد مرگ و حضرت ملک الموت و اهوال و عقبات برزخ و قیامت و جوار رحمن
و آب و طعام و ادرکلوی من گوارا نمود و امثال این از سخنان که ابدا واقعی ندارد و معانی
و حقایق آن در قلب گوینده نیست آنچه گوید همه بی اصل و دروغ و این دروغ در دروغ
برای خداوند تبارک و تعالی و متجاوز است از حد و حصر مثلا هر روز و شب در هر فریضه
نماز که بایستی در محضر جلالش با تمام عجز و انکسار بایستیم می ایستیم و میگوئیم الله اکبر یعنی
خداوند عز و جل بزرگتر است از هر چیز یا از انکه بوصف و نعت در آید و یا در وهم و خیال
احدی بگنجد یا ادراک ذات مقدسش بعقول و حواس بتوان کرد یا او را بچیزی قیاس
توان نمود و لکن ابدا در قلب نیست و بزرگی و عظمت حضرت حق تعالی شأنه
در دلهای ما گرفته و آثار آن در جوارح و اعضا ظاهر شده چنانچه بزرگ بودن و شمردن
بزرگی و عظمت بعضی از مخلوقین مانند سلاطین و حکام در دل علایم و آثار آن در تمام
اعضا ظاهر میشود و در کتاب شریف مصباح الشریعه است که حضرت صادق علیه السلام فرمود
هرگاه تکبیر گفتی پس باید خورد و حقیر شماری در جنب عظمت و کبریای او هرچه در آسمان
و زمین است پس بدرستیکه حق تعالی چون مطلع شود بر دل بنده و او تکبیر میگوید و در دلش
عارضی است از حقیقت تکبیر یعنی چیز دیگر را پس از حق تعالی تعظیم و توقیر مینماید حق تعالی
فرماید ای دروغگو آیا مرا فریب میدهی قسم بعزت و جلالم که تو را محروم میکنم از حلاوت
ذکر خود و محجوب میگردانم از نزدیکی و همرازی با خود و بعد از تکبیر با این قلب غافل چرا
گوئیم وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا
مسلما وما انا من المشرکین روی دل خود را متوجه ساختم بانکسیکه بمحض قدرت کامله

بیافرید

آسمانها و زمین را آن مانای بهانی و آشکار در حالتیکه از همه ادیان باطله و مذاهب فاسده مایل و کناره
کرده بتوحید و اسلام ملتزم و متمسک شدم و حاصل ترجمه آنکه هر چه کنیم و گوئیم و داریم و بود
همه برای خداوند عز و جل است پس اگر در وقت گفتن این کلمات تمام روی دل را بحق
و همه کارهای خود را باو واگذاشته بلکه نسبه کار و بار و متاع بازار و مجاز
و دوستیها باشد در اول افتتاح نماز دروغ گفته و از این رشته کلام حال سایر آیات و اذکار و ادعیه
که با تنها با پروردگار خود سخن میگوئیم و برای جناب مقدسش در دل میکنیم معلوم میشود هم
آیه مبارکه الحمد لله رب العالمین و آیه شریفه ایاک نعبد و ایاک نستعین و شرح دادن آن
مناسب رساله نیست و در تفصیل اول نیز اشاره بان شد و هر کس بعد از تامل در حال خود و معاد
و معانی کلماتیکه میخواند میداند و میشناسد که در دروغ با چه ندارد دروغ میگوید در حال عبادت
خود پس معلوم شد که نتیجه شمردن گفتن دروغ بسیار است که غیر از ذات مقدس حق تعالی
کسی را معرفت و فهمیدن دروغ بودن آن ندارد و نیز معلوم شد از تمام کلمات گذشته که دروغ
گاهی بر خداوند است و گاهی برای خداوند است و گاهی بخداوند است و آن قسم دروغ است
که خواهد آمد انشاء الله و بعد از آن قسم دروغ خفی است در دعاهائیکه گفته میشود بکنایه و اشاره
و تعریض که آنهم شایع و بازارش رواج است **هشتم** انکه دروغ گاهی معنوی لغویست باینکه گوید
چیزی را که اصلی و واقعی ندارد و گاهی شرعی باینکه در مقام نقل حدیث تخطی کند از آن دستور العمل
که با داده اند که هرگاه خواست خبری نقل کند این قسم خبر را نقل کند و الا در نزد شارع مقدس
دروغگو باشد هر چند خلاف واقع نیست یا راهی برای شناختن صدق و کذب آن نباشد
در مقام آید توضیح خواهد شد انشاء الله تعالی **نهم** انکه دروغ بر خداوند و رسول خدا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم بر سه وجه محقق میشود اول بنحو متعارف مرسوم که خداوند چنین فرمود یا
کرد و پیغمبر یا امام چنین گفت یا کرد و بی اصل باشد دوم انکه کاری خود دروغ کرده یا نکرده
و خلاف بر انعقی کرده را نکرده و نکرده را کرده نقل میکنند و برای اثبات صدق کلام گواه
لی ورده میگوید خدا میداند یا پیغمبر یا امام میداند یا شاهدست که من کردم انکار را یا نکردم

و حال آنکه دروغ گفته و گذشت و جز کاتی که خداوند در این حال میفرماید آیا ندیدی آنکرد احدیرا که برادر در

به بندی غیر از من دو فرمود عرش بلرزه می آید و در روایتی خدا میفرماید بلا آنکه که نظر کنید بسوی بنده من که

احدیرا نیافت عاجز از من که این دروغ خود را حواله کند باد تا آنکه حواله نمود او را بر علم من سیم آنکه

دروغ گوید و برای اثبات و تحقیق این قسم میخورد بخداوند تبارک و تعالی و صفات و اسماء

شریفه ذات مقدسش یا برسول خدا یا بیکی از امامان صلوات الله علیهم و این دروغ را دروغ

بخداوند گویند و این قسم را یمین غموس گویند که صاحبش را در معصیت آتش و دروغ فرو می برد

کاذبه و یمین حالقه دین نیز گویند یعنی دین صاحبش را میبرد مانند تیغ دلاکان که موی سر را میبرد

دهم آنکه دروغ گاهی بزبانست و این قسم شایع متعارف و مصداق حقیقی است و گاهی

محقق میشود باینکه بنویسد از همه اقسام گذشته آنچه را که اصلی ندارد و این هم در شیوع و تعارف

مثل اولست بلکه آثار و خرابی آن از زبانی بیشتر چه آنچه بزبان آمده رو و از خاطرها محو شود و لکن

آنچه نوشته باقی و مستمر قرنها بگذرد و آن نوشته گفته و دیده و شنیده شود و گاهی بسر دروغ گوید

مثل آنکه کسی از او بپرسد که پیغمبر یا امام صلوات الله علیهما یا فلان چنین فرمود یا کرد پس بسر اشاره

کند در اینمقام آری و باید بگوید نه یا بسر اشاره به بالا کند یعنی نه در آنجا که باید بگوید آری و

قسم پنجم و ابرو توان دروغ گفتن بلکه بسیار گفته میشود و گاهی بگوش دروغ گوید چنانکه

مسموع شده از بعضی از مدعیان مقامات عالیه که گاهی در نزد مریدان یا آنانکه قصد صید

دارد گوش بدیوار فرا دارند و چون گوش کنندگان ساکت و آرام شوند با کمال متانت سر بالا

گوش خود خبر دهد که کسی ملکی یا جنی با من سخن میگوید و اسرار میخواند و گاهی بدهان میشود چنانکه

اگر از کسی بپرسند که امروز اول ماه رمضانست یا آخر شعبان یا روز فطر است یا آخر ماه رمضان

و بداند در اول که اول است و در آخر که آخر است پس سائل را جواب دهد بخوردن چیزی و بهمان

خوردن خبر دروغ دهد که آخر شعبانست و نیست و روز فطر است و نیست و بهمین قسم دروغ

و فعل میتوان کرد اگر بپرسند از وجه یا عملی که شش باشد و گاهی بسکوت دروغ تقریر شود مثل آنکه سائلی

از شخصی خواهش کند که من در پیش روی تو وضو میگیرم یا تیمم میکنم اگر بسند یده شرع است

مسح کن

مسح کن پس وضوی باطل بگیرد مثل آنکه بعوض مسح پا را بشوید یا بسترا منکوس بشوید یا اصل وضو را بعکس

بگیرد و همچنین در تیمم پس آن شخص ساکت شود و چیزی نگوید و با این سکوت او را بفهماند که وضو یا تیمم

همین است که بجا آوردی و حال آنکه نیست و در عبادات مثل آنکه جاهلی بآن شخص گوید من سوره حمد را

نزد تو میخوانم هر جا که درست نیست مرا آگاه کن و تعلیم نما پس بخواند و یک موضع یا بیشتر از آن درست

نباشد و آن شخص ساکت شود و بسکوت خود خبر دهد که صحیح است و حال آنکه نیست یازدهم

آنکه دروغ را گاهی برای شنونده عاقل گوید و گاه شود که شنونده طفل یا دیوانه باشد که راست را از دروغ

تمیز ندهد و گاه شود که اصلا مخاطبی ندارد چنانچه مسموع شده که بعضی از روضه خوانان در زمان تحصیل

علم روضه خوانی در غیر اوقات عمارت مسجدی رفته و در مسجد را از داخل بسته بالای منبر رود و دو

بر هم گذارد و مسجد را پر از جمعیت فرض نماید و مشغول شود بخواندن بهمان رسم معمول در مجالس

حتی در امر بگریستن و بر سر زدن و امثال آن و دعا کردن حتی برای خدام آن و گوید شنونده نوار

و حکم آن بیاید است و ... شود که مخاطب در دعوا اموات باشد و برای مردگان دروغ گوید

چنانچه از بدعتهای جدیده قبیحه شایعه شده که زائرین حرم منور حضرت سید الشهداء علیه السلام بلکه از دور

بر بعد از خواندن زیارت وارث که از زیارات ماثوره معتبره است و آخران که آخر زیارت شهدا است

اینست و فزتم فی الجنان مع النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک

رفیقا پس این عوام کالانعام بران می افزایند السلام علی بعضکم و علی سود کم و علی من کان

فی الحایر منکم و علی من لم یکن فی الحایر معکم خصوصا سیدی و مولای ابا الفضل العباس

بن امیر المؤمنین و قاسم بن الحسن و مسلم بن عقیل و هانی بن عروة و حبیب بن مظاهر

والحر الشهید الریاحی والسلام علیکم یا ساداتی و موالی جمیعا و رحمة الله و برکاته

و این کلمات که متضمن چند دروغ و شنیع است علاوه بر جسارت ارتکاب بدعت و جسارت

افزودن بر فرموده امام علیه السلام چنان شایع و متعارف شده که البته چند هزار مرتبه

در شب و روز در حضور مرقد منور ابی عبدالله الحسین علیه السلام و محضر ملائکه مقربین و

انبیاء و مرسلین علیهم السلام با واز بلند خوانده میشود و احدی بر آن انکار نمیکند

و از گفتن این دروغ و ارتکاب این معصیت نهی نماید و کم این کلمات در جمع عهای ...

و از جمیع جهات از عوام جمع میکنند و گاه اسمی برای آن میگذارند جمع شده و بچاپ رسیده و منتشر

شده و از مجموعه این حمق بمجموعه آن احمق نقل کرده و کار بجائی رسیده که بر بعضی طلبه مشتبه شده

روزی طلبه را دیدم آن ورقهای قبیحه را برای شهدا میخواند و دستی بر گونه اش که مشتبه ملتفت

من شده گفتم از اهل علم قبیح است چنین اکاذیب و چنین عذری گفت مگر در کدام کتاب تعجب

کردم گفتم نه گفت در کتابی دیدم گفتم در کدام کتاب گفت مفتاح الجنان ساکت شدم چه

که در بی اطلاعی کارش باینجا رسیده که جمع کرده بعضی عوام را کتاب شمرده و مستند قرار دهد قابل سخن

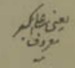
گفتن نیست و بالجمله بان ده دروغ از جسارت بروی مبدع احمق که این کلمات را جعل کرده و این

نیشه را قرار داده و در شیوع خواندن و نوشتن آن با همه شریک است باید گفت اوله شیخ مفید

رحمه الله در کتاب ارشاد فرموده چون پسر سعد حرکت کرد قومی از بنی اسد که در غاضریه منزل

داشتند بیرون آمدند نزد حسین علیه السلام و اصحابش پس بر ایشان نماز کردند و دفن کردند

حسین علیه السلام را مکانیکه الان قبر او است و دفن کردند پسرش علی بن الحسین یعنی علی اکبر



هر دو الاصغر را در نزد پای آنحضرت و کوداله کندند برای شهدای از اهل بیتش و اصحابش

که در کنارش افتاده بودند از طرف پاهای حسین علیه السلام و همه را جمع کردند و همه را با هم

دفن کردند بعد از آن مدفن حضرت عباس را ذکر فرموده و بعد از چند ورق باز این مطلب را از ...

داده و در آخر کلام فرموده فاما اصحاب الحسین علیه السلام رحمة الله علیهم الذین

قتلوا معه فانهم دفنوا حوله و لسنا نحصل لهم اجداثا علی التحقیق الا انا لا

نشک ان الحایر محیط بهم رضی الله عنهم و این کلمات که متضمن چند دروغ و منع است علاوه

بر جسارت اما اصحاب حسین علیه السلام که با آنجناب کشته شدند پس ایشان را دفن

در کنار آنحضرت و ما برای ایشان بتحقیق قبوری نتوانیم تحصیل نمود یعنی ندانیم هر کدام

در کدام موضع دفن شده جز آنکه شک نداریم که حایر محیط است بایشان و همه داخل حایر

و این کلام را علما بنحو قبول نقل فرموده و از مطاوی زیارات نیز ظاهر و هویدا است و حضرت

ابوالفضل

ابوالفضل همگی نزد زیر پای مبارک بعد از شهداء اهل بیت مدفون شدند و اما حرالکنون چیزی غیر از

سیره شیعه بدست نیامده که در آنجا باشد که حال زیارتش کنند بلکه از کتب مقاتل و اخبار زیارات

ظاهر میشود که با سایر صحابست بلی شیخ شهید اول طاب ثراه در کتاب دروس میفرماید بعد از ذکر

فضایل زیارت حضرت ابی عبدالله علیه السلام هرگاه زیارت کرد آنجناب را پس زیارت کند

فرزندش علی بن الحسین را و مرا ..ه زیارت کند شهداء را و برادرش عباس را و حر بن یزید را

چراکه است که در آن عصر قبر او در آنجا معروف و در نزد آن مرحوم معتبر بود و برای تعیین مدار

همین قدر کافی است و اما سایر آنچه گویند در سبب حمل او از میان شهداء و دفن کردن او در موضع

پس اصل در مجعولات و بافتهای دروغگویانست و تا آنجا جوان ناکام قاسم بن حسن علیه السلام

انهمه ظلم در زندگی کردند بس نبود که حال او را از جوار عم اکرم و سایر اعمام و عموزادگان و برادران

بیرون بردی ای احمق کذاب حال که این ظلم را بان شهید مظلوم کردی پس محل دفنش را معلوم کن

که در آنجا زیارتش کنند و مثل بسیاری از مکانهاکه نسبت دهند به بزرگان و اصلا اصلی ندارد و کسی

ذکر نکرده و مستندی دیده نشده مثل خانه منسوب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و قبور بسیاری

که پاره بی ماخذ و پاره معلوم است دروغ بودنش مثل قبر مقداد در شهروان که ظاهرا از بعضی سلیح

اعراب باشد و بعضی حمقا نسبت بمقداد بن اسود کندی از صحابه کبار رسول خدا صلی الله علیه

واله و حال آنکه مقداد در جرف که یکفرسخی مدینه است فوت شد و از آنجا او را حمل کردند و در بقیع

دفنش کردند و قبر مختار که شیخ جلیل ابن نما تصریح فرموده در کتاب شرح ثار در شرح حال مختار

و ان قبره لکل من خرج من باب مسلم بن عقیل کالنجم اللامع قبه مختار برای هر کس که از مسجد

کوفه از در مسلم بیرون رود مانند ستاره درخشان پیداست و معلوم میشود در آن زمان

قبر مختار ظاهر و از صحن مسلم بیرون بود و حال در داخل مسجد جایرا معین کردند و قبر مختار را

در او دفن کردند و تصدیق از ان علما نقل نمودند تمام دروغ و مجعول مدتی گویا قریب

بچهار صد تومان بود بعضی خزاین قاجاریه از طهران نزد مرحوم خلد آشیان فقیه عصر

و علامه دهر شیخ عبد الحسین طهرانی طاب ثراه فرستاد بجهة ساختن قبر مختار نوشتند قبر معلوم نیست

شیخ م

سعرف دیگر نبود در جواب جز ابلیغ کرد که باید در همین محل حرف شیخ مرحوم در مقام تفحص برآمده
حقیر هم در خدمت ایشان بودم غیر از این عبارت ایشان چیزی بدست نیامد عرض نمودند
بعضی دیگر گرفتند و کردند آنچه کردند بهر حال این کذاب بی شرم کاش جابر را تعیین میکرد که اگر او را
پرسند که قبر مظلوم کجا است نشان دهد سبحان الله حضرت بدست مبارک جسد پاره پاره قاسم را
در بغل میگیرد می آورد در پهلوی جسد علی اکبر میگذارد و باقی شهدای اهل بیت و شیخ مفید در ارشاد
میفرماید بعد از ذکر اسمای شهدای اهل بیت فهم کلهم مدفونون مما یلی رجلی الحسین علیه السلام
فی مشهده حفر لهم حفیرة والقوا فیها جمیعا وسوی علیهم التراب الا العباس بن
علی علیه السلام الخ و این بی انصاف بجهت تعزیه قبر او را بر داشته نمیدانم بکجا برده برای چه برده
با او چه کرده بود که با او چنین کرده و احمق تر از او آنانکه میخوانند و ابدا ملتفت نیستند
بر آنکه در آن محضر انور با آواز بلند چنین دروغ ستبری گویند غالبا معتقدند که این کلمات از
زیارت است و این خود بدعتی است در دین و خیانتی است در شریعت حضرت خاتم النبیین صلی الله
علیه و آله که تا کی بدعت انجمن بزرگ و کوچک چون عمل با آنچه اعتقاد کرده که از او نیست التشریع
دخول اول در بدعت و خروج دوم از آن نیست به خیال خود گذشتن عوام در امثال این
جزئیه و بدعتهای محقره مثل غسل اویس قرن و آش ابو الدردا تابع و مخلص حقیقی
دروغ رضست که در روز سخن نگویند و غیر آن که احدی در مقام نهی بر نیامده
شده که در هر ماه و سال پیغمبر و امام تازه پیدا میشود و رشته دستار دین خدای سپرده
ومنها التسمیه مسلم بن عقیل جلیل القدر عظیم الشان از شهدای اهل بیت علیهم السلام است اما
دخل در این مسئله نیست و لهذا در زیارت ناحیه مقدسه که برای شهدا رسیده و نام
ایشان مذکور است همچنین در زیارت اول رجب که اسمای ایشان را ذکر نموده
از اصحاب مسلم اسمی نبردند با آنکه دو پسر او را اسم بردند و از ابعاد حال هانی تاکنون
مکشوف نشده و نزد علما هنوز بحد وثاقت نرسیده سید اجل بحر العلوم در رجال خود
کشیده تا مدحی برای او پیدا کرده اما نه بانجا که در قطار شهدای کربلا دارند و عجب از این

کذاب

کذاب وضاع که او را ذکر کرده انها بجا که در قطار شهدای کربلا رسید و قیس بن مسهر صیداوی
رسول حضرت بسوی اهل کوفه با آن قوت ایمان و عبد الله بن یقطر رضیع و رسول دیگر آنحضرت
با آن علو مقام و شهادت و ابو رزین سلیمان غلام یا او را ذکر کرده و رسول آنجناب بسوی اهل بصره
و شهادت او بدست همان رجس غدار ابن زیاد احدی را ذکر نکرده با آنکه مراتب عدیده از کمال و تقدم
در ذکر ایشان اولی و اهم بود و بجهت این چند کلمه از وضع رساله بیرون رفتیم ولکن فقره معهوده
عقده بود در دل و هست و خواهد بود بحسب وضع ظاهر سیر عوام و عدم اعتنای آقایان عظام
اظهار تاسف با خوان مؤمنین عرض شد دوازدهم آنکه دروغ گاهی در کلام متعارف بنحو
مرسوم در سخن گفتن یا در نوشتن و گاهی در شعر است بهمه اقسام آن و در کلمات منثوره
که زیب و شباهت بنظم از جهاتی مثل مقامات حریری و غیر او و امثال آن و در حکم
این دو قسم فی الجمله فرقی دارند که خواهد آمد ان شاء الله تعالی مطلب دوم در بیان اجمالیه احکام
اقسام مذکوره اما در تقسیم اول پس مخفی نماند که کذب بر خداوند و رسول و ائمه طاهرین صلوات
الله علیهم از معاصی کبیره و گناهان عظیمه است در نزد تمام مسلمین و شمرده میشود از ضروریات
دین بلکه ابن حجر عسقلانی در کتاب زواجر نقل کرده از جماعتی که آن موجب کفر است اما
دروغ بر غیر ایشان در دروغی که ربطی بکسی ندارد پس شبهه نیست در بودن آن از معاصی بلکه بعض
علما آنرا از کبیره ها شمرده و سفارا جمله از اخبار گذشته و تصریح جماعتی از فقها و اعلام بودن آن
از کبائر شرد خلافی از احدی نقل نشده و معارضی برای آن اخبار ذکر نکرده اند مگر بعضی که خواهد
آمد ان شاء الله پس اقوی شمردن تمام اقسام است از کبائر و اما در تقسیم دوم پس دروغ بر خدا
و خلفای او صلوات الله علیهم در امور دین و آنچه از شان ایشان است بیان کردن آن پس
حرمت و کبیره بودن آن واضح و قدر متیقن است از آیات و اخبار گذشته صحت دو وجهی بر کبیره
مقید بودن آنها به امور دین معلوم نشده جز توهم بعیدی که مقام ذکر آن نیست و علامه حلی در کتاب
منتهی و تحریر تصریح فرموده و جماعتی نیز از متاخرین مثل صاحب مستند و شیخ فقیه در جواهر
و نجات العباد و والد علامه در شرح ارشاد بلکه آنرا نسبت بجماعتی داده و خلافی از طبقات

محقق نماند که رشته این سخن
از اول تا باخر مبنی است بر آنکه ظاهر
این عبارت مجعوله است برای هر ناظر که این
اشخاص مخصوصه که نام ایشان را برده امتیازی
دارند از سایر شهدا آنکه در حایر هستند و اگر
نادانی احتمال دهد که غرض امتیاز ایشان است از
تمام شهدا به آنکه در حایرند و آنانکه خارج حایرند
اگر چه بعضی از آنها ایراد وارد نشود اما محذور
دیگر وارد چه تقدیم مانند هانی بلکه حر را بر
بزرگان شهدا مثل مسلم بن عوسجه و بریر و
زهیر و سعید و ابو ثمامه و امثال ایشان
نتوان به هیچ ذی شعوری
نسبت داد
منه

ازم

و هم چنین در امور دنیا بنابر
اصح الاقوال و اقوی چنانکه ظاهر
است از اخبار گذشته است م

سابقه نقل شده و مقتضای احتیاط و احترام ایشان نیز تعمیم است در حکم والله العالم و اما در تقسیم
سیم پس ظاهر بلکه مقطوع نبودن فرق است میان اقسام سه گانه در حکم بحرمت و فساد در روزه
زیرا که نقل و حکایات قول یا تقریر ایشان که بنحو شرعی ثابت شده حجت تتبع و بیان آن عمل
کرد و آنانکه بگویند در مقابل کتاب خدا و پس هم چنین اگر دروغ و بی اصل شده در هر یک از آن
اقسام صادق است که کلام ایشان دروغ باشد پس حکم دروغ بر ایشان در آن جاری و نافذ خواهد
بود و جماعتی از علما تصریح فرمودند و جای شبهه نیست و اما در تقسیم چهارم پس حکم قسم اول
آن که دروغ از در و هکوی صادر شود که بآن عادت کرده و بر آن سرشته شده باشد و اضح و قدر
متیقن از اخبار و فتاوی است و اما قسم دوم پس اگر دروغ بر خداوند و رسول و ائمه صلوات
الله علیهم باشد پس آن هم جای شبهه نیست که یک دروغ حدی مکلف فاسق و سایر احکام جاری
و اما در غیر این صورت پس فی الجمله تاملی در آن شده بلاحظه خبری که ثقة الاسلام در کافی روایت
کرده از عبد الرحمن بن حجاج که عرض کرد بحضرت صادق علیه السلام که آیا کذاب یعنی دروغگو
که در شرع برای او مذمت بسیار رسیده آنکسی است که گاهی بر چیزی دروغ میگوید که اگر این
دروغ را از او مکرر صادر شود کذاب میشود و آنچه در بیان او فرمودند باید رفتار نمود در پس
چنین است نیست هیچ احدی از راویان و مصاحبان مگر آنکه بنا در از او دروغ صادر میشود و پس
باید ترک نمود روایت همه راویان و مصاحبت همه مصاحبان را ولکن مراد کذاب است
که مجبول باشد بر دروغ یعنی بی مبالات از او صادر میشود و از او بسیار میگوید و بر آن عادت
کرده و از آن ندامت ندارد و ظاهر این خبر آنستکه کذب محرم که از کبائر محسوب است کذوب
چنین شخص است پس اگر گاهی از کسی سر زند و شخصی که چنین نباشد پس آن معفو و
بر آن دروغ مؤاخذه نیست ولکن بمجرد این خبر نتوان از ظاهر اخبار بسیار دست کشید
که حاصل مفاد آنها دروغ یکی از معاصی کبیره است پس حال آن حال آنها خواهد بود و از
بدیهیات است که در هیچ کبیره حتی آنچه متعلق است بسخن گفتن و محل آن زبان است مثل شرک و غیبت
و قذف و فحش و غیر آن شرط نشده در کبیره شدن و معصیت بودنش آنکه از انسان مکرر صادر

شود

شود بلکه هر کدام از آنها اگر یک دفعه هم از مکلف صادر شود شد فسق آن در حد و سایر احکام بر آن جاری است
و قبح کذب شرعا و عقلا کمتر از جمله از آنها که ذکر نیست بلکه از پاره از آنها سخت تر است چنانچه گذشت
که از شراب بدتر و کلید خانه ام الخبائث است و بعضی علما فرموده در شرع مطهر برای دروغ حد قرار داده
نشده با آنکه از شراب بدتر است بجهت کثرت و شیوع آن در محاورات و مکالمات و لهذا اقدام آن
از الفاظ بود نظر ببر داشته شده و نیز توبه دروغگو خود را رها کند بدکرات و چه برای کفایه آن کفش
خود که لله مجالس شبهه شود و بالجمله ناچار باید گفت که مراد از کذاب در این خبر شریف
آنکسی است که در اخبار عدیده نهی از مصاحبت و مخالطت با او کرده اند و شاهد بر صدق این مدعی
و صحت این معنی آنکه آن مفسده که ذکر فرمودند که بر مصاحبت با او مترتب میشود جز در آن قسم
کذاب نباشد و در هر گفت و معاشرت با هر کاذب پیدا نشود و یا آنکه مراد سؤال است
از آنکه خداوند عز اسمه او را در دفتر کذابین می نویسد و گذشت که انهم کسی است که پیوسته دروغ
گوید تا کار بجائی کشد که در آن دیوان درج شود پس واضح شد که در معصیت بودن و کبیره
شمردن دروغ فرقی میان این دو قسم نیست اگر چه قسم اول اشد و مفاسدش از آن
بیشتر است و اما در تقسیم پنجم اما قسم اول پس حکم آن واضح است و اما قسم دوم پس آن
نیز بر دو قسم است اول آنکه اصل کلامی که میگوید و خبری که میدهد بهزل باشد یا آنکه قصد
معنی از لفظ نمیکند بلکه کلمات بی قصد معنی از زبانش جاری میشود و نظیر آنکه در خواب
یا سهوا سخنی گوید و این قسم کلام در غیر این مقام در شرع انور حکمی ندارد و از حرمت و جواز
و صحت و فساد عقود و ایقاعات و شهادات و غیر آنها که از چنین شخصی صادر شود
ولکن با قرینه ظاهره در کلام که آن از او بی قصد صادر شده و در عداد لغو و بیهوده محسوب است
و اما در این مقام پس بعضی از علما آنرا مثل سایر کلمات هزل و سخنان بیهوده شمرده و از دروغ
کذب بیرون نموده زیرا که کذب خبر دروغ است و بی قصد معنی کلام خبر نخواهد بود پس
برای کذب محلی نیست ولکن بعضی از بزرگان علمای محققین استدلال کردند در بیرون
کردن آن بملاحظه اخبار عدیده گذشته که حرام فرمودند در آن ترک دروغ چه جد باشد یا هزل

دارد و اهل در کذب حرام شمرده‌اند و امثال انرا مویّد فرموده‌اند بانچه کذشت که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود
به ابوذر وای ابوذر وای بر کسیکه سخن کوید و دروغ کوید برای انکه جماعتی را بخنداند وای بر او وای
وای بر او زیرا که غالب قصه‌های باطله و حکایات دروغ مضحکه در این مجالس بهزل و خوش طبعی
کفته میشود و انچه فرمودند مطابق احتیاط است هرچند خلاف سیره متعارفه است دوم انکه قصد
معنی ارد و لکن این نقل دروغ و حکایت بی اصل را در مقام شوخی و مزاح و مجالس انس سلاطین
میکنند که ایشانرا مشغول کند و بخنداند و البته این قسم داخل است در مراد از هزل مذکور در حدیث
کذشته که امر فرمودند بترک ان و در این نیست برای جواز ان **واما در تقسیم ششم** پس قسم اول ان
حکمش واضح است و حرمت ان ضروریست و همچنین قسم دوم زیرا که حرمت دروغ بالعرض
مقید نیست بوجود مفسده در ان **واما قسم سیم** پس حکم اجمالی ان معلوم است زیرا که در مقام
تقیه و وقت خوف بر جان یا مال یا عرض دروغ جایز بلکه در بسیاری از مقامات کفتن
ان واجب است و همچنین در مقام غلبه بر اعدای دین و اصلاح بین اخوان مؤمنین و دفع
شر از اهل و عیال یا بجهة طیب خاطر ایشان حسب نصوص بسیار و فتاوی علمای اخیار
دروغ جایز بلکه فرمودند صلاح دروغ نیست و لکن اشکال در دو مقام است **اول** انکه مطلقا
در وقت ضرورت بر دروغ کفتن بجهة دفع شر و خلاص شدن ایا جایز است دروغ
یا جواز ان در انوقت مقید است بانکسیکه نداند یا نتواند که توریه کند باینکه بکوید کلامی
و قصد کند از ان معنی صحیح و واقعی را و لکن غرضش در کفتن این کلام که ظاهر معنی ان دروغ
است و مخاطب بهمان قناعت کرده دست از او میکشد در مثل موارد مذکوره و مثل انکه
کسی در خانه او نیست و مطلب خادم صاحب خانه با مراد یا بجهة میل او میکوید اینجا نیست و غرض
او از اینجا محل معینی است از خانه که در انجا نیست و لکن انشخص از کلمه اینجا خانه میفهمد
چنانچه ظاهر او است پس بر میکردد و در کتاب سرایر شیخ فقیه ابن ادریس حلّی مرحوم
از ابن بکیر کفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام مرویست که کسی از او اذن
میطلبد پس میکوید بکنیزک خود بکو اینجا نیست یعنی جای معینی خالی از خانه

فرمود باکی

فرمود باکی نیست و این دروغ نیست پس اکر بداند و بتواند توریه کرد و راه توریه سخن بکوید و از خود
ضرر و شر را دفع کند و دروغ کفتن برای او جایز نیست زیرا که با دست رسیدن بتوریه ضرورتی
ندارد بدروغ کفتن و این مختار جماعتی از اکابر محققین است و لکن در اینمقام کلام بسیار است
و محل ان فقه است و تکلیف هر مقلدی رجوع بمجتهد است که او را بلجا خود قرار داده
پس بخواهد اذن داد بهمان قسم عمل کند **دوم** انکه میزان صلاح چیست و چه اندازه از نفع عمومی
کافیست در بیرون قبح کذب و از دون اذن در ارتکاب ان و ایضا این دروغیکه جایز شده
ارتکاب ان بجهة اصلاح مفسده مطلق دروغست هرچند بر خدا و بر رسول و ائمه صلوات
الله علیهم باشد یا مخصوص است بغیر ان صنف از دروغ و اهل توضیح المطالب کتب فقهیه است
و ظاهر کلمات فقهاء رضوان الله تعالی علیهم حرمت کذب بر خدا و رسولست مطلقا
هرچند در ان نفع و صلاح عمومی باشد و وضع حدیث برای هیچ مطلبی جایز ندانسته‌اند شیخ شهید
ثانی و غیره در مقام بیان اخبار موضوعه و مجعوله باین مطلب در کتب درایه اشاره فرموده
و فرموده‌اند که جماعتی بودند که کار ایشان این بود یعنی جعل کردن اخبار دروغ بعضی بجهة
جلب مال و بعضی بجهة تقرب بخلفاء جور و لکن ضرر انانکه از اینجماعت معروف بودند
بزهد و صلاح و مردم ایشانرا می‌شناختند و از ایشان می‌شنیدند و قبول میکردند و دلکیر خیالات
فاسدی اخبار جعل میکردند بیشتر از همه است زیرا که این احادیث دروغ را از ایشان میکرفتند
و نشر میدادند و خلق اعتقاد میکردند که از خدا و رسولست و ان جعل میکردند چنانچه از ابی عصمت نوح
بن ابی مریم مروزی نقل کرده‌اند که با و کفتند تو از کجا روایت میکنی از عکرمه یعنی خبر بکه نسبت میدهی
بعکرمه از ابن عباس در فضایل هر سوره جدا جدا و این حدیث در نزد اصحاب عکرمه یعنی انانکه از او
اخذ حدیث میکنند نیست کفت دیدم مردم را که از قران اعراض کرده‌اند و مشغول شدند بفقه ابو حنیفه و مغازی
محمد بن اسحق پس این حدیث را قربة الی الله جعل کردم و این ابو عصمت را جامع میکفتند
و ابو حاتم بن حبان که از معروفین علماء جرح و تعدیل اهل سنت است کفته که ابو عصمت
جمع کرده همه چیز را مکر راست کوئی و ابن حبان روایت کرده از ابن مهدی کفت که کفتم

یعنی کتب سیره او کبهدران
جمع کرده غزوات پیغمبر صلی الله
علیه واله را
مند

علیهم است

ابی عصمة عبد ربه از کجا اوردی این احادیث را که هرکس بخواند فلان سوره را برای او است چنین
ثواب پس کفت من او وضع کردم که مردم در قرانست و از ان رغبت کنند و از مؤمل بن اسمعیل روایت
شده که کفت شیخی حدیث کرد برای من خبری طولانی که سندش میرسد به ابی بن کعب در ثواب
خواندن یک یک از سوره‌های قرآن پس باان شیخ کفتم که برای تو اینخبر را نقل کرده کفت شخصی در مداین
و او زنده است پس رفتم نزد او و باو کفتم که این حدیث را برای تو نقل کرده کفت خبر داد مرا شیخی
در واسط و او زنده است پس رفتم بسوی او پس کفت روایت کرد انرا برای من شیخی در بصره پس نزد او
رفتم پس کفت خبر داد مرا باان شیخی در عبادان پس نزد او رفتم پس دست مرا کرفت و داخل
کرد مرا در خانه پس دیدیم در انجا جماعتی از متصوفه را و با ایشان بود شیخی پس کفت این شیخ
خبر داد مرا باان خبر پس باان شیخ کفتم کی برای تو نقل کرد کفت هیچ کس برای من انرا نقل نکرد و لکن
چون دیدم که مردم از قرآن اعراض کردند پس اینحدیث را برای ایشان وضع کردم تا قلوب خود را
برکردانند بسوی قرآن و شهید ثانی در شرح درایه خود فرموده که این حکایات را جماعتی از علماء
یعنی از اهل سنت نقل کرده‌اند و بالجمله کمان نمیبرد احدی از علماء اذان و حکم بد در وضع حدیث
هرچند منحصر باشد برای نفعی هرچند کلی باشد چه فتح این باب خراب کردن اساس شریعت است
و پیدا شدن ائینی تازه و دینی جدیدی در هر ماه و سال و ظاهر انستکه بعضی از جماعت روضه
خوانان از ان شیخ صوفی عبادانی تقلید کرده‌اند و لکن ان شیخ احمق بلاحظه برکشتن
خلق از قرآن توهم تقرّب کرده و ان خبر را جعل کرده و در ان عمل خیال جلب نفعی برای دین نمود
و اما اینجماعت هر منبر که بر ایند تازه ارند و در هر مجلس که در ایند مشتی از تخم دروغ بکارند
و هرکاه فتوری در سامعین ببینند خبری تازه بیافند و اکر خبر معتبری نقل کنند از اداء
و برک بی اندازه در ارند و لهذا منقولات ایشان از ضبط و حساب و جمع اوری در ربط و
کتاب کذشته و کرام الکاتبین را بتعب عجز در اورده چنانچه در اخبار با ان اشاره شده
همه اینها برای نفع جزئی عاجل و متاع قلیل زایل و از این کلمات مکشوف شد که محل
دروغ جایزه برای اصلاح مفاسد امور غیر دروغ بر خدا و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله

جایزه

علیهم است

علیهم است و از انچه کذشت در این مقام تنبیه نمود انکه حکایات و امثال که از زبان حیوانات
بلکه نباتات و جمادات ساخته میشود بلکه هزارها از ان ساخته و نوشته شده اکر برای غرضی
یا با غرض فاسدی باشد حکم ان مثل حکم سایر دروغهاست کفتن و نوشتن و فروختن و خریدن
ان حرام و معامله بر ان باطل است و اکر برای توضیح و نشان دادن اثار حکم الهیه و وقف نمودن
بر دقایق صنایع ربانیه و ظاهر کردن نتایج حسنه اخلاق‌های پسندیده و انها را نمودن مفاسد و اثار
قبیحه صفتهای ذمیمه و غیر ان از منافع علمیه و فواید عملیه که کافه بنی نوع انسان محتاجند
در ترغیب و ترهیب و تکمیل نفوس برای ان تاثیر است تمام پس در جواز ان حسب نصوص و فتوی
بلکه مقتضای عقل نباید شبهه نمود و از حریم دروغ حرام باید انها را بیرون نمود و در عداد کلام
حکمت و سخنان وعظ و نصیحت محسوب داشت و در احتجاج شیخ طبرسی مرویست که حضرت
امام حسن مجتبی علیه السلام در ان مجلس مشوم معاویه که برای مفاخره و طعن بر انحضرت بزرکوار
اراسته بودند در جواب کلمات قبیحه پسر عثمان فرمود اما تو ای عمرو بن عثمان پس با ان حمقی
که در جبلت تو است که نتوانی در کشف این امور غور رسی کنی پس مثل تو داستان ان پشه است
که بر نخل نشست و نخل را کفت محکم باش که میخواهم فرود بیایم نخل با و کفت من ندانستم تو کی
بر من نشستی که فرود شدنت بر من کران اید و علامه حلی در تذکره و محقق ثانی در جامع
المقاصد در کتاب اجاره بعد از ذکر جواز اجاره دادن انسان خود را برای کتابت قران
فرموده‌اند و کذا الکتب السیر والاخبار الصادقة والشعر الحق دون الترهات والکذب
و لا بأس بالامثال والحکایات و ما وضع علی السن العجماوات و هم چنین جایز است
برای نوشتن کتب سیر و اخبار صادقه و شعر حق نه اخبار یا شعر دروغ باکی نیست یعنی
در اجیر شدن برای نوشتن امثال و حکایات و انچه وضع نمودند و جعل کردند
بر زبان کنند زبانان حیوانات و ظاهر انظر مرد و بزرکوار بمقاله حیوانات کتاب
اخوان الصفا باشد که در این باب نظیر است یا کتاب کلیله و دمنه که حکمای
هند برای تهذیب صفات و تکمیل اخلاق وضع نمودند و ان هم در این فن عدیل

الکافر مزور

ندارد وبالله التوفیق اما در تقسیم هفتم پس حکم دروغ جلی واضح است و همچنین حرمت قسم خفی
اگر ان سبب خفا صریح نبودن لفظ باشد در افاده ان معنی دروغ بلکه اغلب دروغ با اشارات و کنایه
و تعریض بگوید مثل انکه کسی گاهی نماز شب نکرده و میخواهد بحاضرین برساند که میکنم پس از روی
حیله و تزویر بسائل نماز شب سوال میکند بنحوی که همه معتقد شوند که کار دائمی او است یا اینکه ابدا
بسیار کم بخورد در حضور غیر و برساند باین که اینکه خوراک اوست و حال انکه نیست و این عمل ظاهر
دیگر ریا هم میشود و بهر حال در حکم ان نباید شبهه کرد چه پوشیده نیست بسیاری از مقاصد خود را
بوسیله اشاره و کنایه بیان میکنند و بدیگران میفهمانند و بتوسط انها از مقاصد خبر میدهند
پس اگر خلاف واقع را نفهمانند و بر طبق واقع جاری نشود دروغ خواهد بود و حکم ان بر ایشان جاریست
سبب خفا نهان بودن معنی دروغ است در سویدای قلب و مکنون خاطر پس فهمیدن حکم ان
از غوامض مسائل است و امر گوینده دائر است میان دو محذور اگر بخواهد بخواند نتواند چه بسیاری
از ان واجب و جمله مستحب شود که از خواندن انها گریزی نیست و اگر بخواهد بخواند بچه روی
بخواند خود داند که انچه باضداد خود را ذکر کنند و از حال خود خبر دهد دروغ و جعل ندارد بلی
معانی کلماتی را که میخوانند مقید نشوند فی الجمله از این غائله و مخاطره اسوده اند مثل این طائفه
که در انچه از حال خود خبر دهند صادق باشند تمام معصیت و تحیر برای دسته ایست که معتمد
معانی کلمات را که بزبان میخوانند و در ایستند انچه را که گوینده و اهتمام را بسطی لازم است [illegible]
رساله نیست و اما در تقسیم هشتم پس حکم لغوی ان که قدر مشترک است اند دروغ حرام
است و حکم دوم ان خواهد امد در مقام پنجم انشاء الله اما در تقسیم نهم پس هر سه قسم از گناهان
کبیره اند و ایات و اخبار در مذمت قسم دروغ خوردن بخدا و نهی از ان بسیار است و در
از انهاست که قسم دروغ خانه ها را خراب و ویران میکند و صاحبش وبال ان قسم را
از خوردن خواهد دید و نسل را منقطع میکند و خدای تعالی از او بیزار است و بهشت را بر او
حرام میکند و از ان سه نفر است که حق تعالی در باره ایشان فرموده لا ینظر الله الیهم
و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم و فرموده نمیرسانم رحمت خود را بکسی که بنام من [illegible]

قسم

قسم دروغ خورد قرار داده اند اما در تقسیم دهم پس مستور نماند که هر فعلی که قصد بان شود خبر دادن کسی را
بامری در حکم ان قول است که در این مقام گفته میشود از صدق و کذب و حرمت و کراهت و جواز و نحو
ان چنانچه در این مقام جماعتی تصریح فرموده اند و در نظیر ان غیبت حرام نیز تصریح کرده اند که فرقی نیست
قول و فعل شیخ شهید ثانی در کشف الریبه فرموده بدانکه این یعنی غیبت کردن بزبان حرام کرده نشده بجهت
اینکه در ان فهمانیدن غیر است نقصان برادر مومن تو و شناسانیدن او را بغیر چیزی که او را از ان
بد اید و نا خوش دارد پس تعریض مثل تصریح است و فعل در ان مثل قول است و اشاره و ایما و
زدن و رمز و کنایه و حرکت و انچه بفهماند مقصود را داخل است در غیبت و مساوی است با زبان
در این معنی که سخن گفتن را بجهت ان حرام کرده اند و از این بابست انچه روایت شده از عایشه که
داخل شد بر ما زنی چون برگشت بسوی او اشاره کردم یعنی کوتاه قد است پس پیغمبر صلی الله
علیه و اله فرمود غیبت کردی او را و از این قسم است محاکات بانکه راه رود لنگان
مثل انکه او راه میرود بلکه ان سخت تر است از غیبت زیرا که ان اعظم است در تصویر ان عیب
و فهمانیدن غیر از غیبت بزبان انتهی و قریب باین استاد اعظم انصاری طاب ثراه در مکاسب
فرموده اند و این کلمات اگر چه در باب غیبت ذکر کرده اند ولکن در انچه فرقی میان ان و کذب
نیست بلکه غیبت حقیقة از اقسام خبر صادق است و اگر دروغ شد از بهتان گویند پس بهتان
دو جهت حرام خواهد بود پس واضح شد که بحرکت دادن هر عضوی برای فهمانیدن مطلبی کرد اگر نفعی
ندارد صاحب ان [illegible] در دروغگویان محسوب و چنانست که از زبان گفته باشد و اما در تقسیم
یازدهم پس حکم مدعی که گوینده انس مخاطب زنده شنونده عاقل داشته باشد واضح است و همچنین
ان مخاطب که چنین است هر چند بظاهر مرده باشد و غیر انسان محسوبست مثل حضرت رسول صلی الله
علیه و اله و خلفای راشدین صلوات الله علیهم چه بمقتضای اصول مذهب و اخبار بسیار و فقرات اذن
دخول و زیارات مشرفه ایشان که باید گفت اشهد انک تشهد مقامی و تسمع کلامی
و ترد سلامی گواهی میدهم که میبینی جایگاه مرا و میشنوی سخن مرا و رد میکنی سلام مرا خطاب
بایشان در نزد قبور مطهره ایشان مثل خطابیست که بازنده کان حاضر شنونده عاقل

حرام و یاد کردن برادر مومن به بدی
مقصود است بزبان بلکه نفهمانیدن ان
یعنی عیب [illegible]

میشود بلکه قبور مومنین نیز ملحق است بمراقد منوره ایشان چنانچه از بعضی فقرات زیارات
ایشان معلوم میشود و ابن طاوس در کتاب فلاح السائل از کتاب مدینة العلم صدوق نقل
کرده که در انجا روایت کرده از محمد بن مسلم گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که مرده ها را
زیارت کنیم فرمود اری گفتم چون برویم نزد ایشان اگاه میشوند یا گوش میدهند سخنان
ما فرمود اری بخدا دانند که ایشان را میشوند شما یعنی برفتن شما نزد ایشان و خرسند
میشوند برفتن شما پس میگیرند شما و نیز در انجا از صفوان بن یحیی روایت کرده گفت گفتم
بحضرت ابی الحسن علیه السلام ایا مرده میشنود سلام انکه بر او سلام میکند فرمود اری میشنیدند
انجماعت و حال انکه کفار بودند و مومنین نمیشنوند یعنی مومنین سزاوارترند بشنیدن که کفار
و حضرت در این کلام شریف اشاره فرمودند بقصه کشتگان کفار در جنگ بدر که ایشان را
در چاهی انداختند چنانچه شیخ مفید در شرح عقاید صدوق و غیر او روایت کرده اند که پیغمبر
صلی الله علیه و اله ایستاد بر سر چاه بدر پس فرمود بمشرکینی که کشته شده بودند و در انداخته بودند
ایشان را در چاه انداخته بودند چه بد همسایگانی بودید برای رسول خدا صلی الله علیه و اله او را از
منزلش بیرون کردید و دور او جمع شدید و با او محاربه کردید پس من یافتم که انچه
خدای من وعده داده بود راست یعنی ظفر بر شما و هلاک بودن شما پس عمر گفت یا رسول الله
چیست این گفتگوی تو با کالبدهای پوسیده پس فرمود ساکت شو ای پسر خطاب قسم بخدا که
شنونده تر نیستی از ایشان و نیست فاصله میان ایشان و میان انکه بگیرند ایشان را ملائکه با
اهنین جز انکه روی خود را چنین از ایشان برگردانم ه و از حضرت امیر المومنین علیه السلام
روایت کرده اند که سوار شد بعد از فراغت از جنگ اهل بصره در میان صفوف کشتگان میگذشت
تا گذشت بکعب بن سور و او قاضی بود در بصره که عمر بن خطاب ولایت قضاوت
انجا را باو داده بود و در انجا مقیم شد و قضاوت میکرد میان اهل بصره زمان عمر و عثمان
و چون [illegible] فتنه مشتعل شد بصره قرانی بر گردنش معلق کرد و با اهل و فرزندانش بیرون امد
و با امیر المومنین علیه السلام مقاتله کردند تا تمامی کشته شدند پس امیر المومنین علیه السلام

قسم

ازدم

برسر

بر سر او ایستاد و او در میان کشتگان افتاده بود پس فرمود کعب بن سور را بنشانید پس او را
میان دو نفر پس فرمود ای کعب بن سور قد وجدت ما وعدنی ربی حقا فهل وجدت
ما وعد ربک حقا انچه را پروردگارم بمن وعده داد از نصرت و ظفر یافتم که حق بود ایا
تو هم یافتی انچه را پروردگارت بتو وعده داده که حق بود یعنی از عذاب و نکال که برای ما
مهیا فرموده پس فرمود کعب را بخوابانید پس انکه سیر کردند که گذشتند بطلحة بن عبد الله
فرمود طلحه را بنشانید پس او را نشاندند پس همان کلام را باو فرمود پس مردی از اصحاب
عرض کرد یا امیر المومنین چیست این سخن گفتن تو با دو کشته که نمیشنوند فرمود قسم بخدا
تحقیق که شنیدند کلام مرا چنانچه شنیدند اهل قلیب یعنی چاه بدر کلام رسول الله صلی الله علیه و اله را
و از خبر صفوان گذشته معلوم میشود که شنیدن کفار کلام انحضرت را از روی اعجاز و تصرف
در جماد جسد انها نبود بلکه بحسب رشته تطورات خلقیه انها و عوالم غیب و شهادت بوده
فرمودند مومن احق است باین مرتبه بجهت قوت وجود و صفاء روح او و نیز تایید میکند دعوی
مذکوره را انچه در نوادر علی بن اسباط مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود هر گاه
زیارت کردید اهل قبور را [illegible] طلوع افتاب میشنوند و جواب میدهند مردگان خود را پیش از
افتاب میشنوند و جواب میدهند و هر گاه زیارت کردید ایشان را بعد از طلوع افتاب میشنوند ولکن جواب
نمیدهند پس واضح شد که هر یک از مردگان مومنین را در وقت زیارت ایشان بایست مانند
مخاطب حاضر زنده پنداشت و با او سخن گفت که میدانند و میشنوند و جواب میدهند بلکه گاهی
جواب را بگوش زیارت کننده میرسانند چنانچه جمعی مثل صاحب کتاب عروس و غیر او بسند
معتبره روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود گذشت سلمان فارسی روز جمعه
بمقابری پس ایستاد انگاه گفت السلام علیکم یا اهل الدیار من قوم مومنین
یا اهل الجمع هل علمتم ان الیوم الجمعة سلام بر شما باد ای اهل خانها چه خوش خانها گرفتید
کرده مومنین را ای اهل جمع ایا میدانید که امروز جمعه است فرمود انگاه برگشت چون در
خوابگاه خوابید کسی نزد او امد و باو گفت یا عبد الله امروز امدی و بر ما سلام کردی و ما سلام

شمارا م

سلام تو را باز گفتیم و با گفتی ای اهل دیار آیا میدانید که امروز جمعه است و بدرستیکه من نمیدانم که روز کان
چه میگویند در روز جمعه یعنی علاوه بر آنکه میدانیم جمعه است تسبیح آنها را در آن نیز میدانیم حضرت فرمود
که آن شخص گفت که مرغان میگویند سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبقت رحمتك
غضبك و اعرف عظمتك من حلف باسمك کاذبا و اما اگر برای گوینده در وقت گفتن تمیز
نباشد و اگر باشد در او تمیز و ادراک نباشد پس در ظاهر نظر چنان میرسد که حرام نباشد زیرا که سخن گفتن
تا برای افاده دیگری نباشد از خبر بودن نشود و صدق و کذب از اوصاف خبر است پس هر کلام خبر نشد
بصفت کذب متصف نشود پس حرام نباشد ولکن شیخ اعظم خاتمة الفقهاء و المحققین شیخ مرتضی اعلی الله
مقامه در کتاب صوم نجاة العباد در مسئله کذب بر خداوند و رسول صلی الله علیه و آله که در ماه رمضان
در این دو صورت که مخاطبی نباشد یا باشد و ادراک نداشته باشد که در متن کتاب حکم بصحت روزه
فرموده در حاشیه اینموضع مرقوم داشته که فساد صوم در این دو صورت خالی از قوة نیست و باز
محقق نشود تا حرمت نباشد و چون حرام شد خصوصا بحال روزه داشتن ندارد و وجه آنهم
است که در اینمقام کذب بر خدا و رسول صادق شد کذب بر دیگران هم باید بود مخاطب صادق است
پس هر کذب در این دو صورت حرام و تکلیف آن دسته از روضه خوانان که بجهت تدریب و تقویت
ملکه در مساجد خالیه می بودند یکنفر مستمع بالای منبر میخوانند بنحو مرسوم [illegible] معلوم
شد والله العالم واما در تقسیم دوازدهم پس مخفی نماند که محقق نراقی در کتاب
مستند در فروع کذب بر خداوند و رسول و ائمه صلوات الله علیهم در روزه صیام گفته و بجهه است
داده میشود باینکه آن اقوال در اشعار و مراثی و نحو آن از آنچه قطع داریم که نقل مینمودند پس اگر [illegible]
شود که نسبت این کلام باین [illegible] مبالغات شعر و اغراقات متعارفه [illegible]
پس ظاهر است که باکی بآن نیست و اگر چنین نباشد روزه بسبب آن نسبت دروغ باطل میشود
و احوط اجتناب است انتهی الخ مؤلف گوید از عمل علماء و سیره بعضی قرائن دیگر ظاهر
میشود که در اشعار و نثر که شبیه بآنست فی الجمله مسامحه در باب کذب شده و در صورت ظاهر
آن حکم کذب حرام جاری نکرده اند یا بجهة آنچه در مستند بآن اشاره نمود چه بسیاری از آنچه

دروغ م

روضه خوانی م

در اینمقام و در مقامات دیگر گویند و نسبت گفتاری یا کرداری بکسی دهند مبنی بر مبالغه و اغراق
و تشبیه و استعاره است که در آنها معنی ظاهر لفظ که کذب است قصد نشده بلکه مطلبی دیگر
که بملاحظه آن کلام از آلایش کذب قبیح منزه و مبری خواهد بود و سهل است که بآن ملاحظه
دارای مزایای فصاحت و بلاغت و در عداد نخبه کلام محبوب خواهد شد مثلا ملك
الشعراء کاشی حکایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را با جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
در آنحال که عمرو بن عبدود در میان میدان مبارز میطلبید و کسی جواب نداد جز حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام چنین برشته نظم در آورده ٥ پیمبر بسرورش که عمرو است این
که دست یلی جسته ز آستین ٥ علی گفت ای شاه آهنگ هم که یک بیشه شیر است و من چون شیر
و ما قطع داریم که چنین کلامی از آنجناب صادر نشده بزبان عربیه و نه بفارسی و با اینحال این کلام
از دروغ محبوب نیست زیرا که متن خبر اینست که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی این عمرو بن عبدود
فارس یلیل امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد منم علی بن ابی طالب و معلوم است که در حاق معنی
اسم مبارک در این محل شریف که ذات مقدس علویست مستور است شجاعت و سخاوت و زهادت
و شهامت و سایر صفات پسندیده آنچه ممکن است که مخلوقی آنرا دارا شود و توان آنرا
تصور کرد پس هر شی غیر از کس در هر مورد آنچه تشبیه کرد یا توان تشبیه نمود اینجا مورد
واضح صادق او است پس مراد از کلام آنحضرت که منم علی آن خواهد بود مثلا که منم صاحب
آن قلب شجاع که مجمع تمام قوتها و شجاعتهای شیران بیشه است و بهمان ملکه آنچه براین
نسق سخن گفته شود و این باب است وسیع و متعارف و در کلام خداوند تبارك و تعالی نیز
یافت میشود و یا بجهة وجهی دیگر که آنهم متعارف و مرسوم است در نظم بلکه نثر ایضا و آن
چنان است که انسانی یا حیوانی یا نباتی یا جمادی دارای حالت و صفتی است که بعد از
اطلاع بر آن پی میتوان برد بامور دیگر که اگر دارای آن حالت یا صفت [illegible]
گویا داشت و دانا بود و میخواست از آن امور خبر دهد چنین خبر میداد که حال ناقل آنرا
نقل میکند و میگوید فلان از انسان یا غیر او چنین گفت و این کلام راست است

عمرو م

و این نسبت دروغ نیست زیرا که غرض گوینده اینستکه فلان دارای فلان صفت است که کاشف است
از این امور و این را زبان حال گوینده و از روی این مطلب است که میگوییم هر موجودی شهادت
میدهد بر وجود صانع قادر عالم حکیم رازق و شهادت خبر است و این خبر در حق هر ذی شعوری
بانضمام اخبار صادقه است و بهمین بیان علم الهدی سید مرتضی و جماعتی از متکلمین که برای
حیوانات ادراک و شعور و نطقی قائل نیستند آیات و اخباریکه دلالت بر وجود آن دارند همه را
تاویل کرده اند و سید در مسائل طرابلسیات در بیان حکایت مور با جناب سلیمان علیه السلام که خداوند تعالی
در کلام مجید نقل کرده بعد از بیان آنکه مور اول که لشکر آنحضرت را دید ترسید و در عزم آنان برآمد که
ترسیدن و ترسانیدن سایر موران است چنانچه نظیر آن در سایر حیوانات مرسوم است چنین فرموده
و تلك الحکایة البلیغة لا تجب ان تکون النملة قائلة لها و لا ذاهبة الیها
و انها لما خوفت من الضرر الذی شرف النمل علیه جاز بقول الحاکی لهذه الحال تلك
الحکایة البلیغة المرتبة لانها لو کانت قائلة ناطقة و مخوفة بلسان و بیان
لما قالت الا مثل ذلك یعنی حکایت بلیغه طولانی که خداتعالی در قرآن حکایت نموده
که میان جناب سلیمان و مور گذشت واجب نیست که مور آنرا گفته باشد و بدرستیکه آن مور
چون ترسانید موران را از ضرریکه مشرف شدند بر آن یعنی بجهت نزدیک شدن عساکر سلیمانیه روا است
برای حکایت این حالت از آنها نقل میکند اینکه بگوید این حکایت طولانی بلیغه را بهمین ترتیب
زیرا که آن مور اگر گوینده بود و میخواست سخن بگوید و بزبان خود بترساند هر آینه نمیگفت
مگر مانند آنچه در قرآن از او حکایت نموده و نیز در کتاب غرر و درر از اینمطلب شرحی داده
و در آخر فرموده که در نسبت گفتن بمور مجاز و استعاره است و از اینجا فرق مابین این وجه
دو وجه اول ظاهر میشود زیرا که در اول محل نسبت قول واقع و حقیقی است و مبالغه و تشبیه
و استعاره در گفتنهای او شده و در اینجا بعکس او است چنانچه بر اهل دانش مخفی نیست و آنچه
سید جلیل و غیر او در قصه مور و هدهد و غیر آن فرموده اند اگرچه خلاف نصوص بسیار و تحقیق
محققین است ولکن غرض از نقل آن کلمات شهادت ایشانست بر بیرون بودن

الطویلة م

این م

این قسم کلام از دائره کذب حرام با آنکه در صورت امتیازی ندارد و پیوسته علماء اخیار در نظم و نثر
باین قسم سخن گفته بلکه آن سخنان خود را رونق داده و دعاوی خود را بمنصه قبول رسانده و لکن در
نظم چون زیاد و متداول آن مرسوم شده از احتیاج بقرینه که مراد از قول گفتن است بزبان حال نه
بزبان دهان گذشته بخلاف منثور که غالبا بایست تنبیه نمود چنانچه مقتضی دیانت است که مادام
ظاهر آنرا گرفته و نسبت وی باو داده شود و از اینجا است که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن خطبه
که بعد از قرائت سوره الهیکم التکاثر خوانده اند در بیان حال مردگان میفرماید و لئن عمیت آثارهم
و انقطعت اخبارهم لقد رجعت فیهم ابصار العبر و سمعت عنهم آذان العقول و تکلموا من
غیر جهات النطق فقالوا کلحت الوجوه النواضر و خوت الاجساد النواعم و لبسنا اهدام
البلی و تکاءدنا ضیق المضجع و توارثنا الوحشة و تهکمت علینا الربوع الصموت
فانمحت محاسن اجسادنا و تنکرت معارف صورنا و طالت فی مساکن الوحشة
اقامتنا فلم نجد من کرب فرجا و لا من ضیق متسعا ۷ و سید اجل الکبیر علی بن طاوس طاب ثراه
در آخر لهوف فرموده که چون حضرت سجاد علیه السلام از شام رجعت نمود و داخل در مدینه طیبه
شد و در منازل خویشان خود یعنی پدر بزرگوار و برادران نزول اجلال فرمود یافت آن
منازل را که بلسان حال نوحه میکنند و کلمات سوزناك طولانی از زبان آنها نقل کرده و لکن
بآن تنبیه در اول کلام ٥ و از آنچه گفتیم معلوم شد که حکم صاحب مستند بفساد روزه در غیر صورت
مبالغات شعریه بنحو اطلاق شایسته نیست بلکه صورت زبان حال هم در حکم آن صورت است
چنانچه دانستی والله العالم و علیه التکلان مقام پنجم در بیان مراد از صدق در مقام نقل
و قصص که اصل سرمایه شغل روضه خوانیست که بآن گاهی تحصیل ثواب آخرت کنند و گاهی
مال و جاه دنیوی و چون بیان شد مقابل آن که کذب در اینمقام نیز معلوم خواهد شد و غرض
شرح حال معانی صدق نیست چه برای آن معانی عدیده است بحسب محل آن که در ملت
و فعل و قلب و اراده و عزم و غیر آن و درجاتیست مختلفه بحسب اختلاف همت مجاهدین
سبیل الله و در هر محل و درجه که فرض شود در مقابل آن کذبی باشد و شرح این مطالب بعضی

٥ و در تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی مروی است که سائلی یکروز سؤال میکرد حسین بن علی علیهما السلام گفت دانید چه میگوید گفتند خدا و رسول اعلم گفت میگوید من سائل بر در آن شمایم اگر چیزی دهید بگیرم از شما و با کار برم والا دست تهی انجار روم م

در کتب اخلاقیه و بعضی در کتب معانی بیان وصول شده ذکر آن در اینجا مناسب نیست آنچه لازم است
در اینمقام است و بمرتبه آن و مراد از آن در این مقام بحسب آنچه از آیات و اخبار مستفاد میشود پس
میکوئیم مخفی نماند که صدق حقیقی و اتفی آخر مقامات انسانیت و اشرف کمالات نفسانیه است
چه صادق حقیقی آن باشد که آنچه کوید از معارف و اصول دین و مذهب و صفات حسنه قلبیه
و اخلاق ذمیمه نفسانیه و اعمال جوارح از واجبات و محرمات و غیر آن حقیقت آن نهاد قلبش
باشد و کفتارش صادقانه از مکنون در قلبش خبر دهد نه چنان باشد که در حق منافقین حق تعالی اوم
فرموده یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم بدهنهای خود کویند آنچه را که در دلهای ایشان
نیست پس داخل شود در زمره المنافقین که بزبان خود شهادت دادند بر رسالت پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله و کفتند انشهد انک لرسول الله و چون در دل اعتقاد نداشتند آنچه
بزبان کفتند خدای تعالی در باره ایشان فرمود و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون
و خدای شهادت میدهد که منافقین هر آینه دروغ میکویند که در آنچه شهادت خود دادند کفتند
که ما این از روی دل و اعتقاد میکوئیم و با آنچه کویند طبق آن عمل کنند و کردار اعضا و جوارح خود را
با کفته زبان یکسان نمایند و افعال خود را شاهد راست بودن اقوال خود قرار دهند نه آنکه زبانا
بکویند و با اعمال و کردار خلاف کفته خود را مکذب باشند زیرا که اگر راست بود در نزد هر کوینده
البته خود بخلاف آن عمل نکرد چون خود بخلاف آنچه کوید رفتار کند پس آنچه کوید در نزد او راست نباشد
و از تمام و کمال این مقام است وفا کردن بآنچه وعده دهد و در عهد که کرده که از آنکه برای خالق
یا مخلوق دو عده خود را صادق کند و بعضی از محققین کفته که آیه مبارکه یا ایها الذین امنوا
لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون ای کسانیکه ایمان
آوردید چرا میکوئید چیزی را که نمیکنید از بزرکست در نزد خدای تعالی معصیت اینکه بکوئید
چیزی را که نکنید از ظاهر است در بیان حال آنانکه خلف وعده کنند و این همه تهدید و وعید
و سرزنش برای ایشان است که وعده کنند و بان وفا نکنند و اینمعنی از جای دیگر از کلام الهی
مشهود چنانچه میفرماید و منهم من عاهد الله لئن آتینا من فضله لنصدقن

ولنکونن

ولنکونن من الصالحین فلما آتیهم من فضله بخلوا به و تولوا و هم معرضون فاعقبهم
نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون یعنی پاره
از مردان یا منافقان کسی است که عهد کرد با خدای تعالی که اکر عطا کند ما را از فضل خود هر آینه صدقه
دهیم البته و هر آینه بوده باشیم از شایستکان پس چون عطا فرمود ایشانرا از فضل خود بخل نمودند
بان و روی کردانیدند و اعراض کردند پس از پی در آورد در آن بخل مرض نفاق را در دلهای ایشان
تا روزیکه رسند بجزای خداوند بسبب آنکه خلاف کردند با خدای آنچه را که وعده داده بودند باو
و بسبب آنکه بودند بخلو بسبب که دروغ میکفتند در این عهد که با خدای خود کردند و ما برای حالات
که در این آیه شریفه ایشان را بیان فرموده در باب شانزدهم کتاب کلمه طیبه شرحی مبسوط نوشته ایم
و در آن فواید بسیار است هر که رجوع کند بانجا بهره مند خواهند شد و پس از طی این دو مرحله
آنچه در قلب سپرده و در مکنون خاطر ودیعه کذاشته با واقع امر یکسان باشد و واقع بهمه جهت
مطابق باشد با آنچه در قلب او است و این در باب معارف چنان است که هر چه را معتقد است
بوجودش و صفاتش و افعالش بنحویکه لایق و شایسته آن موجود است چون ذات اقدس
حضرت باری جل جلاله و انبیا عظام و اوصیا کرام علیهم السلام و ملائکه و روز قیامت و بهشت
و دوزخ چنان باشد که دانسته و اعتقاد کرده و در مرحله اخلاق چنانست که آنچه دارا است
بحسب کفتار و اعتقاد خود راست باشد یعنی حقیقت آن صفت در او موجود باشد
مجرد دعوی نباشد و بر او مشتبه نشده باشد و الا در این مرحله کاذب خواهد بود چنانچه در مقام
دوم در شرح قول امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده ایاکم و الکذب فان کل راج طالب
و کل خائف هارب بیانش بجای آمد از این مطلب شد و این فقره شریفه اکر چه در بیان میزان
فهمیدن صدق و کذب در مرحله خوف و رجا است اما دران دستور العملی است از برای سایر
صفات حمیده مثل توکل و محبت و رضا و تسلیم و غیرها و تمام آنها را نتیجه مترتبست برای همه آنها
آثار و علاماتیست که خود و دیکران توانند تمیز دهند میان صادق و کاذب آن خصلت و اما
در مرحله زبان و سایر اعضا پس معنی آن معلوم و عموم ناس هر این معنی بدانند که هر چه از آن صادر

هر کاه چنانست که خبر داده آنرا صدق و کرنه کذب دانند و چون مجاهد نفس در تمامی این مقامات با ثبات
موحد بوده ابدا شرکی برای حقتعالی در هیچ مرحله نکیرد و آنچه کوید و کند و در دل جای دهد
با خلوص و پاک از همه مفاسد یا بخالص برای ذات مقدس حضرت احدیت باشد چنانچه در آیه
مبارکه ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین که در دل نماز خوانده میشود ذکر جمله
آن در فصل اول کذشت اشاره است با این مقام و صدق در این مرحله منسوب نمودن هیچ کرام امری را
است بحقیقت و راستی بچیزی غیر از آن ذات اقدس تعالی شأنه و باین قدم صدق در مرحله
اخلاص توانسان شجره طیبه را که در دل کاشته باثمر کند و از آن بهره ای کوناکون در دار دو جهان
از صدق کامل یافت شود و جز در اهل عصمت و طهارت صلوات الله علیهم و لهذا خدای تعالی
ایشانرا در کلام خود صادقین خوانده و فرموده کونوا مع الصادقین و امر نموده که در همه حالات
از اقوال و افعال و عقاید و اخلاق هر کس بقدر همت و میسور خود با ایشان باشند پس بهمت والطوارم
هر چه موده و منعطف باشند منعطف صادقین و منعطف که مامور شدند متابعت کنند ایشان مراد نشود و مراد
از صادقین در اینجا هر درست کویان بزبان باشد هر چند در قلب منافق یا در عمل جوارح عاصی باشند
زیرا که محالست خدای تعالی امر کند بمتابعت و معیت با منافق یا عاصی پس مراد از صدق در اینجا
صدق در تمام المقامات باشد که با ان بشارت شده که بدست کسی بان نمیرسد جز آنکه خدای تعالی او را وصیتم
برکزیده و تربیت نموده و برای تکمیل و تزکیه و تربیت بسوی سایر عباد فرستاده و احدی را جاره
نباشد جز تمسک بمصاحبت و معیت ایشان و چون نشود که حقتعالی امر بمتابعت ایشان
جمعی کند که راه معرفت ایشان مسدود یا صعب باشد لهذا اوصافی برای ان صادقین ذکر
نموده که هر کس تواند بوسیله یافتن آن اوصاف در شخص متبوع و مطاع خود را هدایت کند پس
فرموده لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من امن بالله
و الیوم الاخر و الملئکة و الکتاب و النبیین و اتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی
و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و اتی الزکوة
و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرین فی البأساء و الضراء و حین البأس اولئک

الذین

الذین صدقوا و اولئک هم المتقون نیکوئی یا نیکوکار نه آنست که کردانید رو بسوی مغرب
و مشرق و لکن نیکوکار آنکه ایمان آورد بخدای تعالی و روز بازپسین و فرشتکان و پیغمبران و مال
دهد بر دوستی او بخویشان و یتیمان و درویشان و راه کذران و سؤال کننده کان و در آزاد
نمودن بندکان و بپای دارد نماز را و بدهد زکوة را و وفا کنندکان به پیمان خود چون پیمانی کنند
و عهدی نمایند و صبر کنندکان در حال پریشانی و تنکدستی و در حال ابتلاء بامراض و اسقام و در حین
کارزار ایشانند آنانیکه راست کفتند و ایشانند که پرهیزکارانند و در جای دیکر فرموده
انما المؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم
فی سبیل الله اولئک هم الصادقون جز این نیست که ایمان آورندکان یعنی ایمان کامل
تمام آنانند که ایمان آورند بخدای تعالی و رسول او آنکاه هیچ شکی نکردند و مجاهده کردند
بمالهای خود و جانهای خود در راه خداوند ایشانند راستکویان و بر متامل پوشیده نیست که این
دو آیه کریمه دارا است تمام آنچه در مراتب صدق کفته شد پس آن صادقین که امت مامورند
بمتابعت ایشان دارای این اوصاف و اعمال خواهند بود و بر منصف متفحص مطلع بر
احوال سابقین مستور و مخفی نیست که ایشان دارای تمام این اوصاف دیده و شنیده نشده
جز حضرت امیر المؤمنین و یازده نفر از فرزندانش صلوات الله علیهم چنانچه در کتب امامت
مشروح شده و این اوراق محل ذکر آن نیست غرض در اینجا اشاره بود بمقامات صدق
و اینکه درجه سامی میه آن مختص بزرکواران است و باقی بندکان بحسب تقسیم الهی در هر درجه
حظی و نصیبی دارند و پست ترین درجات آن صدق لسانست که عموم خلق غیر از این درجه
مرتبه نداشته چه رسد بدارائی آن و برآمدن بقصد و تحصیل آن و با این قصور فهم و همت آن
مقام پست سهل سادن و در نظر ایشان آنقدر اهمیت بهم نرسانده که در مکالمات و محاورات
و مباحثات و مکاتبات مراقب و مواظب کفتار خود باشند و آنچه را بشنوند یا بینند چون
در مقام نقل آن برآیند چیزی که او را تغییر دهد بر آن بیفزایند یا از آن نکاهند و نام خود را
در زمره کاذبین در آرند و بآن عقوبات و مفاسد دروغکویان که کذشت مبتلا نکنند بلکه

آن هم

بلکه کم کم قبح آن از میان مردم برداشته شده تا باینجا که آنرا از صغایر بلکه از مکروهات و دعمل نشمرند بلکه بیچاره اگر در غذای خود سیری خورده و در وی ریش بکسی انداخته بجهت قبح اجلاوی بدهانش زجرش کنند و سبحان ناشایسته سرزنش و شرمنده اش نمایند و هزارها دروغ در مجالس و محافل و در مساجد و منابر و مشاهد مقرونه برای یکدیگر گویند و بمقتضای بعضی از اخبار سابقه عفونت آن تا قائمه عرش الهی برود و ملئکه از خود آزرده و دور نمایند وابداً باکی ندارند و در خاطرشان نگذرد که کار قبیحی کردند و برای این رشته کلام تتمه ایست که خواهد آمد انشاء الله تعالی و خوض هم در اینمقام بجهت بیان معنی صدق و کذبست تتمه باید روضه خوان و امثال او از آنها باشند در مقام عمل رعایت کنند و تکلیف خود را بدانند که چگونه اخبار و قصص را نقل کنند علاوه بر رعایت صدق لسان و تحرز از کذب زبان که دانستن آن از از کبایر و با همه مکلفین در آن شریکند و ما این قسم را صدق و کذب شرعی میگوئیم بمتابعت بعضی از علمای اعلام توضیح مراد آنکه چون ناقل خبر و قصه را از دو سطه نقل کند و آن از دیگری تا برسد باصل خبر و قصه غالباً در نزد ناقل آنچه نقل کند قطعی و جزمی نباشد چه رسد بآنکه از او میشنود بلکه احتمال راست بودن و دروغ بودن هر دو بر او میدهد بلی در بعضی اخبار و قصص یکطرف مظنون میشود ولکن باین ظن و گمان اعتنائی نیست مگر بعضی از آن که از راه مخصوصی بشود یا بدرجه معینی برسد چنانچه در علمش مذکور است و از اینجا که جمله از امور معاش بنی آدم و بسیاری از امور معاد ایشان معلق و مربوطست بنقل ناقلین و روایت رواة لهذا در شرع مطهر برای این امر قرار داده که با تعلق شرع از روی آن رفتار کنند و از احکم بگیرند و از قاعده و قانون الهیه تجاوز نکنند که اگر تجاوز کرد در شرع او را کاذب گویند پس مراد از کذب در اینجا مخالف رضای خداوند و قانون مقرر در شرع باشد در مقابل کذب لغوی و عرفی که کلام مخالف واقع است بلکه گاه شود که آنچه گوید راست باشد و ناقل خود بعیان دیده آنچه را گوید ولکن برای نقل آن شروطی در شرع مقرر شده که اگر آن شروط محقق نشد نبایست آنرا نقل کند و اگر نقل کرد او را بر کاذب گویند با آنکه آنچه گوید راست باشد مثل آنکه اگر کسی زن خود را نسبت بزنا دهد هر چند عادل متقی راستگو باشد و خود دیده باشد نباید آنرا نقل کند مگر آنکه چهار شاهد داشته باشد که همه دیده باشند آنچه را که او دیده و اگر کرد باید بر او حد قذف

جاری کرد و در نزد خداوند از کاذبین خواهد بود چنانچه در آیات افک در سوره نور میفرماید لولا جاؤا علیه باربعة شهداء فاذ لم یاتوا بالشهداء فاولئک عند الله هم الکاذبون چرا نیاوردند یعنی شوهران که زنان خود را نسبت بزنا میدهند بر آن دعوی که کردند چهار گواه پس وقتی که نیاوردند آن گواهها را پس ایشان کرده در نزد خدایتعالی دروغگو باشند و در اینجا تمام احکام کذب بر این گروه جاریست و اما در غیر اینمقام پس تکلیف ناقل آنستکه نقل کند از شخص ثقه یعنی کسیکه انسان مطمئن باشد بنقل او و آن شود مگر آنکه آنکس از دروغ گفتن متحرز باشد و بنایش بر راست گفتن باشد و آن سیره برای او ملکه و عادی شده و باین صفت معروف شود در نزد دانا که او را میشناسند و باو معاشرت دارند و نیز بسیار فراموشکار نباشد و سهو و نسیان او زیاد نباشد و فی الجمله دانا و بصیرت داشته باشد بآنچه نقل کند و چون چنین شد شنونده بنقل او مطمئن شود و مدار نظام امور تمام عقلا در همه اعصار و قرون بر نقل و اخبار چنین اشخاص است بدون ملاحظه مذهب او که بر حق است یا بر باطل و فرقی نیست در اینمقام میان نقل و روایت و که بزبان کند یا در کتابی و دفتری از آن ثبت کند و اگر از غیر ثقه نقل کند او نیز در حکم دروغگو است در شرع مطهر و لکن فی الجمله فرقی با قسم اول که دارد معلوم خواهد شد انشاء الله و دلالت کند بر این دعوی کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن وصایا که بفرزند خود جناب امام حسن علیه السلام کردند و آن وصایا طولانیست و آنرا از برای آنجناب نوشتند و بیشتر آنرا سید رضی در نهج البلاغه نقل کرده تمام آنرا سید رضی الدین در کشف المحجه از رسائل ثقة الاسلام کلینی نقل کرده که ایشان بسند خود روایت کرده بسند خود روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام و از جمله فقرات آن اینست و لا تحدث عن غیر ثقة فیکون کذابا والکذب ذل و حدیث نقل نکن مگر از ثقه و که نه یعنی اگر از غیر نقل کنی خواهی بود دروغگو و دروغگوئی ذلت و خواریست در دنیا و آخرت یا علامت پستی فطرت و دنائت طبع آدمی است و قریب باین خبر است آنچه در نهج البلاغه مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام در طی مکتوب شریف که بحارث همدانی نوشتند و لا تحدث الناس بکل ما سمعت فکفی بذلک کذبا نقل نکن برای مردم آنچه را که شنیدی که همین بس میباشد

وکفی بسند کند یا در کتابی و دفتری از آن ثبت کند و اگر از غیر ثقه نقل صح

یعنی بس ذلت و خواریست م

در نقل کردن آنچه را که شنیده کافیست برای دانستن آنکه او دروغگو است و گفته او دروغست و نیز مویّد این دو خبر است آنچه شیخ صدوق رحمه الله در کتاب معانی الاخبار روایت کرده از عبد الاعلی بن اعین که گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام حدیثی است که از مردم روایت میکنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود حدیث کن از بنی اسرائیل یعنی نقل کن قصص و حکایات ایشان را که حرجی در آن نیست فرمود آری یعنی این خبر درست گفتم پس ما نقل کنیم از بنی اسرائیل آنچه را که شنیدیم در آن حرجی نیست فرمود آیا نشنیده که کفایت میکند در دروغگو بودن مرد آنکه نقل کند آنچه را شنیده و علامه مجلسی رحمه الله در شرح این خبر گفته که دلالت میکند بر اینکه سزاوار نیست نقل کلام کسیکه اطمینان بنقل او نیست الی آخر و از این باب است آنچه گذشت که مصلح دروغگو نیست چون سخنش موافق حق و رضای الهیست هر چند مخالف با واقع و حاصل تمام این اخبار معتبره آنکه مکلف در مقام نقل مطلبی چه دینی و چه دنیوی بجهت افاده امری واقعی برای غیر خود در آنجا که باید از واسطه یا وسایط یا کتابی نقل نماید باید آن شخص ثقه که اطمینان بنقل او هست نقل کند و اگر با امتثال این فرمان خطائی ظاهر شد و واقع چنان نبود که شنیده یا در کتاب دیده و مفسده بر آن مترتب شد سبب مواخذه خداوندی و توبیخ و ملامت خلق و ندامت ناقل از نقل کردن آن خبر از این ثقه نخواهد بود زیرا که در این خلاف واقع گفتن عذری دارد در نزد خالق جل و علا که او را اذن داده و نقل واقع از شخص ثقه و در نزد خلق زیرا که مدار امور نزد ایشان بر نقل از ثقه و اعتماد بر خبرهای او است پس اگر فسادی بر آن نقل مترتب شود از گفته خود پشیمان نشود و اگر در مقام نقل مسامحه کرد و فرق میان ثقه و غیر ثقه نگذاشت و از هر کس هر چه شنید و از کتاب هر مؤلفی هر چه دید نقل کرد و دروغ درآمد یا علاوه مفسده بر آن مترتب شد نزد خداوند جل جلاله و خلق عذری ندارد پس آنچه در حق دروغگویان رسیده از مذمت و ملامت و برای ایشان مهیا شده از نکال و عقوبت درباره او جاریست و نتواند عذر آورد که من نمیدانستم دروغست چون احتمال دادم راست باشد نقل کردم زیرا باو خواهند فرمود ما تو را اعلام دادیم که هر کس هر چه شنیدی نقل مکن و هر چه هر جا دیدی حکایت منما و از این راه مرو که اگر در چاهی افتادی یا بدست راهزنی گرفتار شدی فریاد رسی نیست

ازهم

وکحات دهنده ندارد پس بعقاب دروغ گفتن معذب و بمفاسد مترتبه بر آن مؤاخذه و ترا با نها خواهند گرفت هر چند در وقت گفتن ندانی دروغ است و بر مثال صادق میشود نیست که در آیه مبارکه یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین بزآسا رهست بآنچه گفتیم زیرا که تعلیلی که در این آیه شریفه از برای ردع از عمل بخبر فاسق ذکر شده ثابت میشود که نه استه کاری عقلا و شرعا مذموم و ممنوع و مرتبه و نتیجه سوئی که بر آن عمل مترتب شود و آن کیر عامل گردیده از خود پشیمان خواهد شد بنابراین پس ناقل حدیث چون نه خود علم و اطلاع بر صدق آن خبر دارد و نه از جانب شرع دستور العملی باو رسیده که با آن خبر معامله صدق کند پس اعتماد کردن بغیر ثقه در نقل البته عملی خواهد بود بجهالت و نادانی و هر گونه مفسده که از آن نقل بار آید دامن گیر آن ناقل گردید و عاقبت از نقل خود پشیمان خواهد شد بخلاف آنکس که از ثقه نقل کند که هر چند خود اطلاع بر صدق آن خبر ندارد ولکن چون از جانب شرع انور دستور العمل داشته که گفته و نقل شخص ثقه البته باید معامله صدق کند و واقع را چنان داند که او از آن خبر داده پس هرگاه مطابق این دستور العمل شرع شریف رفتار نمود و از شخص ثقه نقل کرد ناشایسته کاری نکرده و فرضا اگر گفته ثقه خلاف واقع باشد و بر نقل آن ثقه مفسده یا مفاسدی مترتب شود چون دستور العمل شرع مطهر بوده تبعات آن بهیچ وجه دامن گیر آنکس نخواهد شد و از این عمل خود هرگز پشیمان نخواهد گردید در نزد خداوند جل و علا و خلق معذور خواهد بود نظیر حاکم شرع مطاع که از روی شهادت دو مؤمن عادل بر دزدی کسی دست او را قطع نماید و بعد از قطع معلوم شود که آن مرد دزد نبوده و دزد دیگری بوده بر آن حاکم حرجی نیست و از کار خود ندامت ندارد چون میزان که در اینمقام بدست او داده اند عمل کرده و البته تدارک آن جوابش را از جای دیگر خواهند کرد بلی پشیمانی و وبال در مقام گذشته برای آنستکه از دروغ بالاخره منتهی میشود که عمداً گفته یا در مقدمات نقل تقصیری نموده و از اینجاستکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چنانچه در کافی است اذا حدثتم بحدیث فاسندوه الی الذی حدثکم فان کان

حقائقلکم دان کان کذبا فعلیه یعنی هرگاه خواستید حدیثی نقل کنید برای کسی پس ام او را که برای شما این
حدیث را نقل نموده و مستند شما است در نقل ذکر کنید یا اگر کسی برای شما حدیثی نقل کرد و خواستید
ان را برای دیگری نقل کنید نام او را ببرید مثلا بگوئید فلان گفت که حضرت صادق علیه السلام
چنین فرمود پس اگر راست شد ثواب روایت ان حدیث و عمل بان برای همه شماها خواهد بود
و اگر دروغ است عهده اش بر همان ناقلی است که این دروغ را برای شما گفته و ملاحظه اخبار کثیره
و قانون مقرره مراد از ان ناقل باید شخص ثقه باشد پس دروغ بودن کلام او یا دیگری که برای
او نقل کرده بنحویستکه اشاره شد یا بنحو دیگر که بیاید ان شاء الله تعالی و برای اتمام مطلب مقام
گذشته چند تنبیه است که ناچاریم از اشاره کردن بان **تنبیه اول** چون دانستی که تکلیف ناقل
امور دین و دنیای خود و دیگران نقل از ثقه است بان معنی که ذکر شد چه از زبانش یا از
مؤلفاتش که در این اعصار نقل روضه خوان و امثال او غالبا منحصر است در ان دو دانستی
در نقل کردن از شخص ثقه محذوری نیست و اگر خبر و نقل او خلاف واقع شد بر این ناقل
و ملامتی نیست پس باید دانست که شخص ثقه بسیار شود خبری را نقل کند و لکن ثقات دیگر
ان را نقل کنند و گاه شود که انچه نقل کرده منافیست با بعضی از قواعد و اصول مذهب و نقل
ثقه بلکه مؤمن عادل چنین خبر را منافات با وثاقت و عدالت ندارد زیرا که از برای
اختلاف احادیث و اخبار و قصص و حکایات اسباب بسیاری بود در قدیم زمان
که علمای اعلام ان را ضبط کردند و ائمه طاهرین علیهم السلام برای معالجه ان اختلافات و تکلیف
فعلی مکلف چند دستور العمل دادند و در آنها نیز اختلاف پیدا شده و علمای عظام رضی الله
تعالی عنهم رنجها کشیده تا هر طائفه بحسب مشرب و مذاقیکه در مبانی فقه داشتند طریقی
در رشته پیش گرفتند ذکر ان مناسب اینجا نیست انچه مناسب غرض است تنبیه روضه
خوان بصیر متقی است بر انکه اگر خبری یا حکایتی در کتاب عالمی دید اگر چه در نقل ان
از انجا بر او محذوری نیست و لکن بایست تامل کند و ملتفت شود بلکه تجسس نماید
که علمای دیگر مبادا خلاف او را ذکر کرده باشند بنحویکه خلاف واقع بودن خبر او را

ظاهر

ظاهر و مبین شود بنحویکه باید ظاهر ان کلام را تاویل نمود پس در چنین مقام او را مستند نقل خود را نگوید
و بنحو جزم خودش خبر ندهد که مثلا امام چنین بود یا گفت یا کرد تا بنای مخالفت ان را با سایرین اشاره
کند که مبادا گوش کنندگان مغرور شوند خصوص که صاحب ان کتاب از بزرگان علما باشد و ما
برای توضیح این مطلب دو مثال ذکر کنیم **مثال اول** عالم جلیل بی نظیر و محدث نبیل شیخ مفید رحمه الله در کتاب
ارشاد در سیاق ذکر معجزات قاهرات و آیات باهرات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفته
ومن آيات الله الخارقة للعادة في امير المؤمنين عليه السلام انه لم يعهد لاحد من
مبارزة الاقران ومنازلة الابطال مثل ما عرف له عليه السلام من كثرة ذلك على
مر الزمان ثم انه لم يوجد في ممارسي الحروب الا من عرته بشر ونيل منه بجراح او
شين الا امير المؤمنين عليه السلام فانه لم ينله مع طول زمان حربه جراح من عدو
ولا شين ولا وصل اليه احد منهم بسوء حتى كان من امره مع ابن ملجم على اغتياله
ما كان وهذه اعجوبة افرده الله بالآية فيها وخصه بالعلم الباهر في معناها ودل
بذلك على مكانه منه وتخصصه بكرامته التي بان بفضلها من كافة الانام ملخص ترجمه
انکه مدت زمان محاربه و مجادله آنحضرت در میدان معرکه با دشمنان در ایام محاربه از همه شجاعان
و دلیران روزگار بیشتر بود و دیده نشود از دلیران که پیوسته ایام مشغول کارزار بودند کسی مگر انکه
صدمه از عدوی خود خورده و جراحتی باو رسیده یا عیبی و نقصی در اعضایش پیدا شده که بان
بشکل و شمایلش ضرر رسانده جز امیر المؤمنین علیه السلام که با این طول ایام مقاتله از عدو جراحتی و عیبی و نقصی
در بدن مبارکش نرسیده و از دشمن بدی و مکروهی نرسیده جز ضربتی که از ابن ملجم بمکر و حیله بانحضرت رسید
و این آیه باهره ایست که خداوند تعالی آنجناب را بان امر عجیب در میان تمام دلیران روزگار ممتاز
فرموده و انچه فرموده مؤید است بخبری که شیخ شاذان بن جبرئیل در کتاب فضائل نقل کرده در قصه
ولادت آنجناب که حوا و مریم علیهما السلام و دو زن دیگر حاضر شدند و آنجناب را معطر نمودند
و در جامه پیچیدند پس جناب ابو طالب خواست در انحال ختنه کند بعادت عرب که طفل را
در کودکی ختنه کنند پس یکی از ان زنان گفت این مولود متولد شده پاک و پاکیزه کرده شده

جراحات این نخواهد چشید مگر بدست مردیکه خداوند تعالی و رسولش و ملائکه و آسمانها و زمین و کوهها
و دریاها او را دشمن دارند و آتش جهنم مشتاق او است پرسید کیست گفت ابن ملجم مرادی الخ
با اینحال کلام این شیخ معظم و مضمون این خبر را نتوان باور کرد و بظاهرش واگذاشت چه آن
منافات دارد با اخبار بسیار که بعضی را از خود این شیخ معظم روایت کرده و باختصار بجمله
از انها اشاره میشود **اول** شیخ جلیل مذکور در کتاب اختصاص روایت کرده که چون آنحضرت
از جنگ احد برگشت هشتاد جراحت در بدن مبارکش بود و فتیلها را چون در زخمی داخل میکردند
از زخم دیگر بیرون می آمد بنحویکه آن دو زن که جراح بودند و معالجه میکردند چنانچه خواهد آمد عرض
کردند که این فتیلها از زخمی میرود و بر جان او میترسیم و آنجناب در درد کتمان میکرد و مانند
گوشت جویده شده بود و بر روی پوستی چنانچه اگر بسته بودند چون چشم حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بر او افتاد گریست الخ **دوم** شیخ معظم مذکور ایضا در انجا روایت کرده که بعد از وفات
آنجناب شمردند اثر جراحاتیکه در بدن مبارکش بود از فرق تا قدم پس عدد آن بهزار رسیده **سیم** ایضا
ان عالم کامل در ان کتاب و شیخ صدوق در کتاب خصال حدیثی طولانی از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام و از محمد بن الحنفیه روایت کرده اند که یکی از علمای یهود شرفیاب خدمت آنحضرت شد
بعد از جنگ نهروان و آنجناب ذکر کردند برای او هفت موضع که خداوند تعالی آنجناب را
امتحان نمود در حیوة پیغمبر صلی الله علیه و آله و هفت موضع دیگر بعد از وفات آنحضرت و در همه
مواضع صبر نمود در چهارم از هفت اول اجمالی از غزوه احد را بیان فرمود و در آخر ان فرمود
مجروح شدم در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و چند جراحت که از انها است این
و این و ردا را از خود کنده و انداختند و دست مبارک را بر اثر یک یک از ان جراحات کشیده الخ
چهارم ایضا در این دو کتاب در همان خبر شریف طولانی مذکور است که در موضع پنجم
از قسم اول اجمالی از غزوه خندق و چگونگی مبارزت خود را با عمرو بن عبدود بیان نمود
پس فرمود بمن ضربتی زد و اشاره کرد بفرق مبارکش الخ **پنجم** شیخ طبرسی در تفسیر مجمع
البیان روایت کرده که در روز احد علی علیه السلام را او در خدمت رسول خدا صلی الله علیه

شیخ م

بزخمی م

واله

واله در حالتیکه در بدن شریفش بود زیاده از شصت جراحت که از طعن نیزه و ضربت شمشیر و پیکان
تیر رسیده بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک بان جراحات میمالید و انها ملتئم میشد
باذن خداوند تعالی تا انکه چنان شد که گویا جراحتی نبود **ششم** شیخ جلیل مقدم علی بن ابراهیم قمی
در تفسیر خود بسند معتبر روایت کرده در ضمن ذکر قصه جنگ احد که اصحاب آنحضرت همه فرار
کردند و امیر المؤمنین علیه السلام پیوسته با مشرکین مقاتله می نمود تا انکه در روی مبارک و سر و سینه
و شکم و دو دست و دو پای آنجناب نود جراحت رسید پس آنجناب را ترسیدند و از او کناره
کردند و شنیدند منادی از آسمان که میگفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار **هفتم**
عالم نبیل قطب راوندی در کتاب خرایج روایت کرده که در جنگ احد چهل جراحت ببدن امیر
المؤمنین علیه السلام رسید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آب در دهان مبارک کرد و بر ان جراحات
ریخت پس گویا هیچ جراحتی در ان حال نبود **هشتم** رشید الدین محمد بن شهر آشوب در کتاب مناقب
روایت کرده که در روز احد شانزده ضربت بعلی علیه السلام رسیده در انحال که در پیش روی رسول خدا
صلی الله علیه و آله مشرکین را از آنحضرت دفع میکرد و در هر ضربت بر زمین افتاد پس جبرئیل
آنجناب را بلند میکرد **نهم** نیز در انجا از آنجناب روایت کرده که فرمود در روز احد شانزده ضربت
بمن رسید که در چهار از ان بر زمین افتادم پس مردی خوش روی نیکو موی خوشبوئی نزد
من آمد و بازوی مرا گرفت و برپا داشت و گفت حمله کن بر ایشان که تو در طاعت خدا
و رسول اوئی و هر دو از تو راضیند پس نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدم و انچه دیدم گفتم
فرمود خدا دیده ترا روشن کند ان مرد جبرئیل بود **دهم** امین الاسلام شیخ طبرسی
در مجمع البیان بسند معتبر روایت کرده از حذیفه که در روز خندق عمرو بن عبدود آمد
فرود آمد و شمشیر از نیام کشید که گویا شعله بود از آتش پس خشمناک رو کرد بجانب علی
علیه السلام پس آنحضرت رو باو آورد با سپری که بر سر کشیده بود پس عمرو ضربتی بر آنحضرت
زد که سپر را دو نیم کرد و شمشیر از ان گذشت و بر فرق مبارکش رسید و او را مجروح کرد
یازدهم علی بن ابراهیم در تفسیر خود قریب بهمین را روایت کرده و بعد از ان ذکر نمود

که بعد از کشته شدن عمرو علی علیه السلام سر شرا برید پس روانه شد بسوی پیغمبر صلی الله علیه واله
و خون از سر مبارکش میریخت از ضربت عمرو و از شمشیر انحضرت خون میچکید **دوازدهم** ابن
ابن شهر اشوب در کتاب مناقب روایت کرده که سر مبارک امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ خندق
از ضربت عمرو بن عبدود مجروح شد پس آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه واله پس از زخم را بست و دوران
دمید پس ملتئم شد و فرمود کجایم من در ان وقت که خضاب شود این از این یعنی محاسن یار
از خون **سیزدهم** ابو علی پسر شیخ طوسی در امالی خود روایت کرده از حضرت رضا علیه السلام
از ابا کرامش از حضرت سجاد علیه السلام که فرمود در ضمن حدیثی در کیفیت شهادت جد بزرگوارش
و اما ابن ملجم پس واقع شد ضربت او در حالیکه انحضرت در سجده بود بر سر مبارکش بر همان ضربتی که
در انجا بود **چهاردهم** ابن شهر اشوب در مناقب نقل کرده از کتاب ابان بن عثمان واو روایت
نمود که در جنگ احد زیاده از شصت جراحت بر بدن امیر المؤمنین علیه السلام رسید پس پیغمبر
صلی الله علیه واله امر کرد ام سلیم و ام عطیه را که آن جراحتها را مداوا نمایند پس بیرون رفتند
کردند که ما بر او ترسیده ایم یعنی از زخمها جنابش را هلاک خواهد نمود پس پیغمبر صلی الله علیه واله
و مسلمین داخل شدند بر انجناب در حالیکه یکپارچه داشت یعنی بجهت اتصال زخمها بیکدیگر
گویا یک زخم محسوب میشد پس انحضرت دست مبارک بر انها میمالید و میفرمود مردیکه چنین
بلاها به بیند در راه خدا و مند پس میان خود و خدا و ند نیکی جانب را برعایت رسانده و عذر
تمام کرده پس ان جراحتها بهم ملتئم شد **مؤلف گوید** که این اختلافات در عدد جراحات انحضرت
در در جنگ احد قابل جمع است بنحویکه مخالفتی در اخبار نباشد و باید در محل خود ذکر شود
پانزدهم روایت معروفه مشهوره که در قدیم الایام محل گفتگو بود و حاصلش چون ماخذ اصل ان
فعلا در نظر نیست انکه در یکی از غزوات و ظاهرا جنگ صفین باشد پیکانی در پای مبارکش
فرو رفت که در بیرون اوردنش رنج بسیار بر وجود مبارکش میرسید پس در حال نماز که نفس نفیس
اش مشغول ملا به بود التفاتی نداشت از بیرون اوردند و بجهت با در نکردن ظاهر کلام شیخ اجل
بهائی رحمه الله که اعیان علمای فن نقل کرده کافیست پس

ناچار بایست انرا تاویل کرد باینکه مراد جراحاتی باشد که منافی با قوت قلب و شجاعت باشد مثل جراحاتیکه
در طرف پشت باشد که علامت فرار کردن صاحب جراحت است از صف هیجا و میدان معرکه
یا جراحاتیکه بان عیبی و نقصی در بدن پیدا شود و غالبا برای صاحبان اسمی مخصوص باشد مثل
اعلم انکه لب بالاش شکافته شود و اثرم انکه دندانش شکسته شود و قصم انکه دندان پیشش شکسته
شروع
شود و اشتر انکه پلک زیرین چشمش منقلب شود و احرم انکه دیوار بینیش بریده باشد و اعور
انکه یک چشمش کور شود و اعمی هر دو چشم کور و امثال ان بسیار است و شاید برای مثال محامل دیگر
بنظر برسد و اما خبر کتاب فضایل پس پوشیده نماند که مؤلف ان اگر چه از اجله علما است ولکن
ظاهرا این کتاب را در اوائل سن نوشته و لهذا مبنی بر اتقان و احکام نیست و در ان اخبار غریبه
منفرده بسیار یافت میشود لهذا اساتید فن چندان اعتنائی بان ندارند علاوه بر این در متن
این خبر عیب بزرگیست که بالمره خبر را از اعتبار انداخته و ان انستکه تمام قصه دلالت
و امدن ان حوائج تین معظمه بجهت اعانت فاطمه بنت اسد و جمله از کرامات و گفتگوی جناب
ابو طالب انها همه را در خانه ابو طالب نقل کرده و این مخالف است با اخبار بیشمار و نص علما
اخیار و مضامین خطب و اشعار در تمام اعصار که ولادت باسعادت انحضرت در داخل
کعبه معظمه بود و این از خصایص انجناب است که احدی از انبیا و اوصیا در ان شرکت ندارند
و بعید نیست که از ضروریات مذهب امامیه باشد که پیوسته بان افتخار میکنند پس اصل
شد برای فرع محلی نخواهد ماند چه رسد بمعارضه با ان همه اخبار معتمده **مثال دوم** سید جلیل
علی بن طاوس در اواخر کتاب لهوف فرموده و لما رجع نساء الحسین علیه السلام واهله
من الشام وبلغوا العراق قالوا للدلیل مر بنا علی طریق کربلا فوصلوا الی موضع المصرع
فوجدوا جابر بن عبد الله الانصاری رحمه الله وجماعة من بنی هاشم ورجالا من
ال رسول الله صلی الله علیه واله قد وردوا لزیارة قبر الحسین علیه السلام فوافوا
وقت م
فی وقت واحد وتلاقوا بالبکاء والحزن واللطم واقاموا المأتم المقرحة للاکباد واجتمع
الیهم نساء ذلک السواد فاقاموا علی ذلک ایاما وتحقیق این عبارت اجعفر بن نما

در کتاب مثیر الاحزان که بیست و چهار سال بعد از وفات سید تالیف کرده ذکر نموده وحاصل
ترجمه انکه ال الله علیهم السلام چون در مراجعت از شام بعراق رسیدند بدلیل راه فرمودند ما را از راه کربلا
ببر چون بسر تربت مطهر رسیدند جابر بن عبد الله را با جماعتی از مردان بنی هاشم که بزیارت انحضرت
امده بودند ملاقات کردند و در یکوقت بانجا رسیدند پس مشغول نوحه و زاری و بنای تعزیه داری
و زنان قبایل عرب که در ان اطراف بودند جمع شدند و چند روز در انجا باین شغل عزاداری مشغول
بودند **پس میگوئیم** سید معظم مذکور جلیل القدر عظیم الشان صاحب کرامات باهره و مناقب
است و در زیرکانه فضلای اعلام و مؤلفات و تصانیفش مقبول و مطبوع اساتید و ارباب فن ولکن
مخفی نیست بر متدبر منصف که مؤلفات بزرگان دین چه در مطالبی که محتاج الفکر صائب و نظر ثاقب
است و چه در امور یکه متوقف بر طول باع و تتبع و اطلاع است در ادوار عمر شان همه بر یک درجه
و نسق نباشد کتابیکه در اوائل تحصیل و سن شباب نویسند در اتقان و ضبط و جامعیت غالبا
شباهتی با انچه در ایام تکمیل و اواخر عمر تالیف نمایند ندارد اگر چه در ذهن چنان می اید که هر کتاب
عالمی نسبت دهند در زمان جلالت و بزرگی که بتدریج مشهور و سنین بانجا رسیده تالیف نموده و حال
انکه چنان نیست چنانچه پوشیده نیست بر ناظر در مؤلفات اوائل سن ایشان و اواخر ان و این
سید جلیل کتاب لهوف را در اوائل سن تالیف نموده و شاهد بر این دعوی دو چیز است **اول**
انکه طریقه ایشان در تمام مؤلفات که موجود و علما از انها نقل کنند بر ذکر ماخذ نقل و سند روایت
است بقدریکه میسور بوده و بران واقف شده بخلاف سیره ایشان در این کتاب و کتاب مصباح
الزائر که در این دو ذکری از ماخذ و سند نیست و وجهی جز عدم اتقان تام در ان ایام و قلت اطلاع
ندارد و از لهوف مختصرتر هم تالیفی ندارد مثل مجتنی و در انجا ابدا نقل بی ذکر ماخذ و سند نکرده
پس اگر در نقل از انکتاب ایرادی شود منافات باین که مقام و طول باع و کثرت اطلاعات ان
در احادیث و اثار ندارد زیرا که ان درجات بعد از ان بتدریج پیدا شده **دوم** انکه سید معظم مذکور
در کتاب اجازات چون در مقام ذکر مؤلفات خود برامدند تصریح نمودند که من کتاب مصباح
الزائر را در اوائل تکلیف نوشتم و در اول لهوف فرموده که چون من مصباح الزائر را نوشتم

ورا از حمل ان مستغنی است از بسیاری اشتیاق مزار کبیری یا صغیری خواستم چون زائر بجهت زیارت مشرف
وقت م
مشرف میشود با خود مقتلی ببرد این مختصر را که مناسب تنگی وقت زوار است در مقتل نوشتم که بان کتاب
منضم شود و این کلام صریح است در انکه لهوف بمنزله تتمه مصباح الزائر و در اوائل تکلیف تالیف شده و این
خود کافیست برای وضوح نمودن ان در اتقان و استحکام مثل سایر مؤلفات جلیله ایشان چون این مقدمه
مکشوف شد میگوئیم رسیدن اهل بیت در اربعین بکربلای معلی بنحویکه سید در لهوف ذکر نموده
منافیست امور بسیار و جمله از اخبار و تصریح جمعی از علما اخیار و اختصار بانها اشاره میشود
اول انکه سید معظم مذکور بعد از مدتی خود ملتفت بعضی از خرابیهای این نقل از ان راوی مجهول
شده لهذا در کتاب اقبال در اعمال روز بیستم صفر بعد از اشاره بانچه در لهوف سابقا نوشته بود
فرموده که این بعید است زیرا که عبید الله بن زیاد لعنه الله نوشت بیزید واقعه کربلا را و از او اذن
خواست در حمل اهل بیت بسوی شام و ایشان را حمل نکرد تا جواب رسید و این محتاج است بنحو
بیست روز یا زیاده و وجه دیگر انکه چون اهل بیت را بشام فرستاد مروی است که بیکماه ایشان را در یکجا
جای دادند که از سرما و گرما ایشان را نگاه نمیداشت و صورت حال مقتضی است که وصول ایشان
بمدینه یا کربلا بعد از این باشد و صورت حال مقتضی است که وصول ایشان بمدینه یا کربلا بعد از ان باشد
الخلاصه کلام ایشان در اقبال والعجب که در لهوف استیذان پسر مرجانه را از یزید و حمل او
اهل بیت را بعد از امدن جواب ذکر کرده و با این حال این قصه را از ان راوی نقل فرموده این
دو هرگز باهم جمع نشود **دوم** انکه احدی از اجلاء فن حدیث و معتمدین اهل سیر و تواریخ
در سیاق ذکر مقتل اشاره باین قصه نکردند با انکه ذکر ان از جهاتی شایسته و محل عنایت بود
بلکه از سیاق کلمات ان انکار ان معلوم میشود شیخ مفید در ارشاد و گفته ثم امر یزید بالنسوة
ان ینزلن فی دار علیحدة معهن اخوهن علی بن الحسین علیهما السلام فافرد لهم دار اتتصل
بدار یزید فاقاموا ایاما ثم ندب النعمان بن بشیر وقال له تجهز لتخرج بهؤلاء النسوة
الی المدینة الی ان قال وانفذ معهم فی جملة النعمان بن بشیر رسولا تقدم الیه
ان یسیر بهم فی اللیل ویکونوا امامه حیث لا یفوتون طرفه فاذا نزلوا انتحی عنهم

وتفرق هو واصحابه حولهم كهيئة الحرس لهم وينزل منهم بحيث ان اراد انسان
من جماعتهم وضوءاً او قضاء حاجة لم يحتشم فساير بهم في الجملة جملة النعمان ولم يزل يسايرهم
في الطريق ويرفق بهم كما وصاه يزيد ويرعاهم حتى دخلوا المدينة حاصل ترجمه مقدار مدعا مقام
آنکه یزید نعمان بن بشیر را با آن ده نفر صحابی که با معویه بودند گفت تهیه سفر ببینید و این زنان اهل بیت
برسان و او را وصیت کرد که در شب سیر کنند و در عقب سر اهل بیت باشند بنحوی که از نظر ایشان بیرون
نروند و در منازل ایشان دور شوند که اگر کسی از مخدرات حاجتی دارد و در اطراف ایشان متفرق
شوند بمنزله نگاهبانان و نعمان بوصیت یزید عمل نمود و اهل بیت عصمت را با آرامی و مدارا بردند تا داخل
مدینه شدند و نشود که ایشان در سر خود بکربلا روند و جابر را ملاقات کنند و چند روز عزاداری
کنند و شیخ مفید از او در محل معتمدی ندیده باشد یا دیده و در این مقام اشاره بآن نکند و قریب بهمین
عبارت را ابن اثیر در کامل التواریخ ذکر کرده و طبری نیز در تاریخ خود که از تواریخ معتبره است مختصری
در این مقام گفته و در هیچ کدام ذکری از سفر عراق نیست **سیم** آنکه شیخ مفید در مسار الشیعه در وقایع
ماه صفر فرموده وفي اليوم العشرين منه كان رجوع حرم سيدنا ومولانا ابي عبد الله الحسين
عليه السلام من الشام الى مدينة الرسول صلى الله عليه وآله وهو اليوم الذي ورد فيه جابر بن
عبد الله الانصاري صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله من المدينة الى كربلا لزيارة
ابي عبد الله عليه السلام وكان اول من زاره ويستحب زيارته و در روز بیستم از ماه
صفر رجوع حرم حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام بود از شام بسوی مدینه طیبه و امروز روز
وارد شدن جابر بن عبد الله از مدینه بکربلا بجهة زیارت قبر حضرت ابی عبد الله علیه السلام و او اول کسی است
که آنجناب را زیارت کرد و قریب بهمین عبارت را شیخ طوسی در مصباح متهجد و علامه حلی در منهاج الصلاح
و کفعمی در دو موضع از مصباح خود ذکر کرده و ظاهر عبارت ایشان در اربعین از شام بیرون آمدند
نه آنکه وارد مدینه شدند چنانچه بعضی توهم کردند چه از دمشق تا مدینه کمتر از یکماه سیر قافله متعارف
نشود خصوص چنین قافله حسب دستور العمل یزید به نعمان که بآن رفتار نمود و بعد ما بین این دو بلده
زیاده از دویست فرسخ است اگر مراد آن بود تغییر عبارت میداد و در حق جابر که اختلافی

ندارد

در ورود او در روز اربعین نیست بوده و در اینجا برجوع تعبیر نفرموده و در هر حال این کلمات صریح است
در نیامدن ایشان بکربلا والا ذکر آن در وقایع ماه صفر از جهاتی اولی بود **چهارم** آنکه تفصیل
ورود جابر در کربلای معلی در دو کتاب معتبر موجود است و ابدا ذکری از ورود اهل بیت طهارت
و ملاقات ایشان با جابر در آنجا نیست اول شیخ جلیل القدر عماد الدین ابو القاسم طبری آملی
که از تلامذه ابو علی پسر شیخ طوسی است که در کتاب بشارة المصطفی که از کتب نفیسه موجوده است مسنداً
روایت کرده از اعمش که از بزرگان محدثین است و او از عطیة بن سعد بن جناده عوفی کوفی جدلی
که او نیز از روات امامیه است و اهل سنت در رجال خود تصریح کردند که او راست گو بود و در سنه ۱۱۱
وفات کرد روایت کرده که گفت با جابر بیرون رفتیم بجهة زیارت حسین بن علی صلوات الله علیهما
الی آخره شرح داد کیفیت ورود خود و جابر را بکربلا و اجمال آن آنکه جابر غسل کرد و خود را شبیه
محرمان نمود و بعد خوشبو کرد و چون نابینا بود عطیه دستش را بقبر مطهر رسانید پس بیهوش
شد آب بر او پاشید بحال آمد پس بسوز دل سخنانی جگرسوز با آنحضرت عرض کرد الی آخره بر شهدا سلام
کرد و در آخر کلامش گفت که ما نیز شریک بودیم در آن امری که داخل شدید یعنی مجادله و مقاتله
و نصرت ذریه خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله و شهادت عطیه گفت ما رنجی نکشیدیم و شمشیری
نزدیم و سرهای این گروه از بدن جدا و زنانشان بیوه و فرزندانشان یتیم شدند چگونه در اجر
با ایشان شریک باشیم جابر در جواب حدیث نبوی را که خود شنیده بود ذکر نمود که هر کس دوست دارد
عمل قومی را با ایشان در ثواب آن عمل شریک باشد و گفت نیت من و اصحابم بر همان نیت
حسین علیه السلام و اصحاب وی است آنگاه فرمود مرا ببر بطرف خانهای کوفه چون قدری
از مسافت راه طی شد فرمود ای عطیه آیا تو را وصیتی بکنم و گمان ندارم بعد از این سفر تو را
ملاقات کنم پس امر کرد او را بدوستی دوستان آل محمد علیهم السلام و دشمنی با دشمنان ایشان
و از این خبر شریف معتبر معلوم میشود جابر چند ساعتی بیش در آنجا درنگ نکرد و کسی را ملاقات
ننمود و بحسب عادت نشود که اهل بیت وارد شوند و با جابر ملاقات کنند و عطیه در نقل
چگونگی این سفر زیارت با جابر ابدا اشاره بآن نکند **دوم** سید جلیل مذکور طاب ثراه در کتاب

مصباح الزائر در اعمال روز اربعین روایت کرده از عطا و ظاهر آن است که همان عطیه مذکور در خبر سابق است
گفت من با جابر بودم روز بیستم صفر چون بغاضریه رسیدیم الی آخره قصه غسل و سعد و بیهوشی را ذکر
نمود و پس از افاقه زیارتی را از او نقل کرد که بآن بر آنحضرت سلام کرد و معروفست آن زیارت بزیارت
آل یقطین و دیگر زیارت مختصری برای علی بن الحسین علیه السلام و دیگر مختصری برای شهداء آنگاه
رفت بر سر قبر ابی الفضل و زیارت کرد و نماز بجای آورد و رفت بداستان و در آن خبر از آن
قصه نیست و گمان ندارم صاحب مقتل سلیمی ادراک کند که حضرت سجاد علیه السلام بآنجا باید و در
ظاهر اول زیارت آنجناب شد و اشاره بآن نشود و زیارت و سخنی از آنحضرت نقل نکنند
و از جابر نقل زیارت کند که تاکنون شیعیان در آن روز بآن عمل کنند **پنجم** آنکه ابو مخنف لوط بن
یحیی از بزرگان محدثین و معتمد ارباب سیر و تواریخ است و مقتل او در نهایت اعتبار چنانچه از نقل
اعاظم علمای قدیم از آن و از سایر مؤلفاتش معلوم میشود و لکن افسوس که اصل مقتل صحیح او
بی عیب در دست نیست و این مقتل موجود که باو نسبت دهند مشتمل است بر بعضی مطالب منکره
مخالف اصول مذهب البته از اعادی و جهال بجهة پاره از اغراض فاسده در آن کلمات داخل
کردند و از اینجهة از حد اعتبار و اعتماد افتاده بر منفردات آن هیچ وثوقی نیست و لهذا ما قصه
ورود اهل بیت را بکربلا در اربعین باو نسبت ندادیم و حال آنکه قریب بعبارت لهوف را
او نیز دارد و عالم جلیل شیخ خلف آل عصفور در بعضی رسائل خود که اجوبه مسائل است
زحمت بسیاری در تطبیق عظم منکرات آن کتاب بر اصول مذهب کشیده و لکن بر متامل
پوشیده نیست که جز تکلف حاصلی ندارد و بهر حال در این اعصار برای آن مقتل نسخ مختلفه بزیاده و نقصان
دیده شده و آن نسخ در این مطلب متفقند که اهل بیت جلالت را زمان حرکت از کوفه
از راه تکریت و موصل و نصیبین و حلب بشام بردند و آن راه راه سلطانی نیست و جانب آن
آبادی بسیار و شهرهای معمور عبور میکنند و از کوفه تا شام از آن راه قریب چهل منزل
و قضایای عدیده و بعضی کرامات در ایام سیر از آن راه در آنجا موجود و نشود تمام آن از دسایس
باشد سیما که در بعضی از آن نهادهائی بر وضع نیست و علاوه بر آن شواهد بسیار بر صدق اصل

این مطلب

این مطلب که سیر از آن راه بوده دریافت میشود از سایر کتب معتبره مثل قصه دیر راهب قنسرین و بروز
کرامت باهره از سر مبارک در آنجا چنانچه ابن شهرآشوب در مناقب خود نقل کرده و قنسرین نزدیکی
حلب است که در سنه سیصد و پنجاه و یک بجهة غارت روم خراب شد و قصه یحیی یهودی حرانی
و شنیدن او تلاوت قرآن از سر منور در وقت عبور از آنجا و اسلام و شهادت او چنانچه فاضل
متبحر جلیل سید جلال الدین عطاء الله بن سید غیاث الدین فضل الله بن سید عبد الرحمن محدث معروف
در کتاب روضة الاحباب نقل کرده و گفته قبر یحیی در آنجا است و معروف است به یحیی شهید و دعا
در سر قبر او مستجاب میشود و حران شهری بود در شرقی فرات در بلاد جزیره و آن بلاد ما بین فرات
و دجله و نیز قریه ایست از توابع حلب و احتمال هر یک میرود و او نیز اکثر آن منازل را اسم
برده و قضایا نقل کرده با اختلافی در آن با آنچه ابو مخنف گفته و تصریح عالم جلیل بصیر عماد الدین
حسن بن علی طبرسی صاحب مؤلفات رائقه مثل اسرار الامامه وغیرها در کتاب کامل البهائی که معروف است
بکامل بهائی بر آنکه در آن سیر به آمد و موصل و نصیبین و بعلبک و میافارقین و شیزر عبور نمودند
و آمد کنار دجله است مثل موصل چهارم در سه منزلی شام است و پنجم نزدیک به دیار بکر است
که از بلاد جزیره است و ششم قریب بحماة بین حلب و شام است و بعضی قصص و حکایات
برای آن منازل نقل کرده و محل گذاشتن سر مبارک در معرة که در دو فرسخی حلب است و از
قرای او است چنانچه بعضی از علمای اعلام نقل کردند و ذکر این منزل و چگونگی رفتار اهل آن با
ابن زیاد در آن مقاتل موجود است و نیز فاضل المعی ملا حسین کاشفی قضایای متعدده
در حین عبور از بسیاری از آن منازل در کتاب روضة الشهداء نقل کرده و غیر این مواضع که حال
در نظر نیست و غرض تمسک و استشهاد بهر یک از آنها نیست هر چند بعضی از آن در نهایت اعتبار است
بلکه از مجموع آن منصف اطمینان تام پیدا خواهد کرد که سیر از آن خط بوده علاوه معارضی
از اخبار و کلمات اصحاب اکنون بنظر نرسیده و چون عاقل تامل کند سیر از کربلا بکوفه و از آنجا
بشام با ملاحظه اقل ایام توقف در آن دو بلده و از شام تا کربلا در مدت چهل روز
از ممتنعات خواهد شمرد و اگر از آنچه گفتیم اغماض کنیم و فرض نمائیم که سیر از بریه و غربی فرات بوده

انهم بعد از تامل صادق نظر اول است چه از کوفه تا شام بخط مستقیم یکصد و هفتاد و پنج فرسخ است
روز در اواخر ربیع الاول وارد کوفه سیزدهم انعقاد مجلس مشئوم و ایام رفتن قاصد بشام و مراجعت بکوفه
کمتر از بیست روز چنانچه در اقبال گفته شود و اینکه اینکه انتظار ابن زیاد از یزید و حمل اسرا از
بشام بعد از آمدن جواب بسته در لهوف نیز ذکر کرده و ابن اثیر در کامل نقل کرده که چون آل الحسین
علیه السلام بکوفه رسیدند ابن زیاد ایشانرا حبس نمود و قاصدی نزد یزید فرستاد و اخبار
کرد بحال ایشان روزی سنگی در آن محبس افتاد که مکتوبی بان بسته بود و در آن نوشته بود که قاصدی
بجهة امر شما نزد یزید رفته روز فلان بانجا میرسد و روز فلان بر میگردد پس اگر آواز تکبیر شنیدید
پس یقین کنید که شما را خواهند کشت و اگر نه شما را امان دادند چون دو روز یا سه روز بآمدن
قاصد مانده بود باز سنگی که بان نوشته بسته بود بانجا افتاد و در آن نوشته بود وصایای خود را
بکنید که زمان رسیدن قاصد نزدیک شده چون قاصد رسید معلوم شد یزید امر کرده که ایشانرا
نزد او بفرستند و اما آنچه بعضی از افاضل علما در حواشی بر مزار بحار الانوار احتمال داده که استبعاد
جواب بتوسط کبوتر بوده که ملوک سابق از ایجهة قاصدی در بردن خطاط از بلدی ببلدی تربیت
میکردند فاسد است زیرا که در عصر بنی امیه و اوایل بنی عباس این کار متداول نبود بلکه
شهاب الدین احمد بن یحیی بن فضل الله العمری تصریح کرده در کتاب تعریف که اصل این قسم کبوتر
که از احمام هدی و حمام رسایل میگویند در موصل بوده و ملوک فاطمیین بسیار باو اعتنا داشتند
و از کتاب تمایم الحمام محیی الدین ابن عبد الظاهر نقل کرده که اول ملوک که از موصل نقل
کرد نور الدین محمود بن زنگی بود در ۵۶۵ و بالجمله از اقبال گذشت که یکماه در حبس شام بودند
و بعد از بیرون آمدن هفت روز مشغول عزاداری بودند چنانچه در کامل بهائی است و محمد بن
جریر طبری در تاریخ خود گفته که یزید ده روز ایشانرا در خانه خود نگاه داشت و بعد از آن
ایشانرا روانه کرد در مراجعت با نهایت اجلال و اکرام و تانی و وقار در شب سیر میکردند
چنانچه از کلام شیخ مفید که گذشت و دیگران معلوم میشود و اگر در هر شب هشت فرسخ
بر همان خط مستقیم سیر کرده باشند مدت سیر قریب به بیست و دو روز خواهد بود و حال

انکه

انکه از الخط بجهة قلت آب و سایر ما یحتاج سیر میسر نباشد خصوص برای آن قافله زنان و کودکان و ضعفا
ششم انکه با رسیدن حضرت سجاد علیه السلام در اربعین بکربلا و جماعتی از مردان بنی هاشم و مشرف
شدن ایشان بزیارت حضرت ابی عبد الله علیه السلام با جابر در یکروز بلکه در یکوقت مناسب
بود جابر را اول زائر آنحضرت گویند و اینرا از مناقب او شمرند شیخ مفید در مسار الشیعه چنانچه
گذشت گفته و هو اول من زاره و شیخ ابراهیم کفعمی در حاشیه فصل چهل و یکم جنه خود گفته
و انما سمیت زیارة الاربعین لان وقتها یوم العشرین من صفر و ذلک لاربعین یوما
من مقتل الحسین علیه السلام و هو الیوم الذی ورد فیه جابر بن عبد الله الانصاری
صاحب النبی صلی الله علیه و آله من المدینة الی کربلا لزیارة الحسین علیه السلام و هو
اول من زاره من الناس زیارت مذکوره در متن کتاب از زیارت اربعین میگویند زیرا که
وقتش در روز بیستم صفر است که چهل روز است از شهادت حضرت ابی عبد الله علیه السلام
گذشته و از روزیستکه وارد شد در آن روز جابر انصاری از مدینه بکربلا بجهة زیارت آنحضرت
و او اول کسی که اینکه الجنابرا زیارت کرده از مردمان و چه خوش گفته شاعر زائر اول
جناب جابر است جان فدای انکه اول زائر است **هفتم** انکه بر هر ناظری در کتب مقاتل مخفی
نیست که بعد از ندامت ظاهری رجس پلید یزید و عذرخواستن و مخیر نمودن آل الله
را بین ماندن در شام و برگشتن بوطن اصلی مدینه طیبه و اختیار کردن ایشان مراجعت را
در اینکه عزم مدینه از شام بیرون رفتند و از عراق و کربلا ذکری در انجا نبود و بنا بر فتح
انصوب نبود و راه شام بعراق از خود شام از راه حجاز جدا میشود و قدر مشترکی ندارند
چنانچه از مترددین شنیده شده و از اختلاف طول این سه بلد با یکدیگر معلوم میشود پس اگر کسی
خواهد از شام بعراق رود از انجا عازم و بخط عراق خواهد سیر کرد و اگر اهل بیت از انجا بانیت
عزم بیرون آمدند چنانچه ظاهر عبارات لهوف است بی اطلاع آن خبیث و بی اذن او سیر
برای ایشان میسر نبوده و نشود و در آن مجالس ذکری از این عزم نشود و ظاهر است که در سیر بعراق جز زیارت
تربت مقدسه مقصدی نداشته و گمان میرود با آن خبث سریره یزید و پلیدی فطرتش اگر

اظهار میکردند و اذن میخواستند راضی شود و اذن دهد و مصارف سفر را و چندان کند با آن دنائت
طبع و بیحیائی که دویست دینار و بعد بگوید این بعوض آنچه از شما رفته هر حال این استبعاد و مشکل لابد
و ثوق را از کلام آن راوی مجهول که در لهوف از او نقل کرده و البته یکی از اهل سیر و تواریخ آن
یبرد و چون منضم شود بان شواهد متقدمه اساس این احتمال از اصل خراب خواهد شد و بانجا
اخبار جرئی روضه خوانان بوقوع این واقعه بمجرد کلام مذکور کاشف از نهایت جهل و بی خبریست الاکثر
بهمان چند سطر لهوف یا مقتل ابو مخنف قناعت میکردند و آنرا مانند ریشه درخت در زمین شاخه و برگ از او میرویانند
قلب ویران نیکاشتند الله این همه میوه های گوناگون الاکاذیب از آن نمی چیدند و از زبان تحفه آنحضرت
خداوند حضرت سجاد علیه السلام اینهمه دروغ در وقت ملاقات خیالی با جابر نقل نمی نمودند کار
بانجا رسیده که عطیه کوفی محدث تابعی را غلام مملوک جابر انصاری مدنی کردند انکاه او را آزاد کنند
چون مژده ورود اهل بیت را برای جابر آورد و لنعم ما قیل چه خوش گفته است سعدی در نظم
الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها تا اجرهم علی الرحمن و علی انتهاک حرمة الرسول و آله علیهم السلام
تنبیه دوم مخفی نماند که غایت آنچه از خبر شخص ثقه و نقل او بلکه نقل مؤمن عادل پیدا میشود
برای سامع ظن یا اطمینان است بصدق خبر چون ناقل مذکور عمدا دروغ نمیگوید و احتمال نسیان
و خطا در آن امور محسوسه که از آن خبر میدهد بعید است و اعتنائی بان نیست اگر واسطه بعد از او
نباشد و اگر واسطه یا وسایط عدیده بعد از او باشد بلکه سلسله آن یا در عهد طولانی و نقل از کتاب
عالم ثقه شود و آن کتاب بگردد بگذارند مثل ناقلین این اعصار از عصر ائمه علیهم السلام و مؤلفین آن
طبقه از رواة و ارباب سیر و تواریخ پس اسباب عدم اطمینان بان خبر بجهة کثرت وجود خطا
و نسیان و سقط در نسخ و تحریف و تصحیف کاتب و معلوم نبودن کتاب فلان از مؤلفات آنکه
باو نسبت میدهند و معلوم شدن عدم وثاقت صاحب کتابیکه ناقل بجهة عدم خبرت و بصیرت
باو اطمینان داشته و غیر اینها بسیار شود لهذا ناقل متدین دوست کار نباید بمجرد دیدن خبری و حکایتی
در کتابیکه بعالمی نسبت میدهند قناعت کند چه بسا مشغول شود که آن کتاب را در اوایل سن نوشته
و هنوز بمقام تمیز دادن صحیح از سقیم و ثقه از غیر ثقه نرسیده چنانچه در تنبیه گذشته بان اشاره

شد

شد و انا بجهة اخبار موهونه و بی اصل و ماخذ و مخالف روایت ثقات بلکه اخبار کاذبه یقینی در آن
یافت میشود مثل کتاب محرق القلوب تالیف عالم جلیل آخوند ملا مهدی نراقی که از اعیان علما هر
دیگی از مهدیهای خمسه عصر خود بود علاوه بر انکه بزرگان دین اعتراف به علو مقام علم و فضل او کرده اند
مؤلفات رشیقه او در فقه و غیره مثل لوامع و مشکلات العلوم و غیر آن خود شاهد است صادق در
در اثبات این مرام با اینحال یافت میشود در این کتاب مطالب منکره که ناظر بصیر متعجب میشود از نوشتن
چنان عالمی چنین مطالبی را مثلا با خبار جزئی بیدن انکه نسبت دهد بعالمی یا کتابی نوشته در قضایای
روز عاشورا که چون بعضی از یاران بجنگ رفته شهید شدند ناگاه از میان بیابان سوار مکمل و مسلح پیدا
شد هیکلی کوه پیکر سوار بود خود عادی فولاد بر سر نهاده و سپر مدور بر سر کتف در آورده و تیغ یمانی
جوهر دار چون برق لامع حایل کرده و نیزه بیجوده زرعی در دست گرفته و سایر اسباب حرب را
بر خود آراسته کالبرق اللامع و البدر الساطع بمیان میدان رسید و بعد از نظاره و جولان
روی بسپاه مخالف کرد و گفت هر که مرا شناسد شناسد منم هاشم بن عتبة بن ابی وقاص پسر عم
عمر سعد پس روی بامام حسین علیه السلام کرد و گفت السلام علیک یا ابا عبد الله اگر پسر عم عمر سعد
بجنگ شما آمده من آمده ام جان خود را نثار شما کنم تا آخر قصه مبارزت و کشته شدن او که تمام آن
دروغ است چرا زیرا که هاشم از شجاعان معروف بود و از اینجهت او را مرقال میگفتند و از خاصهم
ملازمان رکاب ظفر انتساب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و علم بزرگ اردوی جلالت
و رایت عظمای عساکر منصوره در جنگ صفین در دست او بود و در همانروز که از جند الله عمار
یاسر و جماعتی به درجه شهادت رسیدند و از لشکر معویه ذو الکلاع معروف و عبید الله پسر
عمر هلاک شدند هاشم نیز شهید شد باتفاق علما رجال و مؤلفین غزوه صفین و در کتاب صفین
نصر بن مزاحم بروایات عدیده کیفیت شهادت و شجاعت و قوت ایمان و جلادت و را ذکر
کرده حتی بعض مراثی که برای او گفتند و شبهه در کذب آنچه در محرق و قبل از او در روضه
کاشفی است نیست و از این عجیب تر آنکه نوشته چون پسر سعد هزار سوار برای مقاتله با هاشم
فرستاد حضرت برادر خود فضل را با ده نفر از انصار برای اعانت هاشم فرستاد الی آخر

ص
مخفی نماند
که پنج عالم در یکعصر
بودند و نام هر یک مهدی است
اول علامه طباطبائی سید مهدی
بحر العلوم طاب ثراه دوم شیخ جلیل
میرزا مهدی خراسانی شهید
جد آقای علما مشهد
مقدس چهارم فقیه
نبیه آقا آخوند
ملا مهدی
هرندی
پنجم عالم کامل
جامع آخوند ملا مهدی
نراقی کاشی اعلی الله تعالی
مقامهم
منه

قصه مجعوله که بایست از کتاب محو کرد سبحان الله این همه رنج و تعب علمای انساب و مؤلفین حالات ائمه علیهم السلام کشیدند و فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از ذکور و اناث ضبط نمودند و اگر نادری فرزندی دیگر از آنجناب نام برده باشند اشاره کردند فضل نامی تا کنون در آن شمار دیده نشده و از این رقم در آن کتاب بسیار است بلکه در ترجمه عبارت عربیه گاهی کلامی دارد که کاشف است از تالیف آن در اوایل سن قبل از دخول در مقامات علمیه مثل آنکه گفته عابس غلامی بود شوذب نام تا آنکه میگوید غلام گفت ایمولای و متن خبر اینست و جاء عابس ابن ابی شبیب الشاکری و معه شوذب مولی شاکر آل شاکر قبیله است در یمن از طایفه همدان که از اولاد شاکر بن ربیعة بن مالکند و عابس از آن قبیله بود و برای مولی معانی عدیده در لغت عرب است در هر جائی بمناسبت الحاقی از آنها اراده میشود و لکن چون از رابط نفر و قبیله نسبت دهند مثل آنکه بگویند مولی بنی اسد مولی ثقیف مثلا مراد یکی از دو معنی است اول حلیف یعنی هم قسم با آنکه شخصی از طایفه بجهة تقویت و حفظ خود از دشمنان نزد قبیله با قوت و شوکت میرود و با ایشان هم قسم میشود بنحویکه در جاهلیت و اسلام در میان قبایل عرب مرسوم بود پس آن قبیله در وقت شدت و سختی و هجوم اعادی او را یاری میکنند دوم نزیل یعنی آنکه از قبیله خود بجهة بعضی اغراض مثل وسعت معاش یا فرار از ملاقات مثلا هجرت میکند و در قبیله دیگر منزل میکند و برفتار و کردار و رسوم ایشان عمل میکند و در بیشتر قواعد مرسومه موالیان هر قبیله باین دو معنی در حکم آن قبیله است و شوذب مولی شاکر یعنی حلیف یا نزیل طایفه عابس بود و لهذا در آن سفر مبارک با او مصاحب بود نه آنکه غلام و تابع او بود چه معنی غلام هرگز نسبت بطایفه نمیدهند و شاید مقام او از عابس بالاتر بود چه در حق او گفته اند و کان متقدما فی الشیعة و برای مثال همین یک مورد بس است ذکاه شود که مؤلف کتاب بجهة اظهار طول باع و کثرت تتبع و اطلاع و داشتن کتاب بحصر و احصاء و جامعیت کتاب هر کس هر چه در هر کتابی نوشته ضبط کند و در الحاقیات نماید و از مفاسد عظیمه مترتبه بر آن غفلت نماید و اهون آن مفاسد سخریه و استهزاء بیگانگان

از دین

مولی از دو

از دین و امانت بر مقتضا تعصبات و اکاذیب و مجعولات جمع شده و آن و تمسک کردن ایشان بخرابه جملهٔ از اخبار موجوده در آن کتاب بر خرابی دیانت سایر اخبار امامیه چنانچه گاهی خود این جماعت بیگانه بعضی کرامات از بقاع مطهره ائمه طاهرین علیهم السلام جعل کنند و نشر دهند و بعد از مدتی معلوم شود دروغ و بی اصل بود و غرضشان از این افترا و نشر و ظهور خلاف نمایاندن بعوام کالانعام است که سایر کرامات و معاجز که این طایفه برای ائمه خود نقل کنند همه از این رقم است چنانچه مطالب واهیه و اخبار بی اصل و پایه را در کتاب درج کردند و بدست خود دشمن را بر خود جری و مسلط کردن خلاف عقل و دیانت است و از این رقم کتب است جمله از مؤلفات آقایان بر غانی قزوینی رحمهم الله و لکن در بعضی از آنها کار را بر ناظر بصیر سهل کردند زیرا که در آنها ماخذ روایات و حکایات را ذکر میکنند لهذا معتبر و غیر معتبر آن معلوم و صحیح از سقیم جدا میشود و آنچه بی ماخذ است یا از ذکر آن از کثرت جلالت شرم کنند آن رقم را بلفظ بروایتی و در روایتی و بعضی محو کنند و امثال این آنها بیان میکنند پس سبب اغراء ناظرین نشدند و لکن بهتر آن بود که اصلا متعرض نشوند چه نظر بهرهٔ از تمیز ندارد لهذا علمای درست کار ملتفت از روایات اعراض کردند باو داشتن یا دیدن آن ماخذ و اشتغال بتالیف در تمام عمر ذکاه شود مؤلف کتاب از کثرت اخلاص و شوق نشر فضایل و ذکر بر مصائب سادات انام علیهم السلام با داشتن قوه تمیز صحیح از سقیم التفاتی بآنها نداشتند و فرقی بین آنها نگذاشته چه غرض و عظم دادن و بزرگ شمردن المصائب و سوزانیدن قلوب است پس هر چه سبب آن باشد بقول بعضی از ظرفا این طایفه خوش آمد بلکه کار را بآنجا رسانند که اخبار واهیه و حکایات کاذبه را بذکر پاره اعتبارات ضعیفه و نکات سخیفه و استحسانات بارده باعتقاد خود محکم کرده و در عداد احادیث معتبره درج نماید بخاطر دارم در ایام مجاورت کربلای معلی و استفاده از علامه عصر خود شیخ عبدالحسین طهرانی طاب ثراه که در تبحر و فضل و اتقان عدیل نداشت سید عرب روضه خوانی از حله آمد و پدرش از معاریف این طایفه بود و اجزاء کهنه از میراث پدر داشت خدمت شیخ استاد آورد و غرضش استعلام اعتبار و عدم اعتبار آن بود و آن اجزا را اول و آخر نبود و در حاشیه

نوشته بود که این از مؤلفات فلان که یکی از علمای جبل عامل از تلامذه محقق صاحب معالم است برده بود چون در تراجم حالش مذکور نبود مراجعه نمود اصلا در مؤلفاتش اسمی از مقتل نبرده بودند و چون در خود اجزا مطالعه کردند معلوم شد که از کثرت اشتمال آن بر اکاذیب واضحه و اخبار واهیه احتمال نمیرود که از مؤلفات عالمی باشد پس آن سید جاهل اجزا را نهی فرمود از نشر آن و نقل از آن و لکن بعد از چند روزی بمناسبتی مرحوم فاضل دربندی آقا خوند ملا آقا مطلع شد و از آن سید گرفت و چون مشغول تالیف کتاب اسرار الشهاده بود روایات آن اجزا را متفرقا در آن کتاب درج کرد و بر عدد اخبار واهیه و مجعوله بیشمار آن افزود و برای مخالفین ابواب طعن و سخریه و استهزا باز نمود و او را با بجائی رسانده که عدد لشکر کوفیان را به ششصد هزار سواره و دو کرور پیاده رسانده و برای جماعتی روضه خوانان میدانی وسیع مهیا نمود که هر چه کمیت نظر را در آن بتازند باخر نرسانند و در بالای منابر با نهایت قوت قلب مستند ذکر کنند که فاضل دربندی چنین فرموده و فاضل مذکور از علمای مبرزین و افاضل معروفین و در اخلاص بخامس آل عبا علیهم الاف التحیة والثنا بی نظیر بود و لکن این کتاب در نزد علما و فن و نقادین احادیث و سیر بی وقع و بی اعتبار و اعتماد بر آن کاشف از خرابی کار ناقل و قلت بصیرت اوست در امور با آنکه خود در آن کتاب بتصریح بضعف روایات آن اجزاء و ظهور علامات کذب و وضع در آن کرده و لکن برای نقل آنها در آن کتاب عذری خواسته که در خرابه بار روایات آن اجزا شکست و از مطالب عجیبه آنکه برای خودم مرحوم مذکور حکایت و فرموده نقل کرد که من در ایام سابقه شنیدم که فلان عالم گفت یا روایتی نقل کرد که روز عاشورا هفتاد و دو ساعت بود و من در آن وقت آن را غریب شمردم و متعجب شدم از نقل آن و لکن حال که تامل کردم است روز عاشورا کردم خاطر جمع یا یقین کردم که آن نقل درست و آنهمه وقایع شود مگر در آن مقدار زمان این حاصل فرموده اینست بجهة طول زمان مین الفاظ ایشان بخاطر نمانده و در آن کتاب نیز آن را تقویت کرده و از این فقره پی بسلیقه ایشان باید برد ذکاه شود که بنای مؤلف کتاب بر اتقان و نقل از کتب معتمده است و لکن بجهة عدم مهارت و خبرت بر حال علما و ارباب سیر و مورخین و نداشتن قوه تمیز ثقات ایشان از غیر ثقات

با نبود

با نبود هر کتابی از سیر و تواریخ اعتماد کنند و مدار نقل غالب منقولات خود را بر آن گذارد و لکن در نزد اهل خبره چندان اعتباری ندارد و مطالب واهیه بسیار در آن نشر دهند لهذا در کتاب ایشان مؤلف منکرات عدیده یافت میشود با آن بنا و دعوی بلکه با افتخار و طعن بر دیگران و از این رقم بعضی مقاتل یافت میشود و چون ذکر آن خالی از مفسده نبود از آن ذکر نکردیم و نتیجه تمام این کلمات آنکه چنانچه روضه خوان بنای درست کاری دارد و شایق است که خود را در سلک علما زمان خاص دارد و در خود قوه تمیز کتاب معتمد هر چند از عالم متقی باشد نمی بیند و باین مقام نرسیده از اساتید اهل فن جویا شود و از گفته ایشان تجاوز نکند والا که باغوای شیطان رسم تازه گویی را گذاشته و از هر کتابی هر چند جنگ المزخرفات باشد نقل کند و از آنها بصورت جزم بیان کند البته خود را مهیا سازد برای تمام مفاسد مذکوره در مقامات گذشته شخصی در شهر کرمان خدمت عالم کامل جامع فرید آقا محمد علی صاحب مقامع و غیره قدس الله روحه رسید و عرض کرد در خواب میبینم بدندان خود گوشت بدن مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام را میکنم آقا او را نشناخت سر بزیر انداخت و متفکر شد پس باو فرمود شاید روضه خوانی میکنی عرض کرد بلی فرمود یا ترک کن یا از کتب معتبره نقل کن تنبیه سیم مستور نماند که علمای یهود چنین اعتقاد دارند و دعوی کنند که در آن چهل شب و روز که جناب موسی علیه السلام در بالای کوه طور سینا با خداوند تبارک و تعالی مکالمه داشت الواح توریه بر او نازل شد و در آن شش صد و سیزده حکم پیش مکتوب بود و نیز قانون و مطالب عدیده بلسان بر او القا شد و در سینه آنجناب ثبت شد و آنها بمنزله معانی و شرح آن قانون مکتوب بود و چون از مناجات فارغ و از کوه طور مراجعت نمود هرون را در خیمه طلبید و اولا آن قانون مکتوب یعنی توریه را باو تعلیم نمود آنگاه قانون زبانی در روایات را نیز باو آموخت و هرون پسر را آموختن آن دو قانون برخواست و بر طرف راست جناب موسی نشست آنگاه دو پسر هرون الیعازار و ایتامار داخل شدند و آنها نیز مثل پدر خود هر دو قانون را آموختند آنگاه یکی در طرف چپ جناب موسی نشست و دیگری در طرف راست جناب هرون نشست آنگاه هفتاد شیخ که ایشان را مشایخ سبعین میگویند هر دو قانون را یاد گرفتند و در خیمه نشستند آنگاه کسانیکه شایق تعلیم بودند آمدند

نقد خبر غیر عالم باشد از کتاب غیر معتمد هر چند از دم

آمده‌ایم

دیار گرفتند باین طریق که هردو برخواست و هر دو قانون ایشان خواند پس هردو پسرش بی حرمت شدند
دان دو را برانها خواند پس مشایخ بسبعین یکمرتبه اخراج نمودند دان اشخاص چهار مرتبه آن دو قانون را
شنیده و حفظ کرده و میگویند جناب موسی علیه السلام بدست خود سیزده نسخه از آن قانون
مکتوب نوشت و بهر فرقه نسخه داد و اما آن روایات زبانی را پس بیوشع تفویض نمود و یوشع در
وفات سپید مشایخ سپرد و مشایخ به پیغمبران تا آنکه رسید بجناب ارمیا و او به باروخ داد و باروخ به
عزرا سپرد و عزرا به شمعون صادق و شمعون به ابتیغنس گونوس و او به یوسف بن یحنان و او به
یوسی بن یوسیر و او به نتهان اربلی و یوشع بن برخیا و این دو بیهودا ابن یحیا و شمعون بن شطاح
و این دو به شمایا و ابطلیون و این دو به هلل و او به پسرش شمعون و او به پسرش گملئیل و او به
یهودا حق دوش یعنی مقدس پس از طول این مدت که آن روایات و قانون از سینه بسینه اثر
میکرد این یهودا آنها را در مدت چهل سال با مشقت زیاده در کتابی جمع کرد و نام او را
مشنا گذاشت و این کتاب را یهود بغایت تعظیم کنند و معتقدند که تمام آن از جانب خداوند
و واجب التسلیم است و در میان ایشان رواج تمام دارد به درس و تدریس بلکه گویند قانون
مکتوب یعنی توریة بمنزله آب است و مشنا بمنزله شراب ممزوج به ابازیر مناسب آن و گاهی
تشبیه کنند اول را به نمک و دوم را به فلفل و ابازیر گوارا و علمای بزرگ یهود دو تفسیر برای مشنا
نوشتند یکی در قرن سیم در اورشلیم یعنی بیت المقدس و دیگری در اوائل قرن ششم در بابل
و این دو تفسیر را گمارا اورشلیم و گمارا بابل گویند و گمارا بمعنی کمال است یعنی کمال توریة است
و مجموع این دو تفسیر را گمرالان گویند و چون با مشنا جمع شوند از اطالموت گویند و بجهة
تمیز گاهی گویند طالموت اورشلیم و طالموت بابل و بجهة اغلاق اول و سهولت دوم رغبت
یهود به ثانی بیشتر و اعتنا ایشان بآن زیادتر است این خلاصه معتقد ایشان در این مقام
و حاصل آنکه کلمات بسیاری از جانب خداوند تبارک و تعالی در شب طور بر قلب جناب موسی
علیه السلام نازل شد و تا قریب به دو هزار سال محل این کلمات صدور انبیاء و اوصیاء علیهم السلام
بود و از سینه بسینه نقل میکرد و چون در منزل آخر به سینه یهودا حق دوش رسید آنها را از سینه

خود

که در عصر جناب عیسی ع بود و او به پسرش شمعون داد و به پسرش گملئیل و او به پسرش شمعون ح

خود بیرون آورد و در کتابی که نام آن مشنا است جای داد و صدق تمام این اعتقاد و دعوی
و کذب آن یا صدق بعضی و کذب بعضی بر ما معلوم نیست و از اهل بیت عصمت علیهم السلام در این
باب چیزی بنظر نرسیده بلی صدوق در کتاب خصال روایت کرده از ابن عباس که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عزوجل را نازل کرد یکصد و بیست و چهار هزار کلمه در شبانه
روز با موسی علیه السلام و در آن مدت طعامی و شرابی نخورد و چون برگشت بسوی بنی اسرائیل
از شنیدن سخنان آدمیان مشمئز شد بجهة حلاوت کلام حقتعالی که در مسامعش جای گرفته بود
و این خبر فی الجمله تصدیق اصل دعوای ایشان میکند بر حال بر اخوان مؤمنین مخفی نماند که بحکم
اخبار متواتره در میان مسلمین که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آنچه در امتهای سابقه گذشته نظیر
آن در این امت واقع خواهد شد و در اخبار اهل بیت علیهم السلام ببعضی از آن وقایع و نظیران اشاره
شده و علمای اعلام نیز فکر نمودند بعضی وقایع و قصص این امت را منطبق کردند بر وقایع امم سالفه
خصوص بنی اسرائیل بایست برای این قصه مذکوره نظیری در این امت باشد و تا قریب
بعصر ما نبود و احدی را ندیدیم که بآن اشاره نماید ولکن جماعت روضه خوانان چشم ما را روشن
و دل ما را سفید و صدق اخبار نبویه را در مورد مذکور واضح و هویدا نمودند و با قوال و افعال
خود نظیر آن واقعه را در این امت بمقام حس و عیان در آوردند توضیح این اجمال آنکه روایات
بسیاری در این باب بزبان عربی که بهترین اسباب صحت سند و قوت متن خبر است در سینه بسیار
در این باب بزبان عربی که بهترین از اینجماعت که بعضی آنها در نهایت فصاحت و بلاغت
است در السنه روضه خوانان مانده آنها را با تمام قوت قلب بالای منابر خوانند و برای
جمله از آنها راوی خصوصی معین کنند و نام برند و مجالس ماتم را بآن اخبار و حکایات رونق تازه
دهند و آنها را بسوزانند چشمها را بگریانند و نالها را بلند نمایند ولکن در سنین متوسطه و لکن
ثقه و بضاعت و بذل میسور همت در صدد پیدا کردن ماخذ آن اخبار در کتابیکه از آن
این طائفه روایات را برداشتند بر آمده خود و جماعتی از اهل اطلاع و خبرت و ارباب بینش
و بصیرت تا کنون اثری از آن پیدا نشد و در کتب اساتید فن حدیث و خبر و ارباب کتب

این م

بحصر و حصر در طبقات عصرهای گذشته نشانی از آنها نیست حتی در کتب جماعتی که روایات مسامحه دارند در نقل
اخبار ضعیفه در این مقام داشتند و بکر رسؤال از ماخذ شد گاهی حواله کرده بکتاب بعضی از علما مثل سید
جزائری و امثال او که از مصنف صاحبین در این مقام مدعی عرف کرده و رنج بسیار کشیده الکتاب
بدست آمد معلوم شد حواله محل بود و گاهی حواله بکتابی کردند که اصلا ذکری از آن در اول
نیست و گاه بمقتل ابی مخنف جلیل که احدی در مؤلفاتش اسمی از مقتل نبرده و گاهی حواله بیلاد مثل
بحرین و قطیف که راه تفحص آن مسدود است و باین قسم بهانه ها منکران از اعدا طفره زنند و این
سر را از جانب مخفی نمایند و چون جمله از اینجماعت در عداد معتبرین محسوب و بنای ایشان بر
تحرز از گفتن دروغ جز بیست عمدا ناچار بایست بجهة حمل کار ایشان بر صحت بمقتضای آخرت
سلمانی آن رشته مشنا که در بنی اسرائیل بود دست بیچاره دریم و بگوییم این روایات دست
بدست و سینه بسینه در سلسله اینجماعت در عداد معتبرین باین طبقات رسیده و در اعصار قریب
بعصر ما و در این زمان اندک اندک بنای جمع آنها شد و در کتب گاهی بقول بعضی در مجموعه والد
مرحوم و گاهی در جنگ استاد مغفور و گاهی در مقتل فاضل کذائی و گاه برای آنها اسم تازه گذاشته
میشود و گاه از آن مجموعه با اختلاف ترتیب در مجموعه دیگر و بجهة تعدد ماخذ خبر قوت میگیرد و چون
جمع شود مشنای این امت میشود و لکن مشنای یهود کتاب معین معهود است که بملاحظه آن دو تفسیر
از زیادی و نقصان مصون و محروس است و اما روایات مشنای این امت دارای قوه
نوبه خاصیه است که هرچون از مجموعه بمجموعه دیگر نقل کنند فورا نمو کنند و بابرکت شوند و شاخه و برگها
تازه با طراوت و نضارت برای آن پیدا گردد و چون در سیر منزل منابر رسد و موسم نقل آنها رسد
قوه حیوانیه در او ظاهر گردد و بال و پر پیدا کنند و چون طیر خیال در هر لمحه بجهات مختلفه پرواز
کنند و ما بجهة مثال بیاری از آنها اشاره کنیم با آنکه مختصری از او ذکر کنیم که معلوم شود کدام خبر است
چه نقل تمام با وضع رساله مناسبت ندارد اول نقل کنند از حبیب بن عمرو که رفت خدمت امیر
المؤمنین علیه السلام بعد از رسیدن ضربت بفرق مبارکش و اشراف و رؤساء قبایل و شرطة
الخمیس در حضور انورش بودند میگوید و ما منهم احد الا و دمع عینیه یترقرق علی سوادها

علی

علی امیر المؤمنین علیه السلام و فرزندان الخضاب نظر کردم که سرها بزیر انداخته و ما تنفس منهم
متنفس لا وظننت ان شظایا قلبه تخرج من انفاسه میگوید اطبا جمع کردند و اثیر بن
عمرو ریه گوسفند را باد کرد و داخل الجراحت کرد و بیرون آورد دید بمغز سر آلوده است حاضرین پس
غریو و ناله ... مأیوس شدند پس سرها بزیر انداخته آهسته میگریستند از ترس آنکه
زنان نشنوند جز اصبغ بن نباته که طاقت نیاورد و نتوانست خودداری کند و دفعتان شرق بعبرته
پس حضرت چشم باز کرده بعد از کلماتی حبیب میگوید گفتم یا ابا الحسن لا یهولنک ما ترى فان
جرحک غیر ضائر فان البرد لا یزیل الجبل الاصم و نفحة الهجیر الخضم و الصل یقوی اذا
ارتعش و اللیث یضری اذا احتنق بعد حضرت جواب داد و ام کلثوم شنید و گریست حضرت
او را خواست داخل شد خدمت پدر بزرگوارش و ظاهر این نقل چنین است که در حضور همه
اینجماعت آمد و عرض کرد اشت شمس الطالبین و قمر الهاشمیین ... المرصد
و انکسف ... المنعقد عن ما اذا اشاهت الوجوه ولا و جمعنا اذا الموکب لکنه فلا ...
تا آخر این خبر مسجع مغلق که از شنیدنش صرف نفس محظوظ میشود و لکن صد حیف که اصل بی اصل و در
شریف ثقه جلیل هاشم بن محمد خبر عمرو و آمدن جراح را دارد ابدا از این کلمات در آن چیزی
یافت نمیشود و هم چنین ابو الفرج در مقاتل الطالبین معالجه اثیر بن عمرو را ذکر کرده بدون
این شرح و حواشی دوم خبر طولانی در کیفیت بیرون آمدن حضرت سید الشهداء علیه السلام
از مدینه طیبه که در میان اینجماعت رائج و فاضل دربندی در اسرار اسرار خود از بعضی ... نقل
شاگردانش روایت کرده که او از پدرش از جدش که از اعاظم اهل کوفه بود و مکتوبی آورده و جواب
خواست حضرت سه روز مهلت خواست روز سیم ما همه بهم مشغول شدند گفت برده ام ... جلالت
شان پادشاه حجاز را که چگونه سوار میشود آمد دید حضرت بر کرسی نشسته بنی هاشم دور سر گرفته و جوانان
ایستاده و اسبان زین کرده و چهل محمل که همه را بحریر و دیباج پوشانیده اند حاضر نگاه و کیفیت سواری
بشری عجیب نقل کرده که بر سطران مشتمل است هرچند دروغ و این شخص همراه بود تا عصر روز
یازدهم که ابن سعد امر کرد شتران بی جهاز حاضر کردند برای سوار شدن اسیران و در آنجا نیز شرحی

لا یخفف الجرح الخضم
خدش م
لیبین م — دستاس کیشهام
ارقم

کاو در مجموعه که از انست مسند ببعضی روضه خوانها که دیده که از عبد الحسین سنان کوفی روایت کرده

نانه داره انگاه بیادش امد سواری در اثر دو زبان جلالت پس کریست تا اخر خبر که انسان متعجب است

از کیفیت ساختن ان دا زان عجیب تر ضبط کردن چنین فاضلی اثر ادر کتاب خود و حال انکه و

که در ارشاد مفید مرویست که چون خواست حضرت از مدینه طیبه بیرون بیاید همین ایه را خواند

فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین و وارد مکه معظمه شد این ایه را

تلاوت فرمود و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل و سیره و زی

مذکور در این خبر اصل زی جبابره و ملوک است با سیره امامت غایت مباینت را دارد سیم

خبر طولانی در رسالۀ شجاعت است که خلاصه ان انکه جناب زینب سلام الله علیها در شب عاشورا

بجهة هم و غم و خوف از اعدا در میان خیمه‌ها سیر میکرد برای استخبار حال اقربا و انصار زینت

بن مظاهر اصحاب را در خیمه خود جمع کرده و از انها عهد میگیرد که فردا نگذارند احدی از بنی هاشم

قبل از ایشان بمیدان بروند بشرحی طولانی انحذره سرور امد نشست خیمه ابی الفضل دید

الجناب بنی هاشم را جمع کرده و بهمان قسم از ایشان عهد میگیرد که نگذارند احدی از انصار پیش

از ایشان بمیدان رود مخدره مسرور در خدمت حضرت رسید و تبسم کرد حضرت از تبسم او تعجب کرد و سبب

پرسید انچه دیده عرض کرد تا اخر خبر که واضع از این فن بی‌بهره بود تمام چهارم نقل کنند با بود

و کذا انکه در روز عاشورا بعد از شهادت اهل بیت و اصحاب حضرت ببالین امام زین العابدین

علیهما السلام امد پس از پدر حال معامله جناب را با اعدا را پرسید خبر داد که بجنگ کشید پس جمعی از

اصحاب را اسم برد و از حال انها پرسید در جواب قتل قتل تا رسید به بنی هاشم و از حال جناب علی

اکبر و ابی الفضل سؤال کرد بهمان قسم جواب داد و فرمود بدان در میان خیمه‌ها غیر از من و تو

مردی نمانده این خلاصه این قصه است و حواشی بسیار دارد و صریح است در انکه الجناب

از اول مقاتله تا وقت مبارزت پدر بزرگوارش ابدا از حال اقربا و انصار و میدان جنگ خبری

نداشت پنجم خبر عجیبی که متضمن است طلب کردن حضرت هنگام عزم رفتن بمیدان اسب سواری را

و کسی نبود اسب را حاضر کند پس مخدره زینب رفت و آورد و انحضرت را سوار کرد و جبهت تعدد و بنا بر

مکالمات بسیار بین برادر و خواهر ذکر شده میشود و مضامین ان در ضمن اشعار حزین

وفارسی

وفارسی نیز در امده و مجالس را بان رونق دهند و شور در ارند و الحق جای گریستن است اما نه

برای مصیبت بی اصل بلکه در گفتن چنین دروغ واضح و افترا بر امام علیه السلام و در بالای منبر

و نهی نکردن انانکه متمکنند از نهی کردن بجهة بی اطلاعی یا ملاحظه عدم نقص در بعضی شئونات و متمکن

نبودن ضعیف الحال از عرض کردن بان کوینده بی انصاف کذاب که ای متحری بر خداوند جبار

در مقاتل معتبره موجود است که اول صبح عاشورا پس از ارایش صفوف حضرت بر شتری سوار

شدند و ان خطبه بلیغه را بجهة اتمام حجت خواندند انگاه فرود امدند و اسب خاصه رسول خدا صلی الله

علیه و اله را که بجهة سواری خود او صیانش خریده بودند و ان را مرتجز میگفتند که در السنه عوام جناح

معروف شده خواستند و سوار شدند و تا اخر کار سواره بودند گاهی بجهة بعضی حوائج مثل

نشستن بربالین شهیدی یا حمل نعشی یا نماز کردن یا تغییر لباس یا وداع بعضی فرود می امدند

و باز سوار میشدند مگر انکه در جواب بگویند و سخف تمسک نمایند که در اخر وداع اسب فرار کرد

کسی نبود بیاورد این هم جواب دارد که بروایت معتبره جناب ابی الفضل با هم بمیدان رفتند

و شیخ مفید در ارشاد در شرح مقاتله انحضرت بعد از قضیه قاتله مالک بن انسر و شهادت عبدالله

بن الحسن علیه السلام و رسیدن زخمهای بسیار در بدن مبارکش روایت کرده که سه نفر یا چهار

نفر از اهلش با انجناب بودند و دشمنان را از انحضرت دفع میکردند تا انکه ایشان نیز شهید

شدند و حد سابایید از غلامان و موالیان باشند ششم نقل کنند با اظهار حزن و اندوه

بعبارات مسجعه که زینب خاتون امد ببالین حضرت در قتلگاه و برادر بجود منت

بنفسها علیه و هی تقول اانت اخی اانت رجانا اانت کهفنا اانت حمانا الخ

و قدری از احوال در اقسام دروغ گذشت هفتم خبریست لطیف و مبکی با مقدمات که

احتمال در دو خبر از ذهن سامعین محو کنند و سند را به ابوحمزه ثمالی بیچاره منتهی کنند که روزی

امد در خانه حضرت امام زین العابدین علیه السلام و در را کوبید کنیزکی چون فهمید ابوحمزه

است خدا را حمد کرد که او را رساند که حضرت را تکلیم دهد چون امروز دو مرتبه بیهوش شده‌اند

پس داخل شد و تسلی داد بانکه شهادت در این خانواده عادت و موروثی است جد

جد و عم و پدر و عم پدر همه شهید شدند در جواب او را تصدیق نمودند و فرمودند و لکن اسیری در این

خوا خانواده عادت نبوده مگر بنو هاشم که شمه از حالت اسیری عمه‌ها و خواهران بیان کردند و اگر خبر اصل

میداشت برای مجالس مصیبت بسیار بهم مانده بود هشتم خبری از ان سوزناکتر که جز سید دفن کسی

تتو شد انرا باین نحو ترتیب داده و سند را بهشام بن الحکم مظلوم رسانند و خلاصه ان انکه گفت با میکه

حضرت صادق علیه السلام بعد از بغداد بر در و حسب الامر باید در محضر مبارک حاضر باشم روزی بعضی

از شیعیان او را دعوت بمجلس عزای جد بزرگوارش کرد عذر خواست که باید در انمحضر حاضر باشم گفت

رخصت بگیر گفت نور که هم این مطلب در حضورش برده که طاقت ندارد گفت بد اذن بیا گفت روز

بعد که مشرف شدم جوابی بجو ونتوانم رخصت گفت بالاخره او را برد بعد از ان مشرف شد حضرت جوابا

بعد از تکرار عرض کرد فرمود گمان داری من در انجا نبودم یا چنین مجالس حاضر نشوم عرض کرد حضرت

را در انجا ندیدم فرمود وقتیکه از حجره بیرون امدی در محل کفشها چیزی ندیدی عرض کرد جامه در انجا

افتاده بود فرمود من بودم که عبا بر سر کشیدم و روی زمین افتادم و چون درست حفظ نکردم شاید

تحریفی در ان کرده باشم خبر مفصل و بسیار گریه اورکاش پایه داشت و احتمال صدق در ان میرفت

بهمین مقدار بهتر انکه اکتفا کنیم و این تتمه را ختم نمائیم بذکر خواب عجیبی که برای جماعت روضه

خوانان موعظه است بلیغ و پندیست نافع صورت ان چنانچه در کتاب دار السلام نقل کرده است

که سیدی فاضل از معتبرین روضه خوانان شبی در خواب دید که گویا قیامت برپا شده

و خلق در نهایت وحشت و هر کس بحال خود مشغول و ملائکه ایشان را میرانند بسوی حساب و بالای سر من

دو موکل بود و من چون این دهشت را دیدم در اندیشه عاقبت خود که با این سنگینی کار بکجا خواهد

خواهد کشید در اینحال دو نفر از انجماعت مرا امر نمودند بحضور در محضر خاتم النبیین صلی الله علیه و اله

چون حال کار خطرناک بود مسامحه کردم فورا مراکب شدند یکی در پیش و دیگری در عقب من در وسط

هراسان و ترسناک سیر میکردم که دیدم عماری بسیار بزرگ که بر دوش جماعتی از طرف راست راه

میروند بالهام الهی دانستم که در ان عماری سیده زنان عالمیان است صلوات الله علیها و چون

بعماری نزدیک شدیم فرصت را غنیمت دانسته از دست موکلان فرار و خود را بزیر عماری رسانیدم

پس ازا

از واقعه محکم و محل منیعی دیدم که پیش از من جمعی از گنهکاران باینجا پناه برده بودند و موکلین را دیدم از عماری

دور و قدرت بر نزدیک شدن عماری ندارند و بهمان اندازه دوری با ما سیر میکنند و باشاره التماس کردند

بر گردیم قبول نکردیم انگاه با اشاره ما را تهدید کردند چون تکیه گاه خود را محکم دیدیم ما نیز ایشان را تهدید

میکردیم و با همین قوت قلب سیر میکردیم که ناگاه رسولی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و اله رسید و باین

مضمون از جانب انجناب گفت که جمعی گنهکاران امت بتو پناه اورده‌اند ایشان را بجناب بسپار و اذن که

ایشان برسیم پس انمخدره اشاره فرمود که موکلان از هر طرف رسیدند و ما را بموقف حساب کشاندند

در انجا منبری دیدم بسیار بلند که پله‌های زیادی داشت و سید انبیاء صلی الله علیه و اله بر بالای

ان نشسته و امیرالمؤمنین علیه السلام بر پله اول ان ایستاده و مشغول است برسیدن حساب خلایق

و انها در پیش روی انحضرت صف کشیده چون نوبت حساب بمن رسید مرا طلب کرد و بنحو درشتی

و توبیخ فرمود چرا ذلت فرزندم حسین را خواندی و او را بذلت و خواری نسبت دادی پس

در جواب متحیر شدم و جز انکار چاره ندیدم پس منکر شدم که نخواندم پس دیدم در دی بباز دیدم از سینه

گویا میخ اهنی در ان فرو رفته ملتفت شدم بطرف خود مردی را دیدم که در کفش طوماریست از ان

بمن داد گشودم دیدم صورت مجالس من در ان بود و در هر جا هر وقت هرچه خوانده بودم در ان

ثبت شده بود و از انجمله همان فقره که من سؤال کردند پس حیله دیگر بخاطرم امد گفتم مجلسی رحمه الله

انرا در جلد دهم بحار ذکر کرده پس یکی از خدام حاضرین فرمود برو از مجلسی انکتاب را بگیر پس ملتفت

شدم دیدم از طرف راست منبر صفوف بسیار است که اول ان جنب منبر و اخر ان خدای

داند که بکجا منتهی میشود و هر عالمی مؤلفاتش در پیش رویش گذاشته شخص اول در صف اول

مرحوم مجلسی است چون رسول حضرت پیغام را باو رساند در میان کتب ان کتاب را برداشت

باو داد گرفتم و در دست او فرمود بمن ده گرفتم و در بحر تحیر فرو رفتم زیرا که غرض از ان

حیله و افترا و خلاصی از ان مهلکه بود پس ان را داد و اق از ابهوده بهم زدم در اینحال حیله

دیگر بخاطرم امد پس گفتم انرا در مقتل حاجی ملا صالح برغانی دیدم باز بخادمی فرمود برو و باو

بگو کتابرا بیاورد و رفت و گفت در صف ششم یا هفتم شخص ششم یا هفتم

حاجی مذکور بود کتاب را خود برداشت و اوراق پس از فرمودن آن فقره را بدان پیدا کنم دوباره خوف برگشت
و مضطرب شدم و راه چاره از هر طرف بسته شد بیهوده مشغول بر گردانیدن اوراق بودم با قلب پریشان
که در روضه از جنابت خفقانی رسید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمقام رسانید که اگر علی علیه السلام
این قسم مشغول حساب شود و در مقام مناقشه در آید برای احدی نجات نخواهد بود پس امیر المؤمنین
علیه السلام در مقام ملاطفت بر آمدند و آن اضطراب و خوف رفع شد چون از خواب بیدار شد
جماعتی از اهل صنف خود را جمع کرد و آنچه در خواب دیده بود نقل نمود و گفت ما من لیس من خود
اقامه شروط روضه خوانی را که علیهم السلام ترک میکنیم و هر که جرا تصدیق میکند سزاوار است که اخبار او را
دست آن بکشد با آنکه سالیانه مبالغ خطیری از این راه باو میرسید از آن چشم پوشید و دست
از روضه خوانی کشید تنبیه چهارم در ذکر چند شبهه که بسبب تجری این جماعت بلکه بعضی از ارباب
تالیف شده در نقل کردن اخبار و حکایات بی اصل و ماخذ و اخباریکه احتمال صدق در آنها نمیرود
و یا آن احتمال بغایت ضعیف است بلکه در بافتن دروغ و جعل اخبار و حکایات متضمن پاره
مصائب وارد شده محض گریانیدن مؤمنین و رونق دادن مجالس تعزیه و جواب آن او هام و حجه
و آن چیزیست اول آنچه بعضی از دروغ پردازها نقل شده که در اخبار مدح ابکاء و ترغیب در گریانیدن
شیعیان ذکر شده که بچه قسم بگریانند و چه بگویند و چه بخوانند و از این ذکر نکردن معلوم میشود هر چه
سبب گریانیدن و وسیله سوزانیدن دل و بیرون آوردن اشک باشد از دیوکان ممدوح و مستحسن
است هر چند دروغ باشد پس بمقتضای این اخبار باید گفت که جواز آن اخبار بسیار که در موت
در دروغ گفتن وارد شده هر چند در نهایت اعتبار است دروغ گفتن در غیر مقام تعزیه داری و ذکر
مصیبت است نظیر آنچه بعضی در باب غنا گفتند و بهمین بیان او از خوانی و خواندن که را در مراثی
بلکه در تلاوت قرآن مجید جایز کردند و باین بیان توان بسیاری از معاصی کبیره را مباح بلکه
مستحب کرد و برای فساق جاده وسیعی بسوی آن معاصی باز نمود زیرا که اخبار فضیلت در موت
ادخال سرور در قلب مؤمن قضای حوائج و اجابت خواهش او و سعی و کوشش در انجاح
آن ضعاف اخبار ابکاء است پس هر فاسقی هر زن زانیه که دید و خواهش نمود بواسطه بردنش و زنا

یادستی

یادستی بسینه اش بمالد یا کار را بجای نازک رسانند بر زن رواست بمقتضای اخبار استحباب ادخال سرور
یا اخبار استحباب قضای حاجت غیر آنها اجابت نماید و خود را تسلیم کند و آن ثوابها را بروح ذاکر بخشش
برساند و هکذا در لواط و مقدمات آن و امثال اینها از معاصی شهوانی و مردم بر بردی شعوری پوشیده
نیست که این رشته سخن خلاف ضرورت دین و مذهب و سبب بیرون رفتن از آئین کیش و ملت
است و جواب اصل شبهه در فقه و در کتاب مکاسب مشروح شده و اجمال آن که در اینجا توان گفت
آنکه مستحب هر چند بسیار بزرگ باشد با حرام هر چند در نظر بسیار حقیر باشد نتواند معارضه کند و طاعت
الهی را نتوان بوسیله امری که سبب غضب و سخط اوست بجای آورد و بآن نزد خداوند تبارک و تعالی
متقرب شد بلکه مورد و محل تمام مستحبات آن فعلی است که بحسب ذات جایز و مباح باشد پس اگر
حرام شد و دارای مفسده عظیمه شد که بجهت آن مفاسد و مفسده نهی فرمودند از کردن ابکاء خصوص
اگر ابکاء از مقدمات مستحبی باشد که نتوان آن مستحب را بجای آورد مگر بکردن آن حرام محلی برای آن
مستحب نمی ماند و این مطلب بعید نیست مرکوز اذهان تمام اهل شرع باشد آیا هیچ عامی متدینی
احتمال میدهد که اگر رفتن بکربلای معلی برای زیارت حضرت ابی عبد الله علیه السلام منحصر شد
در سوار شدن بر اسب مغصوب یا نشستن در کشتی مغصوب یا عبور کردن در خانه و بستان غیر با نهی
مالک آن و امثال این از محرمات آن رفتن جایز بلکه مستحب باشد بجهت اخبار فضیلت زیارت
آنحضرت که صد مقابل اخبار ابکاء است حاش که چنین توهم فاسدی کند و ارتکاب آن کبائر را
بجهة احتمال درک آن مستحب جایز داند و حاصل مقصود آنکه ابکاء مؤمن مثل اعانت او بر نیکی
و قضای حاجت اوست که با جماع علما چنانچه استاد اعظم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه نقل فرموده
باید اول جواز و اباحه آن وسیله و سببی که بآن ابکاء و اعانت و قضای حاجت محقق میشود معلوم
کرد تا بشود از او داخل در اخبار استحباب آن سه کار کرد و نشود که بآن اخبار آن وسیله را اگر حرام باشد
مباح کرد مثل آنکه ظلم یا دزدی حلال شود چون بآن اعانت مؤمن میشود در ادای دینش یا انجام
امور دیگرش و هکذا از قبایح مفاسد که بر این رشته سخن آن دروغ پرداز که از بافته مترتب میشود
آنکه ناچار باید هر حرامی که وسیله گریانیدن باشد مانند دروغ گفتن جایز باشد زیرا که فرقی در این باب

مضمون

بدین دروغ گفتن جایز باشد نیز بلکه و سایر محرمات نیست و آنچه در این بافته اینجا باید و این شبهه اگر چه قابل
ذکر نبود اما شاید در ذهن بعضی عوام بیچاره دخل شود لازم بود که مفاسد از آن ابراز دهند و بیرون آید که معصیت
دروغ گفتن و غنا خواندن در مراثی و تلاوت قرآن و نظایر آنها از طاعات و قربات بمراتب بیشتر
ان سخت تر است و از لطایف حکایات مناسب اینمقام آنکه یکی از ثقات اهل علم برای من نقل کرد
که وقتی از یزد پیاده رفتم بمشهد مقدس از راه بیابان که مشقت بسیار دارد و در سر منازل وارد قریه
از دهکده های خراسان شدم قریب به نیشابور چون غریب بودم رفتم به مسجد آنجا چون مغرب شد
اهل ده جمع شدند و چراغی خادم روشن کرد و پیشنماز آمد و نماز مغرب و عشا را بجماعت کردند آنگاه
پیشنماز رفت بالای منبر نشست پس خادم مسجد دامن را پر از سنگ کرد و برد بالای منبر نزد جناب
آخوند گذاشت متحیر ماندم برای چیست آنگاه مشغول روضه خوانی شد چند کلمه که خواند خادم برخاست
و چراغ را خاموش کرد تعجبم بیشتر شد در اینحال دیدم بنای سنگ انداختن شد از بالای منبر بر آن جماعت
و فریادها بلند شد یکی میگوید ای وای سرم دیگری فریاد از بازو دستش از سینه و هکذا گریه ها و شیونها بلند
شد قدری که گذشت سنگ تمام شد آخوند مشغول دعا شد و چراغ را روشن کردند مردم با سر و صورت
خونین و دیده ای اشکبار رفتند پس نزد پیشنماز رفتم و از حقیقت این کار شنیع پرسیدم گفت روضه
میخوانم و این جماعت بغیر از این قسم عمل گریه نمیکنند لا بد باید باین حیله ایشان را بگریانم دوم استناد بسیره
علماء در مؤلفات خود بر نقل اخبار ضعیفه و ضبط روایات غیر صحیحه در ابواب فضایل و قصص و مصائب
و مساجد ایشان در این مقامات خصوص مقام خبر چنانچه مشاهد و محسوس است یا مثل شیخ مفید
طاب ثراه در کتاب ارشاد در تمام ابواب متعلقه بحالات ائمه علیهم السلام سوی باب مقتل حضرت
ابی عبد الله علیه السلام بطرز سایر کتب اصحاب اخبار با سند و راوی اصل نقل میکند و اما در باب
مقتل تمام وقایع را از یک رشته کشیده و از کلبی و مداینی و غیر این دو از اصحاب سیر نقل نموده
ابو الحسن مداینی از معروفین علماء اهل سنت و شیخ بخاری معروف است و کلبی نیز چنین است
اگر چه بعضی او را شیعه میدانند و لکن هر دو در سلک ارباب تاریخ و سیرند و هکذا غیر شیخ مفید
و تایید میکند سیره علما را در این مقام یکدسته احادیث که آنها را اخبار تسامح میگویند و حاصل

مضمون

مضمون آنها آنکه فرمودند هر کس بشنود عملی را با او برسد که ثوابی برای آن مقرر نموده اند و وعده
داده اند پس آن عمل را بجای آرد باميد رسیدن بآن ثواب آن ثواب را باو خواهند داد هر چند پیغمبر صلی الله
علیه و آله آنرا نفرموده باشد یعنی آن خبر از اصل دروغ باشد و معلوم است هر کس برای دیگری
خبری نقل کند و آنرا نسبت داد بآن بزرگواران یا آنرا در کتابی دید داخل در آن
اخبار میشود و میتوان گفت که باو رسیده یا آنرا شنیده پس اگر آنرا عمل کرد باجر آن خواهد رسید و لو
نیست که عمل بخبر در هر جایی بمناسبت مفاد آن خبر است مثلا عمل کردن بخبر ضعیف متعلق بنماز مخصوصی
بجا آوردن آن نماز است و بروزه مخصوص گرفتن آنست و بصدقه معینه دادن آنست و با فطار
دادن مؤمنی خوراندن اوست و عمل بخبریکه در آن فضیلت پاره مأکولات است خوردن آنست
و هکذا و عمل با خبار ضعیفه در ابواب فضایل و قصص و مصائب گوش دادن و حفظ کردن
و ضبط نمودن و ثبت کردن و نقل نمودن آنست پس در اینمقام خبر هر قدر ضعیف باشد بمقتضای
این سیره معلومه علما و اخبار معتبره تسامح نقلش جایز و بر گوینده و خواننده و نویسنده حرجی و ایرادی
نیست بلکه مثوبات ذخیره شده برای آن اگر درست بود و واقع داشت البته خواهد رسید و این کلام
بالجمله تمام و متین است و لکن در باب تایید خوبی است بر رکنی اگر چه از کلام بعضی از بزرگان است
که در محل آن باید ذکر بود و آنچه مناسب اینجاست آنکه در محل آن صغیر سیره علما هر چند التفات کنی
این تایید از مغالطه است که چون مکشوف شود دیگر دردی از بازار کساد و سوق فاسد این
جماعت دوا نخواهد کرد و توضیح آن متوقف بر ذکر مقدمه است و آن اینست که علمای عظام
که از عصر ائمه علیهم السلام و عصر روات و محدثین قریب بآن بزرگواران دور افتادند و جمعی
و احادیث موجوده در کتب بسیار بود و جمله اسباب تمیز دادن حدیث سالم از غیر سالم در دو دست
راست گو از راوی دروغگو از میان رفته و دست آن بمیرسید ناچار شدند و بآن اسبابی که برای
ابکار باقی مانده بود بقدر قوه و میسور میزان صحیح درست کردند و از ردی آن میزان احادیث و اخبار را
بر چند نوع کردند اول صحیح و آن خبریست که تمام سلسله راویان آن شیعه امامیه اثنا عشری عادل
باشند دوم حسن و آن خبریست که تمام آن سلسله اثنا عشری ممدوح باشند یعنی اینکه تمام

ایضا م
که از فرموده بعضی بزرگان مستفاد
میشود اگر تمام باشد فی الجمله همان در
خصوص موارد سیره علماء باید
تمام داشت و تصدیق نمود نه بر
وجه کلیه و همه جا تا مجال عمل این
جماعت روضه خوانان که کلام
در آنست مفید و برای ایشان تمسک
صحیح باشد چه این کلام باین بیان
که ذکر شد مبنی بر صحیح

الخبر م

ستایش و مدح کرده باشند ولکن بحد عدالت نرسیده مثل انکه فلان ادم خوبی است یا صادق است
یا زاهد یا عابد و امثال این اوصاف یا بعضی از ان سلسله چنین باشد بشرطیکه باقی مانده از صنف اول
باشند سیم موثق و ان خبریست که سلسله راویان او عادل باشند اما در مذهب غیر امامی باشند مثل سنی
و زیدی و کیسانی و واقفی و فطحی و ناووسی یا بعضی چنین باشند ولکن تتمه امامی باشند عادل یا
ممدوح بنابر احتمالی چهارم انکه تمام سلسله راویان یا بعضی اگرچه یکنفر است فاسق باشند یا انکه حالش معلوم
نباشد یا انکه در کتب رجال اسم او را اصلا نبرده باشند یا برای خبر اصلا سلسله سندی ذکر نکرده باشند
یا از سلسله راویان یکی یا بیشتر در اول سند یا وسط ان یا اخر ان افتاده باشد و معلوم نشود ان شخص
کیست تمام این اقسام داخل در ضعیف است باین اصطلاح و تمام اخبار از این چهار نوع بیرون
نرود اگرچه بعضی قسم پنجمی گفتند و سلسله که تمام ان ممدوح غیر امامی باشد یا بعضی ان بشرطیکه
[illegible] قوی نامیدند که بهر حال در میان این اعلام اختلاف شده که دلیل برای اثبات سابق م
واجب و حرام در فقه ازسنت کدام نوع از این انواع چهارگانه است بعضی اقتصار بر همان نوع که یکی از ادله است م
صحیح کرده اند بعضی با حسن و بعضی با موثق و بعضی هر دو را بان ملحق نمودند و بعضی قسم چهارم را
نیز بران افزودند بشرطیکه علما در مورد ان خبر ضعیف بان عمل کرده باشند پس ضعف ان خبر بجهت
عمل ایشان قوت گیرد و شکستگی ان بموافقت ان جماعت بسته خواهد شد و اما در غیر واجب و حرام
پس مشهور علما شرکت دارند در عمل بخبر ضعیف هرچند در ان مورد عاملی و جابری نداشته
باشد و براین وتیره سیر میکنند در ابواب مستحبات بلکه مکروهات و همچنین در ابواب فضایل
و مصائب و قصص ولکن چون در سیره ایشان بتامل سیر کردیم و در موارد عمل ایشان نظر نمودیم
معلوم شد انچه بایشان نسبت دادند در این مقام راست بلکه جمعی از اعلام باان تصریح نمودند
امانه بان نحو نحو اطلاق و عموم که در بادی نظر در کلمات ایشان توهم رفته و در بعضی اذهان
غیر مستقیمه داخل شده بانکه در ابواب مذکوره هر خبر از هر کس شنیده شود چه شنونده کو نیز
نشنیده یا نشناسد و پس از شناختن چه انکه فاسق بی مبالات باشد یا نباشد بان عمل کنند
بنحویکه سابق ذکر شد و نیز از هر کتابیکه بدست ایشان رسید چه صاحب انرا شناسند یا

مؤلف

مؤلفان یا کوچه یا نویس باشد یا نباشد بعضی اکاذیب و صحیحه در ان دیده باشند یا ندیده باشند
بالجمله از انکتاب نقل کنند و با خبار ان در ابواب مذکوره عمل نمایند بلکه با خبار ثبت شده
در پشت کتابها و در دیوار مساجد و مشاهد منسوب و حاشیه و کلاه که چنین اطلاق و عموم
در کلمات ایشان باشد یا از سیره و طریقه مرسومه ایشان در آید بلکه بنا و سیره ایشان بر همان
قانون و دستور العملی است که از جانب شرع رسیده و سابقا بان اشاره شده که نقل نباید کرد مگر از
ثقه در مقام نقل لسانی و تلقی زبانی یا در مقام اخذ از کتاب و گذشت که مراد از ثقه در اینجا هم
ناقل باشد یا مؤلف شخص متحرز از کذب رای ملکه راستگوییست که مخلط و بد ضبط مستحزم
و کثیر النسیان و السهو نباشد و چون خبری از چنین شخصی شنیدند یا در کتابش دیدند اگرچه
ان خبر تا اخر بان اوصاف گذشته متصف باشند حجه شرعی و دلیل فقاهی بدست آمده هرکس حسب
طریقه خود پس در همه موارد بان عمل کنند و اگر تمام راویان یا بعضی از ایشان را بدست ندادند یا ندارد
در نزد این شخص شنونده و گیرنده از کتاب بان اوصاف متصف نیست هرچند احتمال میدهد در نزد
ان شخص ثقه ناقل یا مؤلف ثقه باشد یا او را بشناسد هرچند روا دارد که مؤلف و راوی ثقه
و ثقه دانسته این همه اقسام ضعیف است نزد مشهور علمای متاخرین و مورد و محل اذن
ایشانست در عمل بانها در باب فضایل و مصائب پس معلوم شد نقل نکردن علما خبری انکه کرم
از انکه اطمینان بصدق او دارند و نگرفتن ایشان خبری از کتاب چنین شخصی منافات
ندارد با ضعف ان خبر باصطلاح در نزد اعلام که خودشان خبر را نقل کنند و حاصل کلام انکه
علما از راوی اول یعنی انکه از او خبر می شنوند اگرچه در این اعصار بسیار کم است یا صاحب
ان کتابیکه قصد کردند خبر را از کتاب او بردارند ثقه و نمیشود که از او بگیرند و بگویند
و در کتاب خود ضبط کنند مگر بعد از انکه بوثاقت او مطمئن شوند و خبر از جهة او عیبی نداشته
باشد جز عیب مذهبی و اگر خبر ضعیف ضعف و خرابی دارد در سلسله بعد از او است
و از اینجا است که هرگز علمای روشنکار که سیر ایشان در خطوط مستقیمه موازین عدلیه است
از کتابیکه صاحبش را نشناسند نقل نکنند و نیز از کتابیکه مؤلفش بی مبالات و فرقی میان

جدید
خبر موهون و غیر موهون نگذشته و در مقام نقل تمیزی برای انها مقرر نداشته خبری بیرون
ننهاد رند دار شوادرحسبه این دعوی انکه عالم جلیل متبحر شیخ حر عاملی با انکه حسب مذاق اخبار
اعتنائی باین اصطلاح صحیح و ضعیف ندارد و بیشتر اخبار موجوده را معتبر بلکه قطعی داند جمله
از کتب اخبار در نزد ان مرحوم بود که صاحب جان بعضی از انها را نشناخته و بعضی را که نیز
بی اعتبار و موهون دانسته و در اخر کتاب هدایه و کتاب امل الامل اسامی انجمله را ثبت کرده و در
مؤلفات خود ابدا از انها نقل نمیکند و برای اثبات مکروهی یا مستحبی هرچند حقیر باشد بروایات
انکتب استشهاد ننموده مگر بعضی از انها را او اخر عمر شناخته و از انها بنای نقل را گذاشته عدم
ایشان با همداق که چنین رفتار کنند طریقه و سلوک مجتهدین البته باید خیلی سخت تر باشد بلی
گاه شود کتاب کهنه صحیح شده که از نظر علما گذشته بدست امده که اطمینان بوثاقت مؤلف بلکه
جلالت او از مطالعه ان پیدا میشود لهذا باشود از ان نقل کنند ولکن نه دائمی و نه همه علما
فرقی است ظاهر میان اخبار موهونه یا اخبار ضعیفه باصطلاح متاخرین از علما چه بسیار از اخبار
ضعیفه باین اصطلاح که موهون نباشد بلکه بملاحظه بعضی قرائن در نهایت اعتبار است مثل
قریب بنصف اخبار کتاب شریف کافی و بسیاری از اخبار من لا یحضره الفقیه و اخبار کتاب تهذیب
شیخ طوسی که بی سند است و در اصطلاح انرا مرسل گویند و در عداد ضعیف مندرج است و همچنین
اخبار کتب بسیاری از معتمدین مثل ابن شهر اشوب و قطب راوندی و ابن طاوس و امثال ایشان
که از قسم ضعاف است ولکن موهون نیست و نقل از انها در ان ابواب گذشته جایز و مورد
اذن علما است و در ان رقم سخنی نیست بلکه سخن در ان اخبار موهونه و کتب غیر معتمده است
که سابقا در میان بود و از نظر بزرگان علما گذشته و بانها اعتنا نکردند و مراجعه ننمودند حتی
مثل علامه مجلسی و محدثین عصر او و قبل از او و بعد از او نه انستکه انها را ندیده و بران کتب
واقف نشدند قصه زعفر جنی و عروسی قاسم از نظر ایشان مخفی نشده بود و هر دو در روضة الشهدا درم
موجود و دوم در منتخب شیخ طریحی که مشتمل است بر موهون مثل دفن کردن دشمنان جناب
عبد العظیم حسنی را زنده در ری و غیر موهون که گاهی علامه مجلسی در بحار از ان قسم نقل میکند

باین

باین عبارت که دیدم در مؤلفات بعضی از اصحاب ما و از ان رقم موهون اعراض فرموده که از جمله ها
است قصه عروسی که قبل نمود و مضمون ضعیف کتب دیده شده از عصر شیخ مفید تا ان عصر که بجد پنج مؤلفات
اخبار ایشان در هر طبقه فعلا موجود و ابدا اسمی از ان در کتب برده نشده چگونه میشود قضیه باین عظمت الزم
و قصه چنین از انظار محقق و مضبوط باشد و بنظر تمام این جماعت نرسیده باشد حتی مثل ابن شهر اشوب
که تصریح کرده اند که هزار جلد کتب مناقب نزد او بود و علاوه بمقتضای تمام کتب معتمده بر آنکه م
سالفه مؤلفه در فن حدیث و انساب و سیر سزاوار برای حضرت سید الشهدا علیه السلام دختر
قابل تزویج بشوهری پیدا کرد که این قصه قطع نظر از صحت و سقم ان بحسب نقل و تدوینش ممکن
و اما قصه زبیده و شهربانو و قاسم ثانی در خاک ری و اطراف ان که در السنه عوام دایر شده و بس
ان از خیالات واهیه است که باید در پشت کتاب موضوعه و سایر کتبهای مجعوله نوشت و
کذب بودن ان بسیار است و تمام علمای انساب متفقند که قاسم بن الحسن علیه السلام عقب
ندارد بهر حال نظیر این دو قصه در بی پائی و اعراض بزرگان فن حدیث از ان زیاد است و از ان جمله
بروهن و بی پائی او افزوده میشود و اگر علاوه بر این معارضه کند با انها نقل علما اخبار باینکه
خلاف او را نقل کرده باشند ایضا بروهن افزوده شود و اگر علاوه بران مضمون ان خبر
خلاف امور عادیه باشد و بحسب عادت نشود انرا باور کرد مثل انکه عدد لشکر مخالفین قریب
یا نصد هزار بود بلکه ششصد هزار سواره و دو کرور پیاده و در انها مطابق خبر معتبر شش
و حجازی نبود و همه از کوفه بودند و حال انکه تهیه چنین عسکری برای شداد و نمرود در دورت
طولانی میسر نشود چگونه در ظرف چند روز برای پسر مرجانه که هنوز استقرار تمام پیدا نکرده
بود میسور شد مصارف عسکر و جمع آوری مأکول و علوفه دواب و حفظ انها نیز بحسب عادت
محال است البته سستی و ضعف بنهایت خواهد رسید و چون این رقم اخبار ضعیفه بی اصل
و مأخذ باین اسباب وهن در کتب جمع شود بجهت بعضی اغراض فاسده مثل اظهار کثرت
تتبع و طول داد ردن مطالب تازه و برتری بر مقابل سابقه مسائلی برای این مذهب
پیدا شود که نتیجه واضحه و ثمره ظاهره ان وهنی باشد عظیم بر مذهب و ملت جعفریه

دسپردن اسباب تخریه داشتهزاد و خندقها بدست مخالفین و قیاس کردن ایشان سایر اخبار
و منقولات امامیه را بااین اخبار موهومه و قصص کاذبه تا کار باینجا رسید که در کتب خود نوشته اند که شیعه
بلیت کذبست و اگر کسی منکر بود کافیست اینها برای اثبات این دعوی اوردن کتب اسرار
الشهاده را بمیدان چه رسد بنظایر آن مثلا اگر از بزرگان دین بپرسند که شیخ جلیل علی بن الحسین مسعودی
که از ثقات است و در عصر کلینی بوده نهایت مبالغه که در کشتهای حضرت سید الشهدا علیه السلام کرده
در کتاب اثبات الوصیه اینکه گفته و در روایته قتل بیده ذلک الیوم الفا و تسعمائه و پنجاه
او هزار و ششصد تن باشند و ابن شهرآشوب با آن کثرت کتب و تبحر و اطلاع و محمد بن ابی طالب حایری
در کتابها نقل کرده عدد را بهزار و نهصد و پنجاه رسانیده اند و در این کتاب که تقریبا هزار سال بعد از مسعودی
تالیف شده مقتولین لشکر را بسیصد هزار و کشتگان ابی الفضل را بیست و پنج هزار و از سایر بنی هاشم
بیست و پنج هزار رسانیده حکم این تعارض چیست جز اعتراف بکذب صریح بودن ثانی چاره ندارند
سبحان الله چه غرض در این اغراقات و نقل اکاذیب است اگر بیان شجاعت بشریه الحالست
اثبات آن حق محتاج تمسک بامثال این اباطیل نیست اگر در اینجا نهصد نفر را کشته بودند باز انجناب
ناس بودند سراج منیر و چراغ عالم افروز که خداوند منان برای بندگان مرحمت فرموده زینت قبیله وجود
نوران از عالم غیب جلوه شجره مبارکه زیتونه لاشرقیه ولاغربیه رسید محتاج باعداد به تقطیع کنند
سیاه و زردی شده نیست بلکه فوت پرستی نکته گوبرا باید اموخت جیمز کارکرن هندوی هندی
کتابی در تاریخ چین نوشته بزبان اردو که زبان متعارف حالیه اهل هندوستان و انرا چاپ کرده اند
در جلد دوم در صفحه ۱۱۱ چون مناسبتی ذکری از شجاعت شده بود این کلام که ترجمه عین
عبارت اوست درانجا مذکور است چون بهادری و شجاعت رستم مشهور و زبانزد است لکن
مردانی چند گذشته که در مقابل شان نام رستم قابل بیان نیست چنانچه حسین بن علی علیهما السلام که
بر همه شجاعان رتبه تقدم یافته چرا که شخصی که در میان میدان کربلا بر ریگ تفته با حالات
تشنگی و گرسنگی مردانگی را کار فرموده باشد بمقابل او نام رستم کسی آرد که از تاریخ واقف نخواهد بود
قلم گریانست که حال حسین علیه السلام برنگارد و زبان کرا طاقت که مدح ثابت قدمی

هفتاد

هفتاد و دو نفر در مقابله سی هزار فوج شامی خونخوار و شهادت هر یک چنانچه باید ادا نماید تا کی خیالی که
اینقدر رساست که حال دلهای انها را تصویر کنند که بر سر شان چه پیش امد از ان زمانیکه عمر سعد به
ده هزار سوار فوج دور انها گرفته تا زمانیکه شمر ملعون سر اقدس را از تن جدا کرد مثل مشهور است که دو دی
یکی دو باشد یعنی از ادم تنها کار بر نمی اید تا دو تن بر ابش عدد کار نباشد مبالغه بالاتر از این نیست
که در حق کسی گفته شود که فلان کس را دشمن از چهار طرف گیر کرده است مگر حسین علیه السلام
و هفتاد و دو تن را هشت قسم دشمنان تنگ کرده بودند با وجود ان ثابت قدمی را از دست
ندادند چنانچه از چهار طرف ده هزار فوج یزید بود که بارش نیزه و تیر شان مثل بادهای تند
طوفان ظلمت برانگیخته بودند دشمن پنجم گرمی و حرارت افتاب عرب بود که نظیرش در زیر
فلک صورت امکان نپذیرفته گفته نمیتوان شد که تمازت و گرمی عرب غیر از عرب یافت می
تواند شد دشمن ششم ریگ تفتیده میدان کربلا بود که در تمازت افتاب شعله زن و مانند خاکستر
تنور گرم سوزنده و آتش افکن بود بلکه دریای قهاری میتوان گفت که حبابهایش آبلهای
پای بی دلمه بودند واقعی دو دشمن دیگر که از همه ظالمتر یکی تشنگی دوم گرسنگی مثل همراهی دغا
باز ساعتی جدا نبودند خواهش و آرزوی این دو دشمن همان وقت کم میشد که زبانها از تشنگی
چاک چاک میگردیدند پس کسانیکه در چنین معرکه هزارها کفار را مقابله کرده باشند بهادری
و شجاعت بر ایشان ختم است تمام شد محل حاجت از کلام متین این هندوی بت
پرست که بجای خال مشکین دلربائیست در رخسار سفید کاغذ و سزاوار است که از آتش
او گفته شود بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را با مورخ سه معلومه شجاعت امامیه
بلکه سایر نصاری را بر تمام شجاعان روزگار بمنتها ثابت کردند و دست او بر نمودن با تمکین
و سستی چون خانه عنکبوت و در بیثباتی مانند حباب بر روی آب است شجاعت قوت قلب
و ثبات قدمست در صف کارزار و از صفات نفسانیه است که طریق معرفتش بهمان
آثار و علاماتیست که گفته نه بزیادی کشتار که محتاج بمراجعت دفترهای کهنه و اوراق
بی پایه و مایه باشد که در حاشیه کدام یک عدد مقتولین بفلان اندازه رسیده انگاه عالم شد

غریق با دو دست بان متشبث شده و علما بلکه عالمی را مفتضح نموده و بالجمله با اعتراف بکذب
بودن مطالب مذکور و امثال آن که احصا نتوان کرد شایسته چنان بود که فقهای راسخین
و حارسان شهرستان دین مبین قلعه متین مله احمدی و طریقه علویه اثنا عشریه از این حفظ نمایند و قلم
رقم عار و ننگ از آن بردارند و دامن پاک پاکیزه جعفریه را از تلوث بامثال این قذارات
و کثافات پاک نمایند و از نشر امثال آن کتاب بی نظایرش و نقل از انها نهی کنند و نگذارند روضه
خوانان که قوه تمیز میان صحیح و سقیم و با اصل و بی پا ندارند بانها رجوع کنند و اگر بیند بر منبر در
مجالس و ماتمکده ها دعوت آن نکنند و اگر بمجلس دیگران خوانده شد از انجا برخیزند و اگر نشسته و در جای
حاضر شدند چون مشغول خواندن شوند بمحض املاء کلمه حق و نهی فعل از منکر بملاحظه احدی از جای
برخیزند که در آن فایده عظیمه است برای تنبیه الجماعت و نپذیرفتن انچه بایشان گفته و ناگذاشتن
بدرست کاری نه انکه بنشینند و گوش دهند و بعد از فراغ دعا خواننده را احسنت و طیبت الله
فاک ندجا یکه باید بفرماید فض الله فاک تحمید و توصیف کنند بلکه علاوه او را دعوت کنند
و انچه گوید در آن محضر بخواند اگر چه از جمله بافتهای بالای منبر باشد سکوت و تقریر و ایراد نکردن
امضا نمایند انگاه رذیل در اخبار صحیحه الجماعت شود بنحویکه اگر وقتی در بلاد دیگر در مجلسی آن خبر
بی پا و حدیث مجعول را خواند واقعا حمل بحث اجل برکشته که فی الجمله جرئت و بصیرتی در این فن
دارد ایرادی کند چنانچه بنظر هدیه بیچاره سخن گفتن از یادش رود و انچه دانسته فراموش کند
و با نهایت جلادت و قوت قلب او گوید تو بهتر میدانی یا فلان که علو مقامش امروز بر نخبین
و چنانست در محضر شریفش خواندم او اعتنی نفرمود و ایرادی ننمود تو که باید مثلا صرف منبر نخواندی
در معقولات چرا تصرف عظیمی میکنی با امثال این کلمات آن بیچاره دلسوخته را رسوا نماید انتهی
همه شرح ان دو کلمه است که در خطبه این رساله بان اشاره شد که تمامی خرابیها از سر چشمه است
چه خوب نموده که بزرگان این مذهب که قول شان مسموع و حکم شان مطاع است طریقه علمای سلف
از دست نمی دادند و در این مرحله با نهایت تشدد و جد آکید اهل علم و طالبان احادیث را جمع
و حافظین و ناقلین ان را بحال خود میگذاشتند و استحکام این رشته اندیرا از بیم عظیم خود گزار

میدادند

میدادند و نقل از کذاب و وضاع و بی پا کو و ناقل اخبار منکره را مانند جماعت سلف طلاب
نمی دادند و نقل منع میکردند بزبان و نوشتن در رسالهای عملیه
نکرده و احتیاطی بان نمیشد و اگر اطاعت نکنند طردش کنند و دیگر ابرار از مصاحبت
و شنیدن سخنان منبری او منع نماید شیخ نجاشی در رجال خود در رجال عبید الله بن زید
که معروف است به ابو طالب انباری گفته که او شیخی بود از اصحاب ما و ثقه بود در نقل
حدیث و عالم بود بان و در قدیم از واقفیان بود انگاه از شیخ مفید خود ابو عبد الله حسین
بن عبید الله غضایری نقل کرده که ابو غالب زراری که از بزرگان علما و از راویان ثقة
الاسلام کلینی است گفته که من ابو طالب را می شناختم و بیشتر عمرش واقفی و با واقفان
مختلط بود انگاه برگشت و امامی شد و اصحاب او را جفا کردند و عبادت و خشوع عمش
نیکو بود و ابو القاسم بن سهل واسطی عدل میگفت ندیدم احدی را که [illegible] نیکوتر و نمازش
محکم تر و جامه اش نظیف تر و تنهائیش بیشتر باشد از ابو طالب و از عامه خلق واسطه
خائف بود که مشاهده نمایند نماز او را و عارف شوند به عمل او و پس خود را منفرد میکرد و در حجرها
بیع و کنایس پس اگر در انجاها کسی او را میدید می یافت او را در بهترین حال از نماز و دعا و علما
ما از اهل بغداد او را طعن زدند میدادند حسین بن عبید الله غضایری فرمود ابو طالب وارد بغداد
شد هر چه سعی کردم که اصحاب ما مرا بگذارند که او را ملاقات کنم و از او حدیث بشنوم مرا اذن
ندادند انتهی از این رقم حکایات بسیار دارند و مذهب را باین قسم حفظ و حراست میکردند و وقتی
کار تنگ گرفتن ایشان بی اهل بودن هم از روی اختلافات علمیه بود مثل انکه دائره غلو
اعتقاد بعضی بسیار وسیع بود حتی نفی کردن سهو و نسیان را از نبی و امام صلوات الله علیهما
غلو میدانستند یا اشتباه در موضع بود مثل انکه سخنی بکسی نسبت میدادند که سبب گویا انتق
او بود نزد بعضی مجهول الاصل داشت و نزد بعضی دیگر بی اصل بر دو تا جرح و شایند و خدمت
بدین کردند بجهت اغراض نفسانیه تنگ گیری نمیکردند و سخن ما در این رقم مطالب نیست که قابل
خلاف و اشتباه باشد و پیوسته میان علما در انها نزاع بود بلکه سخن در مطالب مشترکه بی تمام

علامت که احدی از علما در آن خلاف نیست مثل دروغ گفتن و دروغ بستن و آنچه حکم است چنانچه سابقا بان اشاره شد و این ربطی بفهم متن حدیث یا اشتباه در موضع ندارد و غرض سد این باب است که در نزد اهل بایست سد ورد شود و در همه موارد خصوص در این مقام که علاوه بر حرمت سبب هتک مذهب و افتضاح ملت است که روز بروز رسته و اگر بشتن انجامات بکمال خود ترایدست دقبح اصل دروغ با لمره از میان رفته شعر حکیم ابو الحسن تهامی شاعر که در رثاء ولد خود کرده در مرثیه فرزندش ساخته در ضمن قصیده طولانی یا کوکبا ما کان اقصر عمره و کذا تکون کواکب الاسحار حیکجا در بالای منبر نسبت میدهند بحضرت که در بالای سر جناب علی اکبر خوانده و خود در بعضی از کتابهای بافته جدید دیدم که در قصه شهادت آن جناب بحضرت نسبت داده با چند بیت دیگر از آن قصیده و برای جناب ابو الفضل در جنگ صفین و نهروان قضایای عجیبه ذکر کنند که یک کلمه ان راست نیست و ابداً کرّی از آن جناب در آن غزوات نیست جز در مناقب خوارزمی چند کلمه که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام لباس خود را تغییر داده و لباس او را در بر کرده و عجب است این نقل قصه دیگر نقل کنند که فکر هر قدر تعمق شود در جمع آن متحیر ماند و خلاصه آن انکه روزی امیر المؤمنین علیه السلام در بالای منبر خطبه میخواند حضرت سید الشهداء علیه السلام تشنه شد آب خواست حضرت قنبر را امر فرمود آب بیاورد و عباس در آن وقت طفل بود چون شنید تشنگی برادر را دوید نزد مادر و آب برای برادر گرفت در جامی و آن را بر سر گرفت و آب از اطراف میریخت بهمین قسم وارد مسجد شد پدر بزرگوار نگاه کرد گریست و فرمود امروز چنین و روز دیگر تو را چنان و قرری از مصائب او ذکر نمود الخ این قصه البته در کوفه بوده و اگر در مدینه بوده باید اول خلافت آنحضرت باشد زیرا که قبل از آن مسجد منبری برای آنحضرت نبوده عمر شریف حضرت ابی عبد الله علیه السلام در آن زمان زیاده از سی سال بود اظهار تشنگی کردن در آن مجلس عام و تکلم کردن در اثنای خطبه که مکروه است یا حرام با مقام امامت بلکه با اول درجه عدالت بلکه با رسوم متعارفه انسانیت مناسبتی ندارد و جنگ صفین دو سه سال بعد از آن بود و اگر جناب ابو الفضل در آن روز طفل بود این همه قضایای او در صفین چگونه محقق شد

انداختن

ام جنین گوید که من شنیدم را بهوا میبرند و او که انداخت میشود او بر گشته بود و هر کدام بر سکت باشمشیر دو حصه میشود از خوارق عادات که از پدر بزرگوارش نیز هرگاه ظاهر شده بود در دو عسکر مطابق بعضی اخبار گذشته حافظه ندارد و حال معلوم میشود حرص جمع کردن زر و سیم ادراک را این از ایشان برده و پرده شرم و حیا را بالمره از ایشان برداشته علم نسب را از اصل خراب کردند بی پا نمودند و برای قاهره مزار هم بافتند خصوص برای حضرت ابی عبد الله علیه السلام بعضی را در مدینه کشتند و بعضی را در کربلا شوهر دهند و بعضی را بجهت صدق کلام حضرت جبرائیل صغیر هم بمیتهم العطش در کربلا از تشنگی بکشند و بعضی را در قتلگاه و شبیه عبد الله بن الحسن علیه السلام شهید کنند و هکذا الا ما شاء الله خدا داند حدود انها بکجا رسیده باشد بهرحال این رشته سخن قابل تمام شدن نیست بر فرض در مجلدات تمام شود چندی نخواهد کشید که اضعاف آن از تازه پدید آید و اگر بمطالعه دقت بر این اوراق که امید است جز واقعیات چیزی در آنها نباشد اثری ظاهر و پندی گرفته شد یا در شلای علام شوق دروغ و منفی پدید آید پس جای است شکر خدا و مدمان ایجاد آورد و الا هر که دل این دارد باید در خلوات بر مظلومی و غریبی است اسلام بگرید و از حضرت حق تعالی تعجیل در فرج را از صمیم قلب بخواهد و ما این فصل را بذکر چند امر ختم کنیم اول در جواز نقل دروغ از دیگری هر چند ثقه باشد و این بر دو قسم است اول انکه نقل کند از او بدون بیان انکه الخبر دروغ است چنانچه رسم بعضی است که چون فی الجمله در مقام حفظ ظاهر هستند ولکن میل دارند خبر دروغی که در آن سوزی است نقل کنند و بناقل دیگر نسبت دهند و گویند فلان چنین خوانده یا در فلان کتاب چنین نوشته و در این نسبت دادن صادق باشند ولکن دروغ را باین لباس جلوه دارند و از آن اثر دهند و از آن نتیجه گیرند و ظاهر حکم این قسم حرمت باشد چه در قبح کذب عقلا فرقی نباشد میان آن و دروغی که خود گوید و شیخ اعظم استاد الاساتید شیخ مرتضی طاب ثراه در رساله تسامح فرموده و لا یبعد عدم الجواز الا مع بیان کونها کاذبة دوم نیست جایز بودن نقل اخبار کاذبه مگر بعد از بیان انکه انها دروغ است در امالی ابو علی پسر شیخ طوسی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس

وعلماء جناب هاشمیین را که سابقا چه قدر در این باب رنج کشیدند و عمر صرف کردند

وعلماء را شور و هندار اندم

از من حدیثی روایت کند و او میداند که الحدیث دروغ است پس او یکی از دو دروغگو یانست و مجلسی در بحار گفته که این خبر دلالت میکند بر عدم جواز نقل خبری که میداند آن دروغست هر چند نسبت بدان خبر با آنکس که از او روایت کرده دهد دوم انکه بیان کند که آن دروغ است یا دروغ بودن آن برای شنوندگان معلوم باشد و ظاهر شیخ معظم متقدم در این رساله جواز است ولکن علامه مجلسی رحمه الله در کتاب عین الحیوة گفته باید دانست که از چیزهایی که مذموم است بلکه دغدغه حرمت در آن میشود نقل دروغ است مانند قصه حمزه و سایر قصه‌های دروغ چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بدترین روایتها روایت دروغ است الخ و مؤید کلام ایشان آیات و اخباریکه خواهد آمد و الله تعالی در مذمت گوش کردن جزو قصه‌های دروغ بلکه اطلاق خبر متقدم و الله العالم سوم متولیان اوقافیکه منافع آن معین شده برای اقامه مجلس عزای حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه و روضه خوانی کردن باید مراقب و ملتفت تکلیف خود شوند و منافع اعیان موقوفه را بحسب قانون شرع انور در مصرف واقفین در محل خود صرف نمایند و بعوض مجلس عزا و مصیبت محل عیش و معصیت بر پا نکنند که علاوه بر آلوده شدن بگناه خیانت و صرف مال حلال در سبیل معصیت مبتلا خواهند شد باشتغال ذمه بتمام یا جمله از آن منافع که در غیر محل صرف کرده و چون بموعد رسید که بحساب خود رسید مکشوف گردد که آن مجلس سیاه و آرایش در مقابل آنچه در ذمه‌اش جمع شده تباه است و اگر حساب با حرمت کشید حسنات خود را در نامه عمل واقفین خواهد دید و اگر دستش از حسنات تهی است بار گناه آنجماعت را بر دوش خویش خواهد کشید و پوشیده نماند که برای صرف آن منافع در غیر محل بعضی از وضع و موارد معلومه است که جای شبهه کاری و عذر خواهی نیست مثل انکه روضه خوان غنا خوان را دعوت کند و اجرت دهد و بهمان خواندن که او قناعت نماید و مجلس عزا را یکباره دور از روی وجد و طرب بعوض گریه‌های از سوز قلب بمصیبت هدیه برای روح واقف گرداند یا روضه خوان دروغگویی در نزد اهل دیانت و خبره این فن بدروغگویی معروفست دعوت نماید و مجلس را بدروغهای او بانجام رساند و غیر آنها از معاصی که بجهت اقامه

از

در اوقافیکه باید در دنیا بحساب خود رسید

را کم

آن مجلس در آنجا پیدا شود و ظاهراً بعضیان و توابع بعقوبت مبدل نماید و چون شرح انها مناسب وضع رساله نبود بر عرض نمودیم و بعضی افراد شبهه دارد که برای آن میزان نتوان بیان کرد و هر کس را که در امر دین است در وقت حاجت از اهل علم با دیانت و بصیرت بپرسد و تکلیف خود را بفهمد و مثل متولی وقف بجهت روضه خوانیست وصی که بحسب الوصیه از ثلث میت باید روضه خوانی کند و همچنین انکه نذر کرده ابتداء یا بعد از برآورده شدن حاجتش چند مجلس روضه خوانی کند و اما انکه در نزد ایشان از بلاد خارج مالی میفرستند بجهت اقامه عزای آنحضرت چه همه آنجماعت شریکند با متولی مذکور در رعایت آن مجلس بنحویکه گفته شده و الا همه بدرد او مبتلا خواهند شد خداوند تبارک و تعالی چشم دلها را باز و بعنایات غیبیه همه را سرافراز نماید سیم کتبی که تالیف شده در ذکر قصه‌های دروغ و غیر قصه از مجعولات هر چه باشد بر دو قسم است اول انکه برای تمثیل و توضیح بعضی از مطالب علمیه و تکمیل صفات نفسانیه تالیف شده مانند کلیله و دمنه و رساله مقالات حیوانات کتاب اخوان الصفا و درة التاج قطب شیرازی و نظایر انها پس حکم جواز گفتن و نوشتن آن گذشت و چون نوشتن آن جایز شد معامله با آن بجمیع اقسام جایز است دوم انکه تالیف آن برای افاده اصل مطلب حقی نباشد پس در رسالت احکام مثل ~~با کتب ضلال شریک است~~ خواندن حرمت تالیف و نشر آن بچاپ زدن و غیر آن و کتابت آن و خریدن و فروختن آن بلکه معامله با آن بهر عنوان حرام و آنچه در مقابل آن داده میشود بر دهنده و گیرنده حرام است مگر جلد آن اگر در آن نفع قابلی باشد یا کاغذ در بعضی صورتهای بسیار نادر و اما حفظ و نگاهداری آن پس اگر علاوه بر دروغ بودن در آن مفسده باشد و مصلحتی در آن نباشد که بتوان بملاحظه آن مصلحت از آن مفسده اغماض نمود مثل کتابیکه برای ذکر اخبار فضیلت پدر ظاهری یزید تالیف شده و البته در این صورت داخل در کتب ضلال خواهد بود پس نگاهداشتن آن جایز نباشد و بایست آن را تلف کرد و اگر در آن مفسده نباشد مثل کتاب رموز حمزه و الف لیله و نظایر انها پس وجوب اتلاف و حرمت حفظ آن معلوم نیست بلکه ظاهر جواز نگاهداری انهاست اگر چه جز جلد قیمتی ندارد و داخل در اموال نیست

مثل ~~حرمت تالیف~~

با کتب ضلال شریک خواهد بود

بلکه اگر کسی انها را تلف کرد همان ضامن قیمت جلد است و علامه مجلسی در عین الحیوة بعد از ان کلام
در فرع اول ذکر شد فرموده بلکه قصهای دروغی که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه و غیران
از قصهای مجوس و کفار بعضی از علما گفته اند که حرمت انکار خبری در تایید ان نقل کرده که در خاتمه
بیاید و مهین است عالم جلیل میر محمد صالح خواتون ابادی نیز در کتاب روادع النفوس از شرع
متابعت نموده **خاتمه** در مذمت گوش دادن باخبار کاذبه و حکایات و قصص دروغ و تکلیف
شنوندگان مجالس تعزیه داری در گوش دادن باین صنف از سخنان جمله از روضه خوانان متهورین
بی مبالات در مقام سخن گفتن خدا تعالی در مقام مذمت یهود و منافقین و بیان صفات
خبیثه و افعال قبیحه ایشان میفرماید سماعون للکذب لقوم اخرین و بفاصله یک ایه باز
اهتمام نموده و فرموده سماعون للکذب اکالون للسحت یعنی جماعت شنوندگان اند مر دروغ را
یا شنوندگان بجهت دروغ یا برای دروغ گفتن یا بجهت قبول کردن و هم بمذیرفتن گوش میدهند دروغ را
بهرحال در این دو ایه کریمه تهدید بلیغی است در گوش دادن سخن دروغ چه برای نقل کردن ان باشد
یا نباشد و چه با پذیرفتن ان باشد یا نباشد و نیز در مقام تعداد نعمتها که در بهشت متقیان کرامت
نموده میفرماید لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما کذا با بنابر تفسیر بعض که مراد از کذاب بمعنی
کذب باشد پس بهشتیان در بهشت جاودان سخن پوچ بی فائده و کلام دروغ نشنوند پس هرگاه
نشنیدن سخن دروغ از جمله نعمتهای بهشتی شد که خدای منان بان بر بندگانش منت گذارد لابد
شنیدن ان نقمت باشد و نقاوت مقابله و مضادة خاصه در زمان خواهد بود چنانچه در دو
کرد ر دنیا عادت داشتند در اخرت و موقف قیامت نیز ترک نکنند چنانچه خدای میفرماید و یوم
تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة کذلک کانوا یؤفکون یعنی روزی که بپا
برخیزد کافران سوگند خورند که ایشان در گور درنگ نکردند جز ساعتی در دنیا نیز چنین
دروغ میگفتند و نیز بعد ذکر بعضی منافقین که در دنیا در محضر نبوی قسم دروغ خوردند
و ذکر عذابیکه برای ایشان مهیا فرموده میفرماید و یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون
له کما یحلفون لکم و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون یاد کن ای

سماعون هم

ازهم

محمد

69

محمد از روزی که خدا تعالی زنده کند و برانگیزاند ایشان را پس سوگند خورند برای او یعنی حق سبحانه و تعالی
هم چنانکه سوگند خوردند برای شما در دنیا و پنداشتند و گمان بردند که ایشان بر چیزیند یعنی بر حقند و شرک
و نفاق نیستند اگاه باش بدرستیکه ایشان ایشان دروغگویانند و در انچه گویند و بران قسم خورند
و نیز میفرماید در سخنان دوزخیان روز قیامت ثم لم تکن فتنتهم الا ان قالوا والله ربنا
ما کنا مشرکین انظر کیف کذبوا علی انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون پس خود عاقبت
گوش ان با غایت معذرت ایشان بکن هنگامیکه گفتند بحق خدای پروردگار ما که نبودیم ما از اهل شرک
بنگر که چگونه دروغ گفتند بر خویشتن و گم و غایب شود از ایشان انچه بودند که دعوی شرک و الهیة
و شفاعت ایشان میکردند و عمل و عبادت که برای ایشان می نمودند باطل و نابود شود و نیز چون
کلام دوزخیان را در انگاه که اتش را برایشان عرضه دارند نقل فرماید که کاش بر میگشتیم بدنیا و تکذیب
ایات پروردگار خود نمی کردیم و از اهل ایمان بودیم میفرماید و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه
و انهم لکاذبون و اگر باز گردانند ایشان بدنیا هر اینه باز گردند بانچه ایشان را از ان نهی کرده
بودند و بدرستیکه ایشان دروغ زنندگانند و نیز دلالت کند بر مذمت و قبح گوش کردن بدروغ
ایه شریفه و اجتنبوا قول الزور از قول زور اجتناب کنید بنابر انچه گذشت در مقام دوم از فصل
دوم که مراد از قول زور در غیبت و بعضی لغویین نیز تصریح نموده اند و اگر مراد مطلق کلام باطل باشد
که مثل فحش غنا و غیبه و بهتان را شامل باشد کذب نیز داخل در انها باشد و اجتناب تحقق
نشود مگر بدوری کردن از دروغ بهمه جهة چه بگفتن باشد یا نوشتن یا گوش دادن و اگر
کسی دروغ نگوید و لکن اگر گوش دهد نشود گفت که از دروغ اجتناب نموده و لذا انچه
است که بزرگان فقها استدلال کردند باین ایه بر حرمت حفظ کتب ضلال که بر گشت غالب
انها بدروغ است هر چند دارای ان کتب گوینده و مؤلف ان نباشد و بنابر انکه یعنی زور دروغ
باشد بایه شریفه و الذین لا یشهدون الزور که در عداد صفات عباد الرحمن خدا تعالی
ذکر فرموده توان استشهاد نمود چه انانیکه در مجالس دروغ حاضر شوند هر جماعت و صنف تجمعند
صنفی بجهت برای دروغ گفتن یا برای دروغ شنیدن و شاید دلالت بر صنف دوم ظاهرتر باشد
و صنف دوم

صنفی

بلکه درستی نزد بسیر معنی باشد در وقت غنا را شامل است و شیخ صدوق در کتاب اعتقادات
روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از قصه خوانان که ایا گوش دادن بایشان حلال است
حضرت فرمود حلال نیست و فرمود هر کس که گوش دهد بگوینده سخن گوینده پس تحقیق که او را پرستیده
و اگر از طرف ابلیس سخن گوید یعنی سخنان دروغ و باطل گوید پس گوش کننده ابلیس را پرستیده
و شیخ علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر قول خدا تعالی و اذا
رایت الذین یخوضون فی ایاتنا چون ببینی انانرا که در ایات داخل میشوند و سخن میکنند
حضرت فرمود کلام کنندگی در دروغ خدا تعالی است و مخاصمه در قران یعنی مراد از خوض در ایات
الهی و خواندن فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره پس روی بگردان از ایشان تا انکه بروح
کنند در سخنی غیر ان انگاه حضرت فرمود از جمله انها است قصه خوانان یعنی اینها نیز از کسانند
که بایستی مجالس ایشان عرض کرد و سخنان ایشان را گوش نکرد و روضه خوان اگر دروغ بر خدا و رسول
و ائمه هدی صلوات الله علیهم بندد داخل در صنف اول است و اگر حکایات کاذبه گوید داخل در صنف
ثانی است بسیر نقل کرده از معاویه اخبار در خصوص این ایه دروغ است و شیخ صدوق در کتاب صفات
الشیعه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خبری طولانی روایت کرده که انجناب برای احنف بن قیس
صفات خاصان اصحاب خود را ذکر فرموده و در عداد انها فرمود و سجوا اسماعهم ان یلجها
خوض خائض حاصل ترجمه گوشهای خود را بسته و باز داشته اند از انکه داخل شود در ان دروغ و باطل
و سخن لغو یاوه گویان و مجلسی رحمه الله در عین الحیوة بعد از انکه قصهای راست بیهوده را ملحق نموده در حرمت
گوش دادن بان بدروغهای ان و از بعضی علما حرمت ان را نقل کرده گفته چنانچه در بعضی کتب معتبره
امامیه مسطور و مرویست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که انحضرت نقل نمود از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و اله که انحضرت فرمود ذکر علی بن ابی طالب علیه السلام عبادة و من علامات
المنافق ان یتضجر من ذکره و یختار استماع القصص الکاذبة و اساطیر المجوس علی استماع
فضائله ثم قرء علیه السلام و اذا ذکر الله وحده اشمازت قلوب الذین لا یؤمنون بالاخرة
و اذا ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون فسئل صلوات الله علیه عن تفسیرها

قال

پس اگر از جانب خدا تعالی سخن
گوید یعنی راست و حق گوید ان گوش
کننده خدا را پرستیده هم

70

قال اما تدرون ان رسول الله صلی الله علیه و اله کان یقول اذکروا علی بن ابی طالب
علیه السلام فی مجالسکم فان ذکره ذکری و ذکری ذکر الله فالذین اشمازت قلوبهم عن
ذکره و استبشروا بذکر غیره اولئک الذین لا یؤمنون بالاخرة و لهم عذاب مهین
یعنی یاد کردن علی بن ابی طالب علیه السلام عبادتست و از علامات منافقست که هرگاه متنفر
گردد از یاد کردن علی بن ابی طالب را و اختیار میکند شنیدن قصهای دروغ و افسانها
را بر شنیدن فضائل انحضرت بعد از ان امام علیه السلام خواندند این ایه را و اذا ذکر الله
وحده تا باخر پس پرسیدند از انحضرت صلوات الله علیه از تفسیر این ایه فرمود که ایا نمیدانید که محمد
صلی الله علیه و اله میفرمود که یاد کنید علی بن ابی طالب علیه السلام را در مجلسهای خود پس بدرستیکه یاد
کردن علی بن ابی طالب علیه السلام و شادمان میشوند از یاد کردن غیر او ایشانند که ایمان
ندارند باخرت و برای ایشان است عذاب خوار کننده و نیز در عقاید شیخ صدوق مرویست که از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدند از قول خداوند عز و جل و الشعراء یتبعهم الغاوون فرمود هم القصاص ایشان
قصه خوانانند اگر سائل از معنی شعرا در این ایه پرسیده باشد چنانچه ظاهر است و در بعضی اخبار دیگر
تصریح فرموده که مراد شعراء معروف نیست پس مراد از ضمیر هم یعنی ایشان شعرا باشد یعنی مراد از شعرا
قصه خوانانند چون ایشان مثل شاعر در ناظم دروغ بافند پس مراد از غاوون که ایشان را متابعت
میکنند گوش کنندگان بقصهها و دروغهای ایشان باشد و نیز دلالت کند بر مذمت و قبح
استماع دروغ ایات و چنان یکه نهی فرموده در انها از اعانت بر اثم و عدوان و گناه و عصیان
زیرا که اگر گوش کننده نباشد کمتر دروغگو دروغ گوید پس گوش دهنده اعانت نموده
دروغگو را در ارتکاب معصیت دروغ خصوص اگر دروغ گوید بجهة انچه گفته مدح کند و شیخ صدوق
در کتاب معانی الاخبار روایت کرده از حماد بن عثمان گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام از قول زور یعنی از تفسیر ایه شریفه و اجتنبوا قول الزور فرمود از جمله او است غنی
داخل است قول زور گفتن هر دو با انکه غنا میخوان احسنت و ظاهر است که غرض انحضرت تمثیل
است پس مدح روضه خوان دروغگو بانچه شایع است که بعد از فراغ با و میگویند احسنت

یاد کردن منست و یاد کردن من یاد
کردن خدا است پس انکسانیکه متنفر شده
و گرفته شود دلهای ایشان از یاد
کردن علی بن ابی طالب علیه السلام
مخفی نماند که هم

با طیبة نفس منه فاکلوا اخلت بی نقول نزدی و نیز دلالت کند بر قبح و مذمت ان استهزاء غالب معاصی که محل آن
مانند غالب اقسام دروغ زبان است مثل غیبت و غنا و سعایت و بهتان و استهزاء و نظایر انها زیرا که چنانچه
غیبت را شرع حرام است کوش دادن بان نیز حرام است و غنا مانند که حرام است کوش دادن بان حرام است
ایلیا و خداوند یا مؤمن کفر یا معصیت است کوش دادن بان نیز حرام است خدای تعالی میفرماید و قد نزل
علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم ایات الله یکفر بها و یستهزا بها فلا تقعدوا معهم حتی
یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم و بتحقیق که فرو فرستاده خدای تعالی بر شما در قرآن که چون
بشنوید ایات خدای تعالی که بان کفر می ورزند و استهزاء میکنند ایشان نشنیدید در انحال تا انکه از ان
سخن دست کشند و داخل در سخن دیکر شوند که اکر با ایشان بنشینید در انحال که بایات خداوندی استهزاء
میکنند پس شما مانند ایشان باشید کلمه قوای این ایه مبارکه بیانی است داخل که بان ظاهر میشود حکم
تمام معاصی در ان و انکه هرکس مرتکب کناهی شد بایه از ایات الهی استهزاء کرده چون نقطه‌ای داشت
که مناسب رساله بود بحال خود کذشتیم و چنانچه معلوم شد که شنیدن استهزاء بایات و غنا و غیبت
و تهمت دست حرام شد بعید است که کذب سیما اکر بر خداوند و رسول و خلفای او باشد صلوات
الله علیهم باشد بخصوص اکبایر و کفتش حرام و کوش دادن بان جایز باشد و اما انچه در کتاب جعفریات
در باب حسن معاشرت روایت کرده از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله
چنان بود که هرکاه مردی در محضر شریفش دروغی میکفت تبسم میکرد و میکفت که او سخنی میکوید پس
بطاهرش نتوان واکذاشت چه نشود بان حضرت نسبت داد که در حضور مبارکش کناهی کنند
و منع نفرمایند پس شاید مراد دروغ در امور عادیه بیمفسده بوده که بغیر عمد کفته مثل انکه خبری شنیده
و درست نفهمیده یا بعضی از اجزای خبر را فراموش کرده یا بد فهمیده بود و امثال این موارد که اصل
خبر دروغ است اما کوینده معصیت نکرده و چون محل حاجت نبود و تکلیفی بان متوجه نبود
و مفسده نداشت ردش لازم نبود نظیر انچه شهید ثانی در کتاب اسرار و دیکران نقل کردند از ابی
موسی محمد بن مثنی عنبری که او کفت ما قومی هستیم که برای ما سرّ ای‌فتی است ما از عنبر و یعنی ام
از ان قبیله ایم شاید همین قبیله باشد که حال مجروحند به عنبره کفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
نماز کرد

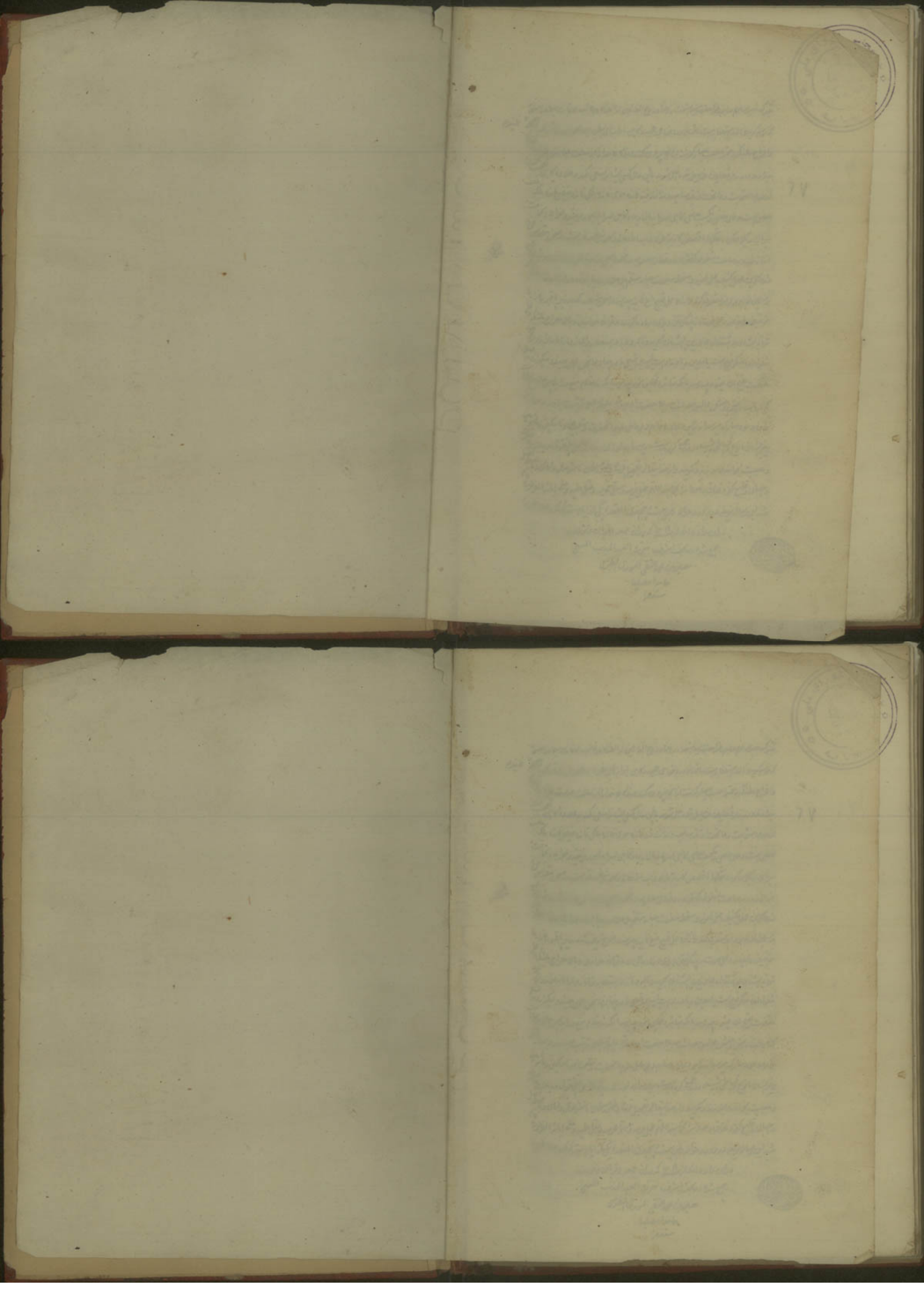
ستره م

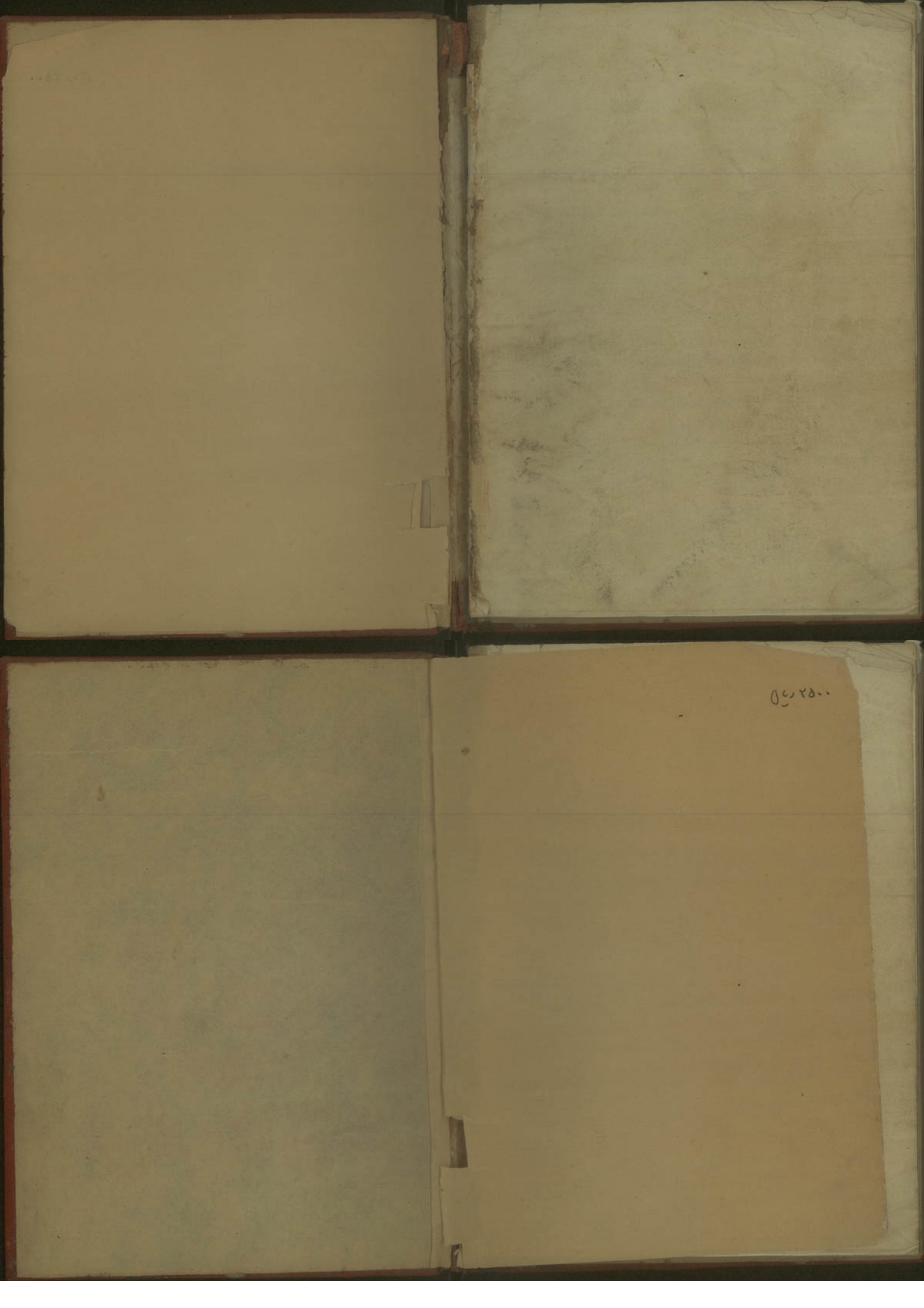
نماز کرد بسوی ما و این دروغ است بجهت و حضرت بسوی قبیله ایشان نماز نکرده و لکن او دروغ حرام نکفت
بلکه اشتباه کرد چون عنزه معنی دیکر دارد و ان عصای کوچکی است که در تهش اهنی است و حضرت انرا
داشت و کاهی در صحرا انرا بجای محل ورود ان عصا را پیش روی بجهت استحباب سترة نصب میفرمود
واو در خبر دید که صلی رسول الله صلی الله علیه و آله الی عنزة حضرت بسوی عنزه نماز کرد یعنی بسوی ان عصا
عنزه را قبیله فهمید پس چنان نقل کرده و ندانسته و بان افتخار نمود پوشیده نماند که انچه در این خاتمه
کفتیم بیان حکم شنیدن دروغ بود برای متعارف خلق که در شنیدن ایشان دروغ اغراضی جز خبر بخود
بخلع چیزی نباشد و مفسده دیکری پیدا نشود و اما اما انیکه چون پیشوایان بندکان خدا و راه نمایان خلق
خداوند عز اسمه و عباد بایست پیروی کنند ایشان نمود در کفتار و رفتار و سیره و کردار و یاد کیرند از ایشان
حلال و حرام و طاعت و عصیان را پس در شنیدن ایشان در مجالس تعزیه داری دروغهای که
از روضه خوانان خصوص انچه متعلق بسیره و کردار و کفتار ائمه طاهرین علیهم السلام است مفاسد
دیکر مترتب شود که یکی از انها است داخل شدن این پیشوای دانای که کوش کننده دروغ است
در زمره دروغ کویان پس بهردو بلا مبتلا شده هم دروغ کو شده هم کوش دهنده دروغ زیرا که
اقسام دروغ را توضیح نمودیم که کذب در اصل لغت اکرچه از صفات لفظ و سخن است اما در شرع
حکم ان جاری است در افعال که از جوارح غیر زبان صادر شود مثل دست و چشم و سر و پا و همچنین در
تقریر چنانچه مثال ان کذشت در این مقام نیز از ان قسم است زیرا که دانای مطاع مسموع القول هرکاه
شنید که روضه خوانان خبری دروغ کفت و نسبت بی‌اصل بامام علیه السلام داد و چون نهی از ان
منکر که فرض برای او میسر بود با امکان ساکت شد و منع نکرد بلکه حالش منقلب شد دلالت
سکوتش را با او تعبیر نداد که پست ترین مراتب نهی منکر است معلوم میشود انرا دروغ ندانسته بلکه
امضاء و قبول انرا کرده پس چنان است که کویا خود کفته و اظهار و روضه خوان بسکوتش تمسک کند و انرا
برای انکه بر او انکار کند و بدروغش نسبت دهد دلیل صحت خبر دروغش قرار دهد و بان منکر را
مخذول و محجوج و شرمنده کند و غیر این از مفاسد که در ذکرش مفاسده دیکر است اجمالا سکوت
و تمکین کلی سبب تجری و بی‌مبالاتی این طایفه بی انصاف شود حتی در حرمهای شریفه و در مقامات

بسکوتش م

سمکنین م

مقبره که حضور حرم صاحب عزا حضرت سید الشهداء روحنا و روح العالمین له الفداء و در غالب اوقات سیاه و اسمیه
که موسم کریه و ناله و استغفار است باقسام دروغهای عجیبه و کاهی با وازهای طرب ان محضر انور را تاریک نمانیدم
و افواج ملائکه رحمت را صاحب اختیار کرده‌اند از انجا بیرون کنند و بندکان خدا را از حالت عبادت و انابه و تضرع
بیزار کنند و در زمره صادرین من سیل ثم داخل شوند با این حال کسی ایشان را منع نکند و علاوه کاهی تعجب کنند
از عدم استجابت دعا تحت ان قبه ساعیه و ندانند قبه ماند حرم ماند ملکی ماند فیض ماند بلکه ملعب
بعضی است و ملهی بعضی و دکان بعضی کاهی بسرمایه مال دنیا و کاهی بسرمایه امور دینیه و خرابه الکاف
سرایان به دیکران کرده نقلها با قصص کاذبه طولانی ذات طول و کلمات شی الحمد است در صحن مقدس می
انداختند و سه ساعت مشغول کفتن دروغهای مسلسله در انجا جمعی از اوباش و اراذل دورشان جمع
شده اکر این محفل کثیف محل لعن و سخط حضرت جبار منتقم جل جلاله در بیابان دور از آبادی منعقد
بر سلیمن لازم بود از متفرق کند و از ان عمل قبیح منع نماید چه رسد در صحن شریف که در زیر قبه هزارها
مؤمنین و اخیار و محل عبرت و تفکر و برای انهار دعا کردن و قرآن خواندن و بالا معراج ملائکه و محل
تردد ایشان و اشتغال مجاورین ایشان بکریه و ناله و نماز و استغفار برای زوار امامان زواد که خود
مشغول ان منکر قبیح است یا سامعین و یا وساوس است اینهمه قبیح را در جنان الجمن الهی میبینند و میکذرند و ابدا
ملتفت بقبح ان نمیشود چه رسد بانکه متاثر و غمکین شود چه رسد بانکه در مقام منع در اید پس حال سراوار
که ارباب دانش و بینش مجالس مصائب جده حضرت ابی عبدالله علیه السلام ترتیب میدادند و صدمات که
بران وجود مبارک مبرسانند زایر و مجاور و خادم و حامل علوم انحضرت و متعبدین و ناسکین و مامومین
و غیر ایشان باز انواع قبایح در بر روز جمع کرده بیست دین ما را لوذی و هرکه در مجالس اهل تقوی و دیانت و عبرت
و عصبیت بخوانند و لبو زنند و کریند و از خدای تعالی تعجیل فرج و ظهور سلطان ناشر عدل و امان و باسط فضل
و احسان و قامع کفر و نفاق و عدوان را بخواهند اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و صل علیه و علی ابائه الطاهرین کلام
شد این رساله شریفه در روز دو شنبه حوالی ظهر بیست و پنجم ذی القعده یکی از ایام مبترکه که وعده ظهور
دران داده اند از شهور ۱۳۱۹ که دران جمع و قربان و نوروز
جمع شده در نجف اشرف حرره العبد المذنب المسیء
حسین بن محمد التقی النوری الطبرسی
حامدا مصلیا
مستغفرا




۲۵۰۰ ریال

